کار

KAR No. 293 Wednesday 27. Nov. 2002

چهارشنبه ۶ آذر ۱۳۸۱ – ۲۷ نوامبر ۲۰۰۲ – دورهٔ سوم – شماره ۲۹۳

نماینده آتاک:

گات و سازمان تجارت جهانی

بزرگترین تهدید برای دمکراسی

در صفحه ۱۲

اعتراضات دانشجویی دامنه می‌گیرد

رهبر جمهوری اسلامی مجبور به عقب‌نشینی در برابر خواست دانشجویان شد

● از جمله شعارهای دانشجویان:

– استقلال، آزادی، جمهوری مردمی

– رفراندم، رفراندم، راه نجات مردم

– ای رهبر پینوشه، ایران شیلی نمیشه

– خطیب ورشکسته، برگرد به باغ پسته

– خاتمی، خاتمی، استعفا، استعفا

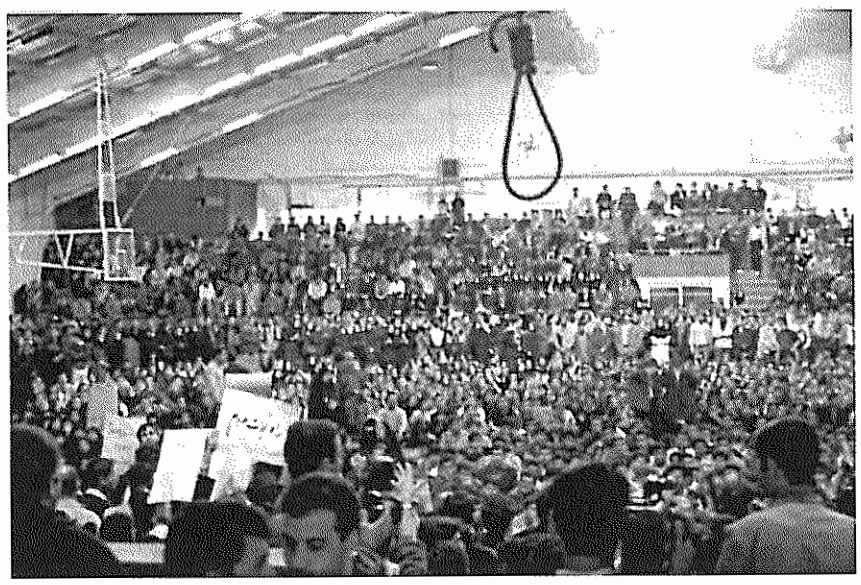

پس از شروع اعتراضات دانشجویی در ۱۸ آبان، هر روز بر دامنه و حدت تظاهرات و اعتراضات افزوده شد. در دانشگاه‌های تهران، علم و صنعت، امیر کبیر، بهشتی، شیراز، اهواز، صنعتی اصفهان، علامه طباطبایی، صنعتی شریف، و بسیاری مجتمع‌ها و مؤسسات آموزش عالی، کلاسهای درس تعطیل شده و دانشجویان به تظاهرات و راهپیمایی پرداختند. تشکیل گردهمائی‌های سیاسی در دانشگاه‌ها از جمله فعالیت‌های دانشجوئی در دو هفته گذشته بوده‌است. جنبش دانشجوئی تحرک نوینی یافته و هشیارانه خواسته‌های خود را پی می‌گیرد. در این اعتراضات لغو احکام محکومیت آقاجری و آزادی زندانیان سیاسی خواسته شده و رهبران جمهوری اسلامی آماج شعارای دانشجویان قرار گرفتند. این حرکات مورد حمله نیروهای انتظامی قرار نگرفت اما لباس شخصی‌های وابسته به وزارت اطلاعات و قوه قضائیه و گروه‌های حزب‌الله در مراکز مختلف دانشجویان را مورد حمله و ضرب و شتم قرار دادند.

دانشجویان توجه دارند که مستقل از اصلاح‌طلبان حکومتی اعتراضات خود را پیش برند و مورد سوءاستفاده و وجه‌المصالحه در درگیری‌های جناحی قرار نگیرند. موج جدید حرکات دانشجوئی که در اعتراض به حکم اعدام آقاجری آغاز شد و سپس دامنه گرفت، فضای سیاسی کشور را دگرگون کرد و رهبران و برنامه‌ریزان محافظه کار رژیم را که با صدور این حکم و دستور بازداشت‌های گسترده در صدد ایجاد رعب و وحشت بودند، به عقب‌نشینی و مواضع تدافعی رانده است.

روز شمار حرکات اعتراضی دانشجویان را در صفحه ۳ می‌خوانید.

www.iran-archive.com

شورای نگهبان، قانون دادن حضانت به مادر را ردکرد

شورای نگهبان، قانونی که به موجب آن سن حضانت (نگهداری) کودک تغییر می‌کرد، را ردکرد. در قانون کنونی نگهداری دختر تا ۷ سالگی و پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است.

کاظم مرتضوی نماینده مهریز و بافق و عضو کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی گفت: دادن حق حضانت به مادر از دید مجتهدان و فقها غیرقابل قبول است و بر همین اساس شورای نگهبان قانون تغییر سن حضانت را ردکرد.

او گفت: حضانت و نگهداری اطفال حق و تکلیف والدین است از لحاظ شرعی و مدنی حضانت فرزند پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی بر عهده مادر است و بعد از آن بر عهده پدر خواهد بود. وی افزود طبق این قانون مادر در سنین کودکی راحت‌تر و بهتر می‌تواند از فرزند نگهداری کند، لذا پسر تا دو سالگی و دختر تا ۷ سالگی نزد مادر نگهداری می‌شود و بعد از آن حضانتش بر عهده پدر خواهد بود، که طبق لایحه‌ای که به مجلس داده شده بود، نمایندگان خواهان تغییر سن حضانت شده بودند، که شورای نگهبان آن را ردکرد.

علیه تفتیش عقاید و برای آزادی زندانیان عقیدتی و سیاسی در ایران

بیانیه جمعی از فعالین سیاسی و فرهنگی خارج از کشور

بیانیه کانون نویسندگان ایران

به مناسبت چهارمین سال وقوع قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۷۷

در صفحه ۹

جشن سی و دومین سالگرد بنیانگذاری

جنبش فدائیان خلق ایران

● گفتگوی سیاسی

● برنامه‌های متنوع هنری

زمان: شنبه ۱ مارس ۲۰۰۳
گفتگوی سیاسی از ساعت ۱۶
شروع دیگربرنامه‌هااز ساعت ۱۹

مکان: آلمان ـ بن
Beuel-Brücken Forum
Friedrich-Breuer Str:17

سرمقاله

آیا مجازات دشنام، اعدام است؟

همه تلاش اصلاح‌طلبان متوجه آنست که ثابت کنند هاشم آقاجری به کسی دشنام نداده است و از این رو، مستحق اعدام نیست. کسی نمی‌پرسد چرا باید مجازات دشنام، اعدام باشد. فاجعه اینجاست که ظاهرا همه می‌پذیرند به زبان‌راندن برخی سخنان کافی است تا سری که لب به چنین کلماتی گشوده است، بالای دار رود.

ناسزاگفتن، اهانت، جریحه‌دارکردن احساسات دیگران با افترا و الفاظ سخیف، در همه کشورهای متمدن جرم است، اما جرمی نیست که کسی را به خاطر آن به اشد مجازات محکوم کنند. اگر در ایران حکومت قانون برقرار بود، مثلا خامنه‌ای به خاطر آنکه قبل از اثبات جرم افراد در دادگاه، افراد را عامل بیگانه معرفی می‌کند، باید محاکمه می‌شد و مجازات او در صورت اثبات جرم، در حد چند هفته حبس قابل خرید می‌بود. در صورت تکرار جرم (که ظن آن در مورد خامنه‌ای وجود دارد)، مجازات جریمه نقدی به جای حبس تبدیل به مجازات زندان می‌گردید. اگر دشنام‌دادن، به مرحله دعوت به اعمال قهر می‌رسید (که خامنه‌ای مظنون بدان نیز هست)، مجازات سنگین‌تری در حد چند ماه حبس در نظر گرفته می‌شد و بالاخره اگر دعوت به اعمال قهر، واقعا به اعمال قهر منجر می‌شد، مجازات از چند ماه به چند سال تبدیل می‌شد، تا مرحله امر به قتلی که واقعا روی داده باشد و می‌تواند آمر قتل را مستحق اشد مجازات کند.

جمهوری اسلامی نظامی است که در آن، به علت برخی سخنان که در حد حرف باقی می‌ماند و حتی دعوت به اعمال قهر هم نیست، حکم اعدام صادر می‌شود، اما برخی می‌توانند بدون هراس از مجازات، دستور قتل بدهند. به عنوان نمونه، آقای خمینی در سال ۱۳۶۷ به راحتی آب خوردن، دستور داد هزاران زندانی را که در حال گذراندن محکومیت‌های زندان خود بودند، پس از یک تفتیش عقاید چند دقیقه‌ای، از دم تیغ بگذرانند. این دستور، اجرا شد. بر خلاف تصور آقای محسن میردامادی که به عنوان رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، قاعدتا باید مقام مطلعی باشد، حکم اعدام آقاجری از دوران مادها بدین سو، بی‌سابقه نیست. لازم نیست آقای میردامادی ۲۵۰۰ سال به عقب برود تا نظیر حکم آقاجری را بیابد، بلکه مدت زمانی معادل یک صدم آن کافی است:

۱ – کسانی دستور دادند تا فروهرها را تکه تکه و مختاری و پوینده را خفه کنند. این دستور اجرا شد، و آمران این قتلها از پیگرد مصون ماندند. نه فروهرها و نه مختاری و نه پوینده و نه مجید شریف و نه پیروز دوانی، گناهی جز سخن‌گفتن نداشتند.

۲ – اگر بخشی از قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۱۳۷۷ لااقل از سوی اصلاح‌طلبان محکوم و به طور ناقص پیگیری شد، احکام اعدام غیر رسمی اجراشده در مورد میرعلایی، تفضلی، زالزاده، غفار حسینی، شرفکندی و یاران، قاسملو، بختیار، کاظم رجوی، حسین نقدی، کاظم سامی و ده‌ها تن دیگر، هرگز مورد تحقیق و تفحص قرار نگرفت.

۳ – سلمان رشدی تنها به علت نوشتن یک رمان، از سوی رهبر وقت جمهوری اسلامی، که هم میردامادی و هم آقاجری دامن او را از هر نقص

ادامه در صفحه ۳

دادخواست

متن دادخواست خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای

به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد

چهار سال از دشنه‌آجین‌شدن داریوش و پروانه فروهر، دو مبارز استقلال‌طلب، آزادیخوه و عدالت‌جو می‌گذرد، تاریخ ایران گواه جایگاه ویژه آنان در مبارزه در راستای مردمسالاری در کشورمان می‌باشد.
قتل دو نویسنده آزاده محمد مختاری و محمد جعفر پوینده تنها چند روز پس از قتل فروهرها، آذر ۷۷ را به نقطه اوجی در جنایت بر ضد دگراندیشی در ایران بدل کرد و زخم عمیقی در تاریخ معاصر ایران بر جای نهاد.
جامعه ایرانی به امید افشای این جنایتهای هولناک و قتلهای سیاسی پیش از آن، به اعتراضی فراگیر همت کرد. اما علیرغم پیگیری افکار عمومی و یکایک سازمانها و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی معترض به این جنایتها و علیرغم تلاش مستمر خانواده‌های دردمند این قربانیان و وکلای پرونده، این چالش ملی همچنان به نتیجه‌ای که ضرورت تاریخی داشت نرسیده است.
از آنجاکه مسئولان پرونده در طی چهار سال گذشته به خواست عمومی که افشای حقایق و احقاق حق و عدالت بوده است، پاسخ در خور نداده و به وظایف قانونی خود عمل نکرده‌اند، تقاضای تحقیق و بررسی از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را داریم.
خانواده‌های فروهر – مختاری – پوینده – یکم آذر ۱۳۸۱

اعلامیه هیات سیاسی – اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت چهارمین سالگرد قتلهای زنجیره‌ای

از خواست خانواده‌های قربانیان قتلهای زنجیره‌ای حمایت می‌کنیم

در صفحه ۲

اعلامیه هیات سیاسی – اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

تهاجم محافظه کاران را در هم شکنیم

به حمایت از دانشجویان برخیزیم

در صفحه ۲

در این شماره

نگاهی به روحیات و تمایلات جوانان نسل سوم
علی‌صمد
در صفحه ۵

بادی از صفرخان
حسن جعفری
در صفحه ۶

سلسله گفتارهائی در باره دمکراسی
فصل دوم – حقوق مردم
سهراب مشری
در صفحه ۷

انترناسیونالیسم: یک خلاصه
برگردان: رامون
در صفحه ۱۰

این تابو و این خط قرمز را بشکنید و نادیده بگیرید!

انتقاد از رهبر: چرا نه؟

برای اصلاح‌طلبانی که از خواندن پدیده‌ها و افراد به نام واقعی آنان هراس دارند، دستور علی خامنه‌ای به محمود هاشمی رئیس قوه قضائیه مبنی بر تشکیل دادگاه تجدید نظر برای بررسی اتهامات هاشم آقاجری و به دنبال آن، اظهارات هاشمی مبنی بر اینکه مصلحت‌اندیشی نباید در امر قضاوت دخالت داده شود، به منزله مائده‌ای آسمانی بود. ناگهان، در وجود محمود هاشمی، کسی را پیدا کردند که می‌توانند مسئولیت کلیه اقدامات سرکوبگرانه اخیر علیه اصلاح‌طلبان را متوجه او کنند. اصلاح‌طلبان حکومتی که ولایت مطلقه خامنه‌ای را پذیرفته‌اند، نگران آن بودند که مبادا جنبش دانشجویی و کل جامعه، وارد مرحله‌ای شوند که درست ۲۴ سال پیش، انقلاب مردم ایران به مرحله‌ای نظیر آن گام نهاد. تا پائیز سال ۱۳۵۷، شعارهای تظاهرات اعتراضی در درجه اول علیه شخص شاه نبود. خود شاه حتی تا ۱۵ آبان ۱۳۵۷ که گفت «صدای انقلاب شما را شنیدم»، گمان می‌کرد خود او و مقام سلطنت، از آن مخمصه جان سالم به در خواهد برد. درست در همان روزهایی که محمدرضا پهلوی با صدایی لرزان، از مردم طلب فرصت دیگری می‌کرد، دیگر خواست برکناری شخص او را از هر بام و کوچه‌ای فریاد می‌کردند. دو روز پیش از پیام رادیویی ۱۵ آبان شاه، برای نخستین بار شعارهای ضدسلطنتی از تلویزیون دولتی که فیلم سرکوب تظاهرات ۱۳ آبان در دانشگاه تهران و اطراف آن را پخش می‌کرد، شنیده شد. ورود جنبش انقلابی به مرحله زیر ضرب‌گرفتن شخص شاه به عنوان مسئول اصلی برقراری و تداوم یک ربع قرن استبداد، با روی‌آوردن شاه به دولت نظامی به عنوان آخرین حربه‌اش هم‌زمان شد. از هنگام طنین‌افکن‌شدن سراسری شعارهای ضدشاه تا پایان عمر سلطنت در ایران، چند ماه بیشتر نگذشت.

قصد شبیه‌سازی تاریخی در میان نیست. رژیم شاه، یک دیکتاتوری فردی بود، در حالی که حکومت فعلی را یک گروه از روحانیون قدرتمند می‌گردانند که علی خامنه‌ای تنها شاخص‌ترین چهره آنهاست. در پائیز ۵۷، حکومت پهلوی در حال فروپاشی کامل بود و بخش قابل توجهی از پایگاه اجتماعی آن، یا کشور را ترک کرده یا مشغول بستن چمدانها بودند، حال آنکه در پائیز ۸۱، حکومت فقها هنوز چنین وضعیتی ندارد و اکثریت نیروهایی که ستون‌های این رژیم را تشکیل می‌دهند، هنوز برآنند که می‌توانند به سیاق ۲۴ سال گذشته به حکومت ادامه دهند. ۲۴ سال پیش در چنین روزهایی، میلیونها تن از مردم، مصمم به ایجاد تغییرات در کشور، به صحنه مبارزه فعال روی آورده بودند، حال آنکه امروز هنوز چنین نیست.

اما، بدون آنکه بخواهیم شرایط امروز و آن روزها را یکسان جلوه دهیم، یک شباهت معین میان دو مقطع جلب نظر می‌کند، و آن این است که طبق همه شنیده‌ها و گزارش‌ها از بطن جامعه، اگر امروز یک نظرسنجی آزاد از همه مردم در مورد مسئولیت نابسامانی‌ها و مصائب به عمل آید، بدون تردید نام علی خامنه‌ای در صدر فهرست عاملان وضعیت فعلی قرار خواهد گرفت. ۲۴ سال پیش شاهد بی‌طرفدارشدن قطعی و نهایی گزاره «گناه اصلی به گردن اطرافیان شاه است» بودیم، و امروز، هر کس که در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی ایران حضور فعال دارد، گزارش می‌دهد که دیگر کسی نمی‌تواند به اکثریت مردم بقبولاند که علی خامنه‌ای در کشمکشی که پنج سال میان جنبش اصلاحات و مخالفان آن جریان داشته است، بی‌طرف است. شواهدی که خلاف این امر را ثابت می‌کند، آشکارتر از آن است که بتواند آن را لاپوشانی کرد:

محمود هاشمی که اکنون ظاهرا در برابر دستور خامنه‌ای مقاومت می‌کند و بر خلاف دستور خامنه‌ای مبنی بر ارجاع پرونده آقاجری به دادگاه تجدید نظر، چنین دخالت‌هایی در امر قضاوت را ناروا می‌داند، منصوب چه کسی است؟ آیا غیر از این است که این فرد پیش از آن گمنام را خامنه‌ای به یکی از پرنفوذترین مقامات کشور گمارد؟ آیا از یاد برده‌ایم که در سراسر طول مسئولیت رئیس فعلی قوه قضائیه، خامنه‌ای یک کلمه هم در انتقاد از دستگاه قضائی سخن نگفته است، بلکه از عملکرد آن تمجید نیز کرده است؟ آیا کسانی که امروز وانمود می‌کنند محمود هاشمی، متمرد از منویات رهبر است، گمان می‌کنند همگان فراموش کرده‌اند که محمود هاشمی، نامزد خامنه‌ای برای احراز قائم‌مقامی رهبری است؟

شورای نگهبان که نقش سد سدید در برابر همه لوایح و طرح‌هایی را ایفا می‌کند که در راستای تحقق بخشی از خواستهای مردم تنظیم شده‌اند، از شش فقیه منصوب خامنه‌ای و شش حقوقدان تشکیل شده است. حقوقدانان شورای نگهبان که تنها در مورد بررسی انطباق مصوبات مجلس بر قانون اساسی حق رای دارند نیز از سوی محمود هاشمی منصوب رهبر، به مجلس معرفی شده‌اند. در شورای نگهبان، قدرت اصلی نزد شش فقیهی است که علاوه بر حق رای در عرصه تفسیر قانون اساسی، به طور انحصاری در مورد این تصمیم می‌گیرند که قوانین، مطابق اصول شرع اسلامند یا نه.

بر خلاف قانون اساسی که محدود به ۱۷۷ اصل مدون به زبان فارسی و قابل دسترس همگان است، «شرع» مجموعه‌ای بسیار گسترده از آیات، روایات، احادیث، نقل قولها، احکام، تفاسیر و غیره است که در آن می‌توان در صورت لزوم هر چیزی را که به کار وتوکردن قوانین مجلس بخورد، یافت. کسانی که اختیار تفسیر چنین مجموعه‌ای از مقررات را دارند، از قدرتی بسیار گسترده برخوردارند و در واقع، می‌توانند به دلخواه، هر مصوبه‌ای را وتو کنند. اینانند که اجازه نمی‌دهند نظارت استصوابی خودشان بر انتخابات لغو شود تاکماکان بتوانند تعیین کنند چه کسانی می‌توانند نماینده خبرگان شوند و رهبر را برگزینند، چه کسی می‌تواند رئیس جمهور شود و چه کسانی به مجلس راه می‌یابند. این قدرت بزرگ را خامنه‌ای است که در اختیار احمد جنتی و نظایر او گذاشته است. اگر خامنه‌ای واقعا در دعوای میان اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران بی‌طرف بود، می‌توانست محض نمونه، از روحانیون متمایل به اصلاحات، یک نفر را به عضویت فقهای شورای نگهبان بگمارد.

اکثریت اعضای مجمع تشخیص مصلحت را که در صورت بروز اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان، باید تصمیم نهایی را بگیرند، خامنه‌ای تعیین کرده است. رهبر است که اکثریت این مجمع را به محافظه‌کاران سپرده و رفسنجانی را که در انتخابات مجلس ششم، به طرز مفتضحانه‌ای از مردم پاسخ رد گرفت، در راس این مجمع نهاده است. مگر یادمان رفته است که رفسنجانی می‌خواست با نقض نص صریح قانون اساسی، جلوی تحقیق و تفحص مجلس در امور نهادهای زیر نظر رهبری را بگیرد؟ آیا از یاد برده‌ایم که اندک بهبود وضعیت زنان و دختران در قوانین مدنی که مصوبه مجلس بود، در تیرماه امسال از سوی مجمع تشخیص مصلحت رد شد؟

نیروهای بسیجی و سپاهی که گاه و بیگاه به مردم و جوانان متعرض می‌شوند و به خود اجازه می‌دهند که نوع لباس و نحوه رفتار همگان را تعیین کنند و در صورت سرپیچی هر کس، او را مورد ضرب و شتم قرار دهند، تحت فرماندهی عالیه علی خامنه‌ای قرار دارند. رحیم صفوی‌ها و ذوالقدرها را خامنه‌ای در راس سپاه گذاشته است که بسیج نیز زیرمجموعه‌ای از آن است. بسیج دانشجویی که نقش آن در گروه‌های فشار و چماقداران، غیر قابل انکار است، توسط همین افراد سازماندهی می‌شود. آیا از خامنه‌ای در طول همه این سالها، سخنی جز در تمجید سپاه و بسیج شنیده شده است؟ آیا زمانی که رحیم صفوی گفت باید گردن زد و زبان برید، رهبر او را شماتت کرد؟ آیا یک بار شده است که وجود بازداشتگاه‌های غیرقانونی اطلاعات سپاه، که شماری از اصلاح‌طلبان و دگراندیشان، ماه‌ها در آنها نگهداری شده‌اند، مورد انتقاد رهبر قرار گیرد؟

صدا و سیمایی که همه برنامه‌های سیاسی آن، حمله و دشنام به اصلاح‌طلبان است، رسانه‌ای که ده‌ها میلیارد تومان از کیسه مردم را خرج پراکندن تبلیغات محافظه‌کاران و زهر ریختن در فضای سیاسی جامعه می‌کند، توسط علی لاریجانی اداره می‌شود که او نیز منصوب رهبر است. علی آقا محمدی، قائم‌مقام لاریجانی، که گروه‌های فشار را برای تظاهرات علیه اصلاح‌طلبان، به این سو و آن سو می‌فرستد و به دنبال آنان، تیم‌های فیلمبرداری را روانه می‌کند، مجری چه چیزی جز اراده رهبر و لاریجانی است؟

پنج رکن مقاومت در برابر اصلاحات که عبارتند از قوه قضائیه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، فرماندهی سپاه و رادیو - تلویزیون، همگی تحت کنترل رهبرند. صف‌آرایی این پنج عامل در برابر خواستهای مردم، تصادفی نیست و از دید مردم پنهان نمانده است.

اما علاوه بر این عوامل غیرمستقیم دخالت رهبر در کشمکش‌های سیاسی جاری، خود خامنه‌ای نیز بارها مستقیما وارد عمل شده و اخیرا تهدید کرده است که گسترده‌تر وارد میدان خواهد شد. رهبر بود که با عامل دشمن‌خواندن مطبوعات اصلاح‌طلب، به قوه قضائیه چراغ سبز تعطیل ده‌ها نشریه را داد. علی خامنه‌ای بود که در آغاز کار مجلس ششم، نمایندگان را از بررسی قانون مطبوعات باز داشت. خامنه‌ای است که هر بار دولت خاتمی در صدد برداشتن گامی در جهت بهبود مناسبات با آمریکا جهت خارج‌کردن ایران از انزوای بین‌المللی برداشته، با سخنانی تحریک‌آمیز، رشته‌های اصلاح‌طلبان را پنبه کرده است. رهبر است که امروز در ارتباط با لوایح اصلاح‌طلبان برای تدقیق اختیارات و وظایف نهادها، می‌گوید قوانین موجود برای تعیین تکلیف کافی است. خامنه‌ای است که مستقیما در مورد پرونده‌سازی علیه اصلاح‌طلبان تحت عنوان «نظرسازی مجعول» اظهار نظر کرده، از همین لفظ برای حمله به اصلاح‌طلبان استفاده می‌کند.

اخیرا خبری انتشار یافت که حاکی از آن بود هاشم آقاجری چندی پیش از دستگیری، در نشستی با حضور خامنه‌ای، از رهبر به خاطر جانبداری از محافظه‌کاران انتقاد کرده و در همان نشست، مورد تهدید حجازی از نزدیکان خامنه‌ای قرار گرفته است. این تهدید بعدا با دستگیری آقاجری و محکومیت او به اعدام، جامه واقعیت به خود پوشید. صرفنظر از اینکه گزارش مزبور صحت داشته باشد یا نه، قدر مسلم این است که محافظه‌کاران و اقتدارگرایان در حکومت جمهوری اسلامی، نهایت سعی خود را می‌کنند تا خامنه‌ای از انتقاد مصون بماند و به عنوان مقامی که به هیچ کس پاسخگو نیست، در هاله‌ای از حرمتی تصنعی باقی بماند. حفظ این حرمت و تابو، برای مخالفان اصلاحات اهمیتی حیاتی دارد. مقام رهبری، برگ برنده و سلاح نهایی مستبدانی است که در صورت از دست‌دادن کارآیی همه ابزارهای دیگر، بدان متوسل می‌شوند.

تابوی مصون نگه‌داشتن رهبر از انتقاد و پاسخگویی را کدام علل و مبانی، پابرجا نگه داشته است؟ آیت‌الله خمینی، نخستین رهبر جمهوری اسلامی، جایگاه ماورای پاسخگویی خود را مدیون نقش به تعبیری افسانه‌ای خود در مبارزه علیه حکومت مستبد قبلی و از یک انقلاب اسطوره‌پرور و اسطوره‌گرا به دست آورده بود. کسب چنین جایگاهی، قانونمند بود و یکی از وجوه تشابه انقلاب ایران با سایر انقلابهای توده‌ای محسوب می‌شد. نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی، ولایت فقیه را به عنوان جامه‌ای که بر قامت آیت‌الله خمینی دوخته شده بود، مدون کردند و مقام رهبر را ماورای مکانیسم پاسخگویی و مسئولیت قرار دادند. اگر نخستین رهبر جمهوری اسلامی، شاید نیازمند این گونه قانونی‌کردن بی‌چون و چرایی قدرتش نبود، رهبر دوم که تعیین او در خرداد ۱۳۶۸ برای بسیاری شگفت‌آور بود، بشدت نیازمند هر چیزی است که فقدان کاریزمای شخصی او را جبران کند. شنیدن تهدید «مردم را به صحنه می‌آورم» از زبان خامنه‌ای، نزد بسیاری از مردم و اصلاح‌طلبان، ریشخند استهزا را به دنبال داشت. آنچه مسلم است، این است که اگر هر دو طرف دعوا بر سر اصلاحات، عزم جزم کنند که از نیروی اجتماعی حامی خود برای گشودن گره از «پات» کمک بگیرند، بازنده اصلی رهبر است. از همان دوم خرداد ۱۳۷۶ که اکثریت بزرگ مردم دست رد به سینه کاندیدای مورد نظر رهبر زدند، این واقعیت بر خامنه‌ای آشکار شده است که حنای او نزد اکثریت مردم رنگی ندارد. آنچه حرمت تصنعی خامنه‌ای را پابرجا نگه می‌دارد، اولا جایگاه او در قانون اساسی و ثانیا گردن‌نهادن اصلاح‌طلبان حکومتی بدین تابو است. محافظه‌کاران تاکنون به خوبی توانسته‌اند ضمن استفاده از ابزار اختیارات رهبر در هر جا که ضرورت آن را احساس کرده‌اند، از برایی این تیغ از طریق استفاده افراطی از آن، آن قدر نکاهند که دیگر به دردشان نخورد. آنان همواره موفق شده‌اند اصلاح‌طلبان حکومتی را در محدوده دایره قرمزی نگه دارند که تابوی مصونیت و مسئولیت‌ناپذیری رهبر ترسیم کرده است.

علل و انگیزه‌هایی که اصلاح‌طلبان برای ماندن در این محدوده دارند، بیش از همه بدین مربوط می‌شود که آنها از به رسمیت‌شناختن جمهوری تمام عیار به عنوان هدف نهایی اصلاحات، طفره می‌روند. در جمهوری تمام عیار، هیچ مقامی از قاعده پاسخگویی و مسئولیت، مستثنی نیست. نظام مردمسالار، انتقاد از هر مقام را مجاز می‌شمارد و تابلوهای ورود ممنوع در برابر منتقدان، نمی‌شناسد. این یک قاعده انکارناپذیر است که عدم پاسخگویی و مصون نگه‌داشتن هر انسان از انتقاد، گرایش‌های خودخواهانه، قدرت‌طلبانه و مستبدانه در او را تقویت می‌کند و از او دیکتاتور می‌سازد. بدون شکستن حریم تصنعی ایجادشده حول مقام رهبری، جنبش اصلاحات به مهمترین هدف اعلام‌شده خود یعنی دمکراسی دست نخواهد یافت.

ممکن است بخشی از اصلاح‌طلبان در پاسخ فراخوان ما به شکستن حرمت تصنعی رهبر، بگویند که گر چه به طور اصولی به ضرورت برداشتن این گام معتقدند، اما آن را در شرایط کنونی زودرس می‌دانند، چرا که تناسب قوا اجازه گشودن باب انتقاد از رهبر را نمی‌دهد.

برخی تجارب سالهای گذشته، نافی این ارزیابی است. همه به یاد دارند عطاءالله مهاجرانی در سال ۷۹ پس از عامل دشمن خوانده‌شدن روزنامه‌نگاران از سوی خامنه‌ای، در ملا عام گفت که از رهبر بابت این سخن گله‌مند است. مهاجرانی به زندان نرفت، شاید بدین خاطر که پشتگرمی‌هایی دارد (او از نزدیکان رفسنجانی است). آقاجری، فاقد پشتگرمی‌های مهاجرانی است و شاید بدین خاطر است که سر از زندان درآورده است. سخن اصلی ما این است که آیا اصلاح‌طلبان باید امثال آقاجری را به تنهایی به میدان بفرستند تا بتوان صدای آنها را به سادگی خاموش کرد؟ چرا شخصیت‌های اصلاح‌طلبی که می‌پذیرند خامنه‌ای به مانع اصلی روند اصلاحات تبدیل شده است، در یک گام هماهنگ و به گونه‌ای که زندان، گنجایش نگهداری هم زمان آنان را نداشته باشد، اقدام به شکستن حرمت تصنعی رهبر و انتقاد از او نمی‌کنند و گله‌هایی را که پشت درهای بسته ابراز می‌دارند، علنی نمی‌نمایند؟ ما انتظار نداریم که انتقاد اصلاح‌طلبان حکومتی از خامنه‌ای، همان لحن انتقاد ما را داشته باشد، اما می‌توان محتوای انتقاد را بیان کرد و فصل نوینی در مبارزه اصلاح‌طلبانه گشود. اگر اصلاح‌طلبان، بطور یکپارچه و با خونسردی کامل، موارد انتقاد از کارنامه خامنه‌ای را برشمارند، چه کسی می‌تواند از این اقدام، دستاویزی برای سرکوب بسازد؟

ما مخالف خواست برکناری محمود هاشمی نیستیم، اما یادآوری می‌کنیم برکناری محمد یزدی که با برخی امیدها دایر بر بهبود وضعیت قوه قضائیه و کنار کشیدن آن از عرصه مداخله در سیاست به سود محافظه‌کاران همراه بود، نتوانست این امیدها را تحقق بخشد. معضل اصلی جای دیگری است، و تا زمانی که حتی نامی از این معضل برده نمی‌شود، گره از مشکل اصلاحات گشوده نخواهد شد.

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

تهاجم محافظه کاران را در هم شکنیم

به حمایت از دانشجویان برخیزیم

بدنبال ارائه دو لایحه اختیارات رئیس جمهور و تصحیح قانون انتخابات توسط اصلاح‌طلبان، که شواهد حاکی است عزمشان را به تصویب آنها جزم و ماندنشان در حکومت را به این تصویب مشروط کرده‌اند، اکنون محافظه کاران بر فشار خود به اصلاح‌طلبان افزوده و به تهاجم خود علیه اصلاح‌طلبان رادیکال حکومتی بطور خاص شدت بخشیده‌اند. دستگیری عباس عبدی و محکومیت آغاجری به اعدام و سرانجام تهدید خامنه‌ای دایر بر اینکه اگر رهبران سه قوه مسائل را حل نکنند، مردم را به میدان خواهم آورد فرازهای این فشار و تهاجم بوده‌اند. تهدید سران سه قوه به آوردن مردم به میدان از زبان خامنه‌ای هیچ معنای دیگری جز کشاندن پای نیروهای نظامی و شبه نظامی وفادار به ولایت فقیه علیه اصلاح‌طلبان حکومتی بطور کلی و شخص خاتمی ندارد.

از سوی دیگر اعتراضات بسیار وسیع محافل سیاسی و اجتماعی در داخل و خارج کشور و در راس همه تظاهرات متعدد دانشجویی در روزهای اخیر در بسیاری از دانشگاهها و موسسات آموزش عالی، با گسترش هر روزه آنها، نشانه‌های شاداب مقاومت و تعرض متقابل در برابر محافظه کاران بوده‌اند. از وجوه برجسته این تظاهرات، که خامنه‌ای، شاهرودی، رفسنجانی و قوه قضائیه را آماج مستقیم خود قرار داده‌اند، سمتگیری مستقل آنها از گرایش‌های حکومتی و اتکاء آنها به مطالبات مردم است. همه شواهد و اظهارات حاکی از تداوم و گسترش بیشتر این اعتراضات و تظاهرات در روزهای آتی‌اند. هم‌اکنون دانشجویان اعلام کرده‌اند که در صدد برگزاری تظاهراتی خیابانی در روز دوشنبه آینده‌اند.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) حمایت قاطع خود را از مبارزه دانشجویان و دیگر نیروهای سیاسی و اجتماعی علیه محافظه کاران ولایت فقیهی اعلام می دارد.

تهاجم و تهدید محافظه کاران را می‌توان و باید با مقابله همسو و در طریق تحول جامعه درهم شکست. ما تمامی نیروهای تحول‌خواه و اصلاح‌طلب را به این مقابله فرا می‌خوانیم.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۲ آبان ۱۳۸۱، ۱۳ نوامبر ۲۰۰۲

اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به مناسبت چهارمین سالگرد قتلهای زنجیره‌ای

از خواست خانواده‌های قربانیان

قتلهای زنجیره‌ای حمایت می‌کنیم

آذر ماه یادآور یکی از تکاندهنده‌ترین و تلخترین رویدادهای سالهای اخیر کشورمان، یعنی قتلهای زنجیره‌ای، است. چهارسال از آذرماهی که در آن شماری از آزادیخواهان و روشنفکران مبارز کشور، یکی پس از دیگری، به دست عواملی در درون وزارت اطلاعات کشته شدند می‌گذرد. زنده‌یادان پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و جعفر پوینده قربانیان این قتلها در آن روزها بودند، اما این موارد تنها حلقه‌هایی از زنجیره جنایاتی بودند که طی سالهای متمادی توسط سران وقت رژیم و وزارت اطلاعات طراحی و دستور شده بودند.

گذشت این سالها آشکار کرده است:

- که شبکه جنایت در درون جمهوری اسلامی مطلقا محدود به عوامل دست دومی که قوه قضائیه با مسخ پرونده، ارعاب خانواده‌های قربانیان و وکلای آنان و روزنامه‌نگاران، بعنوان آمر و عامل معرفی کرد، نبوده است؛

- که آنچه از قوه قضایی، یعنی دستگاه عدل جمهوری اسلامی، نباید انتظار داشت همانا عدالت است. پس از گذشت این سالها نه تنها پرونده توسط این قوه لوث شده، بلکه وکیل شجاع و با وجدان این پرونده، آقای زرافشان، درست به دلیل وکالت این پرونده، اکنون محبوس و به پنج سال زندان و دیگر مجازاتها محکوم شده است؛

- که علیرغم وعده آقای خاتمی در روزهای پس از افشای نقش وزارت اطلاعات در این قتلها، دایر بر این که ریشه‌های دستگاه جنایت در درون حکومت را قطع خواهد کرد، نه تنها این سازمان ریشه کن نشده و اینجا و آنجا فعال هم شده است، بلکه آقای خاتمی حتی تعهدی برای دادن گزارش به مردم در این مورد نشان نمی‌دهد؛

- که بسیاری از اصلاح‌طلبان حکومتی، علیرغم شعار ایران برای همه ایرانیان» مورد ادعایشان، مرزهای خودی و غیرخودی محکمی دارند و داد دادخواهی‌شان از همان مرز خودیها فراتر نمی‌رود.

درست مبتنی بر آموخته‌های این سالهاست که دیروز خانواده‌های فروهر، مختاری و پوینده، دادخواستی را انتشار دادند، که در آن آمده است: «از آنجا که مسئولان پرونده در طی چهارسال گذشته به خواست عمومی که افشای حقایق و احقاق حق و عدالت بوده است، پاسخ درخور نداده و به وظایف قانونی خود عمل نکرده‌اند، تقاضای تحقیق و بررسی از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را داریم».

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با خانواده‌های قربانیان قتلهای زنجیره‌ای همزبان است و با تمام قوا از خواست آنان برای رسیدگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به پرونده قتلها، که به عنوان ننگی بزرگ در کارنامه ننگین عدل جمهوری اسلامی ثبت شده است، حمایت می‌کنیم.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲ آذر ۱۳۸۱، ۲۳ نوامبر ۲۰۰۲

www.iran-archive.com

روزشمار تظاهرات دانشجویی

شنبه ۱۸ آبان ۱۳۸۱

حدود صد نفر دانشجو بعد از ساعت ۱۹ در اعتراض به کیفیت بد غذا به سمت خیابان امیرآباد شمالی به حرکت درآمدند. به تدریج بر جمعیت آنها افزوده شد و نهایتا به دو گروه تقسیم شدند. گروهی که اعتراضات صنفی داشت در دانشگاه باقی ماند. اما گروه بزرگتر همچنان در خیابان مانده شعارهایی سر دادند. جمعیت حدود ۵۰۰ نفر بود و در خیابان آتش روشن کرده بودند. طبق گفته عی‌اصغر

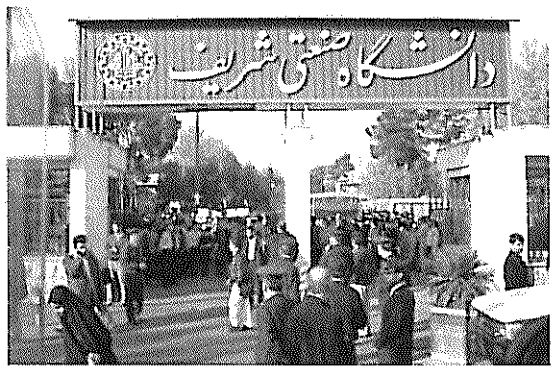

خدایاری معاون دانشجویی دانشگاه تهران حدود ساعت ۲۰ نیروهای انتظامی در محل حاضر شده خیابان را بستند و دانشجویان را تحریک نکردند و جلوی موتورسواران و لباس شخصی‌هایی را که قصد تحریک داشتند را گرفتند تا ماجرا به کوی دانشگاه دیگری تبدیل نشود.

شعارهای دانشجویان:

«خاتمی خاتمی استعفا»، «اعدام اندیشه‌ها اعدام آزادگی»، «۱۸ آبان ۱۸ تیر ماه»، «دانشجو می‌میرد ذلت نمی‌پذیرد»، «هاشمی پینوشه ایران شیلی نمی‌شد»، «این است شعار مردم رفراندوم رفراندوم»، «فلسطین را رها کن فکری به حال ما کن»، «هاشم آغاجری آزاد باید گردد»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد».

به گزارش رویتر حداقل یک گلوله گاز اشک‌آور شلیک شده و نیروهای انتظامی سعی در حفظ فاصله صد یاردی خود با دانشجویان داشتند.

یکشنبه ۱۹ آبان ۱۳۸۱:

دو نماینده همدان حسین لقمانیان و محمدرضا علی‌حسینی در اعتراض به حکم اعدام آغاجری استعفا دادند ولی پس از چند ساعت به صلاحدید کرویی استعفای خود را پس گرفتند.

دوشنبه ۲۰ آبان ۱۳۸۱:

علی خامنه‌ای در دیدار با سران ۳ قوه و مقامات از هر دو جناح گفت «روزی که قوای ۳گانه نتوانند و یا نخواهند مشکلات بزرگ را حل کنند آن وقت اگر رهبری احساس نیاز کند نیروی مردم را برای مواجهه وارد میدان می‌کند» و به قوه قضائیه توصیه کرد که مراقب رفتار عمومی قوه در بخشهای مختلف از جمله اجرای احکام و اداره صحیح محاکم قضایی باشد.

سه شنبه ۲۱ آبان:

شعارهای روز: «هاشم آغاجری آزاد باید گردد»، «فلسطین را رها کن فکری به حال ما کن»، «ایران شده فلسطین مردم چرا نشستید»، «دانشجو می‌میرد ذلت نمی‌پذیرد»، «دانشجو می‌میرد سازش نمی‌پذیرد»، «هاشمی این آخرین پیام است جنبش دانشجویی آماده قیام است»، «ای ملت با غیرت حمایت حمایت»، «ای ملت آزاده حمایت حمایت»، «ای ملت با غیرت سکوت ننگ توست»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، «مرگ بر استبداد»، «استقلال آزادی جمهوری مردمی».

چهارشنبه ۲۲ آبان ۱۳۸۱:

ادامه اعتراضات در دانشگاه تهران و برقراری تریبون آزاد در دانشکده اقتصاد تظاهرات و تعطیلی کامل کلاسها در دانشگاه‌های علم و صنعت و امیرکبیر نوشته‌های روی پلاکاردها: «جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد»، «من اگر بنشینم تو اگر بنشینی چه کسی بر خیزد»، «چه کابل چه تهران مرگ بر طالبان». حذف قوانین مجازات اسلامی و جایگزینی حقوق بشر یکی دیگر از مطالبات دانشجویان دانشگاه امیرکبیر بود.

در دانشگاه شهید بهشتی با وجود مخالفت انجمن اسلامی جلسه‌ای برگزار شد. سخنرانان از حکم اعدام آغاجری فراتر رفته و یکی از سخنرانان بر علیه حکومت دینی سخن گفت که مورد تشویق حاضران قرار گرفت ولی با درگیری فیزیکی به سخنرانی خود خاتمه داد.

یکی از دانشجویان این دانشگاه در مصاحبه با رادیو آزادی در موردوجه تمایز این تظاهرات با ۱۸ تیر گفت که این اعتراضات نسبت به کل نظام است و نه به یک جناح خاص و دیگر اینکه نیروهای انتظامی از درگیری انصار حزب‌الله با دانشجویان جلوگیری می‌کنند

در گردهمایی و تظاهرات دانشکده علوم پزشکی دانشگاه شیراز دانشجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفته و بنا بر خبر انجمن اسلامی این دانشگاه حمله کنندگان چند تن از دانش‌آموزان شرکت‌کننده در این تظاهرات را ربوده‌اند.

مجید ارشاد لنگرودی رئیس دانشگاه شیراز حکم صادره به خاطر یک سخنرانی را تکاندهنده توصیف کرد و گفت وقتی که یکی از اساتید به خاطر حمایت از آغاجری به یک سال زندان محکوم می‌شود طبیعتا احساس امنیت از جامعه علمی رخت بر می‌بندد، کشور پیشرفت نخواهد کرد.

محسن مهر علیزاده معاون ریاست جمهوری ضمن ابراز نارضایتی از حکم اعدام و همچنین وضعیت ایجادشده به لحاظ به خطر افتادن امنیت ملی خواهان رفع مشکل شد و از قوه قضائیه خواست که در مسایل تجدید نظر کند.

یکشنبه ۲۶ آبان:

در دانشگاه شهید چمران اهواز تمام کلاسهای درس تعطیل شده و حدود ۲۰۰۰ نفر دانشجو در سالن شهدای دانشگاه حاضر شدند. بدنبال قرائت بیانیه و قطعنامه گروه فشار با شکستن میز و صندلی و شیشه‌ها به دانشجویان حمله کردند. بنا بر گفته مهران احمدی نماینده انجمن اسلامی این دانشگاه علی‌رغم هماهنگی‌های قبلی با مراجع ذیصلاح از سوی آنها تلاشی برای آرام‌کردن جو صورت نگرفت و عده‌ای از دانشجویان مجروح شدند.

پس از این حمله دانشجویان با راه‌پیمایی و شعاردادن بر علیه قوه قضائیه به سمت دانشگاه به راه افتادند. جمعیت در این حال به ۵۰۰۰ نفر رسید. این بار مهاجمان با سنگ و آجر و چاقو به جمعیت حمله کرده و عده زیادی از دانشجویان زن و مرد راهی بیمارستانها شدند. به نشانه اعتراض جهت حرکت به سمت درب اصلی دانشگاه تغییر کرد. پلیس ضد شورش در این مرحله وارد عمل شده و مانع از خروج دانشجویان و پیوستن به مردمی که در بیرون بودند شد.

ساعتی پس از پرواز آقای عطری به سمت سیستان، نماینده اهواز آقای کیانوش راد در فرودگاه مورد حمله قرار گرفت و شیشه‌های ماشینش خرد شد.

دانشجویان دانشگاه امیرکبیر علیرغم اعلام اجباری‌بودن حضور در کلاسهای درس، همچون هفته گذشته در سر کلاسها حاضر نشدند.

در دانشگاه شهید بهشتی بدعوت انجمن اسلامی تجمع بزرگی صورت گرفت. در این تجمع به نقض حقوق بشر، تفتیش عقاید، سرکوب اندیشه و تضعیف روشنفکری دینی و بالارفتن هزینه فعالیت سیاسی اعتراض شد. در این تجمع برادر آغاجری نیز سخنرانی کرد.

در دانشگاه صنعتی اصفهان نیز تظاهراتی با حضور ۲۰۰۰ نفر صورت گرفت . شعارهای «مرگ بر دیکتاتور»، «ای رهبر پینوشه ایران شیلی نمی‌شد»، «خطیب ورشکسته برگرد به باغ پسته»، «رفراندوم رفراندوم راه نجات مردم»، «چه کابل چه تهران مرگ بر طالبان»، داده شدند. در پایان همایش و پس از راهپیمایی دانشجویان خواهان تعطیلی دانشگاه شدند. تظاهرات در این دانشگاه ۳ روز ادامه داشت.

وزارت کشور به دفتر تحکیم وحدت برای راهپیمایی در خیابان مجوز نداد و این دفتر همایش خود را فردا در دانشگاه صنعتی شریف برگزار می‌کند.

قاضی مرتضوی، آقای ابوالفضل فاتح مدیر خبرگزاری دانشجویان را احضار کرد.

دوشنبه ۲۷ آبان:

علاوه بر دانشگاه صنعتی شریف در دانشگاه‌های علم و صنعت و الزهرا، تربیت مدرس و امیر کبیر و علامه طباطبایی بیشتر کلاسهای درس تعطیل بود.

در دانشگاه تبریز صدها تن در اعتراض به حکم اعدام آغاجری اعتراض کردند.

در شیراز حدود ۳ هزار نفر در تجمع اعتراضی شرکت کردند.

در تجمع دانشگاه شهید بهشتی دکتر اردشیر امیرارجمندی به این مطلب اشاره کرد که ۵ در صد به نام مردم صحبت می‌کنند.

در دانشگاه سیستان و بلوچستان هم بخشی از دانشجویان از رفتن بر سر کلاسهای درس خودداری کرده، راهپیمایی کردند. اکبر عطری در همایش این دانشگاه گفت که یک اقلیت سیاسی در ایران برای پوشاندن عیبهای خود به مسائل دینی متوسل می‌شود.

در سالن بسکتبال دانشگاه صنعتی شریف طناب داری به نشانه اعتراض به حکم اعدام آویزان بود و مراسم با حضور بیش از ۷۰۰۰ دانشجو برگزار شد. پس از پایان مراسم درهای خروجی سالن بسته می‌شود و دانشجویان گرفتار شده مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. حدود ۲۰ نفر از

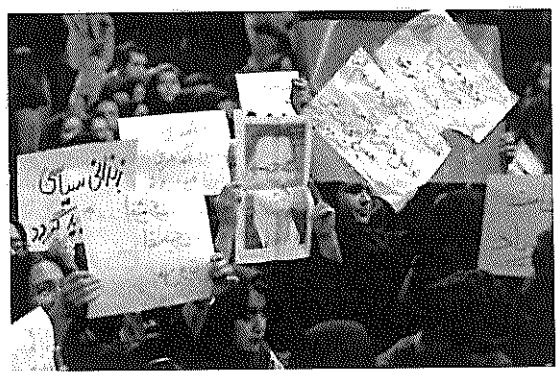

آنها به شدت مجروح می‌شوند و تعدادی هم پس از خروج از دانشگاه بازداشت می‌شوند.

علیرغم اینکه روز گذشته علی خامنه‌ای دستور تجدید نظر در حکم آغاجری را داده بود ولی اعتراضات همچنان ادامه پیدا کرد. اکبر عطری در این رابطه چنین گفت: «اعتراضات اصلی به رفتار خشونت‌آمیز و ضد دمکراتیک بخشی از حاکمیت است. خواسته‌های دانشجویان اساسی‌تر است. در جامعه می‌بایست رعایت حقوق بشر محور قرار گیرد». او در ادامه به پرونده کوی دانشگاه و دانشجویانی که هنوز زندانی هستند، به پرونده قتلهای زنجیره‌ای و زندانی بودن وکیل مربوط به این پرونده و به حضور نیروهایی در دانشگاه شهید چمران اشاره می‌کند که به جای نشان‌دادن کارت شناسایی کلت کمری خود را نشان می‌دادند. «بیانیه اعتراض به نقض حقوق بشر و سرکوب اندیشه و آزادی بیان است که قطعا محدود به مورد خاصی نیست. چون عمق فاجعه بیشتر بوده باعث شده دانشجویان متحد در کنار هم قرار بگیرند و با همراهی اساتید محترم هم مواجه بشوند و احیانا گروههای دیگر. امیدوارم درس عبرتی باشد برای جریان اقتدارگرا که با توسل به ابزار خشونت سعی می‌کند در مقابل خواسته‌های مردم مقاومت کند. اعتراضات پایان نخواهد یافت، ولو اینکه در یک برهه شاهد آرامش باشیم. حاکمیت چند راه پیش رو دارد یا باید به مردم تن دهند و از جاهائیکه مردم به آنها نه گفته‌اند کنار بروند و یا اینکه در مقابل مردم بایستند. آنگاه مطالعه تاریخ و اطلاع از سرنوشت کسانی که در مقابل ملت خود ایستاده‌اند فکر می‌کنم درس عبرت‌آموزی برای آنها باشد».

۳ شنبه ۲۸ آبان:

قرار بود تجمعی در دانشگاه تربیت مدرس صورت بگیرد. ولی نیروهای انتظامی مانع ورود دانشجویان به دانشگاه می‌شوند. بنابر این گردهمائی به دانشکده مدیریت دانشگاه تهران منتقل می‌شود. دانشجویان در بین راه شعار می‌دادند: «یک روزی هم طالبان بیرون میره از ایران»، «فلسطین را رها کن فکری به حال ما کن»، «رفراندوم رفراندوم این است شعار مردم»، «ای مردم با غیرت حمایت حمایت»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، «آزادی اندیشه همیشه همیشه»، «استقلال آزادی حکومت مردمی»

۴ شنبه ۲۹ آبان:

۱۶۰ نماینده مجلس طی بیانیه‌ای ضمن قدردانی از دانشجویان به خاطر اعتراض به حکم اعدام آغاجری، از آنها خواستند که اعتراض خود را در ضمن پایبندی کامل به مقررات ادامه دهند و از هرگونه شعار و اقدامی که می‌تواند باعث اعمال فشار شود بپرهیزند.

غلامرضا ظریفیان معاون دانشجویی وزارت علوم اعلام می‌کند که هیچ تجمع دانشجویی با عنوان اعتراض به حکم اعدام هاشم آغاجری برگزار نخواهد شد. دانشگاه خانه ماست و ما هیچگاه به تعطیلی آن نخواهیم پرداخت.

در حدود ساعت ۳ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر حدود ۵۰ نفر دختر و پسر نوجوان و زنان میانسال با سر دادن شعار از تقاطع ۱۶ آذر به سمت میدان انقلاب حرکت کرده و وارد کارگر شمالی شده و تا نزدیکی بلوار کشاورز به راه‌پیمایی خود ادامه دادند. این افراد سرانجام با مداخله نیروی انتظامی متفرق شدند. آنها شعار می‌دادند: «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، «رفراندوم رفراندوم این است شعار مردم»، «دانشجو حمایتت می‌کنیم»، «مردم به ما ملحق شوید».

زارع‌زاده در مصاحبه با رادیو فرانسه «اکثریت دانشجویان از کلیت حاکمیت دارند فاصله می‌گیرند. اگر یک زمانی امیدواری می‌دیدند در شعارهای اصلاح‌طلبان، امروز این اعتقاد را از دست داده‌اند». در مورد درگیری و رویارویی دانشجویان مذهبی و دانشجویانی که خواسته‌های صنفی خود را دنبال می‌کنند گفت: «من فکر نمی‌کنم چنین اتفاقی بیفتد. و همه جریانها سعی می‌کنند از روشها و قالبهای مسالمت‌آمیز خواسته‌هایشان را پیگیری کنند و همه این جریانها واقف هستند که اگر چنانچه بخواهند از روشهای خشن استفاده کنند این به نفع جریان سوم تمام خواهد شد».

جمعه اول آذر:

پس از برگزاری چهارمین سالگرد به قتل رسیدن پروانه و داریوش فروهر یک گروه ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفره با دادن شعار در حمایت از دانشجویان به راه‌پیمایی پرداختند.

بیانیه مشترک چهار حزب و سازمان سیاسی کشور

اندیشه را نمی‌توان به مرگ محکوم کرد

دستور تجدید نظر در حکم اعدام آغاجری بیانگر بحران نظام حکومتی است

در برابر جنبش اعتراضی مردم، ولی فقیه خود را مجبور به تجدید نظر در حکم اعدام دکتر هاشم آغاجری دید، چه بیم آن دارد که با آغاز و کیفیت جدید جنبش اعتراضی در نهادهای فرهنگی و آموزش عالی و گسترش کیفی آن به سراسر جامعه توازن قوای موجود به سود نیروهای آزادیخواه و اصلاح‌طلب تغییرکرده و نیروهای نظامی نیز توان و خواست روبرویی با گسترش این موج آزادیخواهی را نداشته باشند. اقتدارگرایان بنیادگرا می‌دانند که در ایران دیگر نمی‌توان آزادیخواهان را بدون عواقب غیر قابل پیش‌بینی و هزینه‌های غیرقابل پرداخت برای کلید نظام و رهبرانش، در خانه‌هایشان کشت و یا در زندانها اعدام کرد.

امروز دیگر فریاد آزادیخواهی ملت ما را مردم و نیروهای آزادیخواه جهان می‌شنوند. مبارزات پیگیر و مسالمت‌آمیز دانشگاهیان، دانشوران، فرهنگیان و جوانان ما مورد احترام، تحسین و پشتیبانی مردم آزادیخواه جهان، به ویژه نهادهای بین‌المللی، احزاب و نمایندگان آزادیخواه در پارلمان‌های سراسر دنیا بوده و از حمایت بی‌دریغ ایرانیان مقیم خارج از کشور برخوردار است.

اقدام آیت‌الله خامنه‌ای و دستور تجدید نظر در رای خودخواسته از جانب او اذعان به بی‌قانونی و فرمانفرمایی‌بودن نظام ولایی است. در عین حال این اقدام نقطه عطفی است در شکل‌گیری بحرانی عمیق و اجتناب‌ناپذیر برای بنیادگرایان و اقتدارپرستان در نظام سیاسی حاکم بر جامعه ما. نظامی که رای و خواست ۱۶۰ نماینده مجلس را به هیچ می‌انگارد تا زیر فشار جنبش اعتراضی جوانان، دانشگاهیان و فرهنگیان و نهادهای بین‌المللی و مدافعان حقوق بشر عقب‌نشینی کند و یک حکم بی‌دلیل برای یک روزنامه‌نگار و استاد دانشگاه را به تجدید نظر خودش بگذارد.

از نشانه‌های ریزش در ارکان نظامهای استبدادی زوال روزافزون قدرت دولت در حکومت است. از آغاز ریاست جمهوری آقای خاتمی تاکنون قدرتمداران فرادست نظام بدون عرضه بدیل کارآمد دیگری با اقدامات سیاسی خود تنها در جهت تضعیف دولت و نهادهای مربوطه گام برداشته‌اند و بر این روال به دست خود موجبات بحران مشروعیت درونی و بیرونی دولت برآمده از قانون اساسی موجود و کل نظام حکومتی را فراهم آورده‌اند.

معدودی از این اقدامات در سطوح ملی و بین‌المللی انعکاس گسترده یافته‌اند: محاکمه و دستگیری شرکت‌کنندگان اصلاح‌طلب در کنفرانس برلین، تعطیل فله‌ای روزنامه‌های گرایشمند به اصلاحات، دستگیری و زندانی‌کردن روزنامه‌نگاران، خبرنگاران و نویسندگان اصلاح‌طلب، دستگیری، آزار و به بندکشیدن مسلمانانی که با خردگرایی خواستار جدایی دین و قدرت حکومتی شدند، دستگیری، آزار روحی و روانی و حبس‌کردن نیروهای موصوف به ملی - مذهبی، پیگرد و تضعیفات غیرقابل تحمل در مورد وکلای قربانیان قتلهای زنجیره‌ای، تعطیل موسسات نظرسنجی و بازداشت و مسئولان و همکاران آنها در زندانهای غیرقانونی، پنهانی و نظامی، و بالاخره صدور حکم اعدام برای هاشم آغاجری، کسی که در بطن تکامل فکری نسل جوان انقلابی و اسلامی طی طریق کرد و سه سال پیش گفت دین اگر به ابزار قدرت تبدیل شود نه تنها افیون ملتها که افیون دولتها هم هست. و به راستی که سردمداران بنیادگرای حاکمیت ولایتی اگر اسیر افیون قدرت نبودند از آنچه که در سالهای گذشته بر ایران و بر همسایگان ما گذشت در می‌یافتند که شهروندان ایرانی و همسایگانشان دیگر تاب و توان تحمل استبداد دینی و ولایتی را ندارند و خواستار تحول جامعه به سوی دمکراسی و احقاق حقوق بشر و کرامت انسانی خوداند. و باز می‌دانستند که فریاد آزادیخواهی و حق‌طلبی مردم را نمی‌توان با کشتار جمعی زندانیان، تعطیل جمعی نشریات دگراندیش، کتمان نتایج نظرسنجی‌ها و به بندکشیدن کارشناسان و دانشگاهیان و خاموش‌کردن چراغ زندگی خردگرایان مذهبی و غیر مذهبی برای همیشه خاموش کرد.

ما بپاخاستن شجاعانه نواندیشان دینی برای برون‌رفت از بن‌بست کنونی جامعه را قدر می‌نهیم و خود را در مبارزه علیه استبداد با آنان همسو می‌دانیم. ما از تمامی نیروهای ملی و آزادیخواه در داخل و خارج از ایران دعوت می‌کنیم که برای مقابله با قانون‌شکنی‌ها و تهاجم روزافزون بنیادگرایان و فرصت‌طلبان متحد شده و در جبهه مشترک آزادیخواهان با دفاع از جنبش اعتراضی جوانان و نهادهای سیاسی و اجتماعی در سراسر ایران به ویژه جنبش گسترده دانشجویان، دانشگاهیان و آموزندگان و آموزگاران موسسات آموزش عالی به مقابله سیاسی با اختناق و استبداد برخاسته و برای لغو بی‌قید و شرط حکم اعدام هاشم آغاجری، آزادی فوری او و دیگر زندانیان سیاسی و عقیدتی همکاری کنند. دوران اقتدار ولایت، شورای نگهبان و تشخیص مصلحت نظام به پایان رسیده و ملت ما ادامه وضع موجود را بر نمی‌تابد.

جمهوریخواهان ملی ایران
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
حزب دمکراتیک مردم ایران
سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا

آیا مجازات دشنام، اعدام است؟

ادامه از صفحه اول

مبرا می‌دانند، و حاضر نیستند احکام ننگین مانند حکم اعدام آقاجری را به حساب او و نظامی که تاسیس کرد بگذارند، به مرگ محکوم شد. رئیس وقت بنیاد پانزده خرداد یعنی آقای یوسف صانعی، مرجع فعلی مورد قبول و استناد اصلاح‌طلبان، برای سر سلمان رشدی جایزه تعیین کرد. این حکم، به قتل یک مترجم کتاب رشدی نیز انجامید.

۴ - در تابستان ۱۳۶۷ آقای موسوی اردبیلی رئیس وقت دیوان عالی کشور که او نیز مورد احترام اصلاح‌طلبان است، کتبا از آقای خمینی پرسید آیا زندانیان محکوم شده نیز مشمول حکم قتل مرتدین و محاربین هستند یا نه. آقای خمینی پاسخ داد بله، و آقای موسوی اردبیلی به زیردستان خود در تهران و شهرستانها دستور را ابلاغ کرد. هزاران نفر در اجرای این دستور به زیر خاک رفتند.

کافی است یا باز نمونه‌های دیگری باید ذکر کرد تا ثابت شود حکم اعدام آقاجری چندان هم بی‌سابقه نیست؟ همه تاریخ جمهوری اسلامی، تاریخی از احکام مشابه است که اجرا هم شده‌اند.

اصرار اصلاح‌طلبان برای منزه جلوه‌دادن آقای خمینی و نظام از عارضه‌هایی مانند قتل‌های زنجیره‌ای و حکم اعدام برای سخن‌گفتن، دیگر آنقدر مضحک شده است که جدی تلقی‌شدن طرح‌کنندگان این ادعاها را در انظار مردم را به زیر سئوال می‌برد. کسی که می‌گوید صدور فرمان قتل علیه دگراندیشان، در جمهوری اسلامی سابقه ندارد، می‌خواهد چه کسی را فریب بدهد؟ خود را، مردم را یا محافظه کاران را؟ تا جایی که به دشمنان اصلاحات مربوط می‌شود، واکنش آنها در قبال این وارونه جلوه‌دادن حقایق، چیزی جز به استهزاگرفتن اصلاح‌طلبان نیست. چرا اصلاح‌طلبان به نامه روح‌الله حسینیان جواب نمی‌دهند و نمی‌گویند نظرشان در این باره چیست که آقای خمینی دستور داد در صورت اثبات تعمد برنامه‌سازی که در برنامه او در رادیو، خانمی فاطمه زهرا را به عنوان الگو رد کرد، اعدام شود؟

با شنیدن سخنانی از نوع سخنان آقای میردامادی، احساس تلخی در دل انسان می‌نشیند، احساسی که از قربانی‌شدن حقیقت خبر می‌دهد، احساسی از موج‌زدن فریب و خودفریبی در فضای سیاسی موجود. در چنین فضایی، سرخورده‌شدن شمار فزاینده‌ای از مردم و به ویژه جوانان از اصلاحات، تعجب‌آور نیست. مردم و بخصوص جوانان، شاخک‌هایی نیرومند برای تشخیص راست از ناراست دارند، و هیچ چیز مانند حق را ناحق جلوه‌دادن و ناحق را بنام حق جازدن، روح آنها را جریحه‌دار نمی‌کند. دمکراسی و مشارکت مردم در اداره امور را نمی‌توان بر فریب بنیان نهاد، چراکه قدرت دافعه فریب و ناراستی، تیشه بر ریشه استقبال مردم از امر مشارکت می‌زند. رهبران جبهه‌ای که مشارکت، بخش اصلی نام آن است، باید این را بهتر از هر کس دریابند.

آیت‌الله مشکینی خطاب به دانشجویان:

پول دلار شما را مست کرده است

آیت‌الله مشکینی در خطبه‌های نماز جمعه قم با توجه به اعتراضات دانشجویان گفت: حادثه‌ای در همدان رخ داد و موضوع به محاکمه کشیده شد و در طی مراحل قانونی، قاضی حکمی صادر کرد. او گفت: چه شده سر این حکم این همه جنجال می‌کنند و کار به دانشگاه کشیده شد و عده‌ای معدود، دانشجو یا سحابه دانشجو ضمن اعتراض به حکم به سران نظام اهانت می‌کنند؟ حکم قاضی چه ربط به دانشگاه دارد.

آیت‌الله مشکینی خطاب به‌دانشجویان گفت: همه می‌دانند شما به ساز آمریکا می‌رقصید. پول دلار شما را مست کرده است. دانشجویان حقیقی جواب شما را دادند و بهتر از این هم خواهند داد.

www.iran-archive.com

نامه به پارلمان اروپا در مورد وضعیت حقوق بشر

ریاست محترم پارلمان اروپا آقای پ - کوکس

همان‌طور که اطلاع دارد، خوش‌باوری بعضی از نهادهای اجرایی اتحادیه اروپا به تحولات مثبت در جمهوری اسلامی ایران، معاملات سودآور تجاری برخی از کشورهای عضو اتحادیه با این رژیم و موضع‌گیری‌های غیرقاطعانه دیگر کشورهای این اتحادیه، رژیم ج. ا. را برای نقض هر چه بیشتر حقوق بشر در ایران تشویق می‌کند. در همین ماه گذشته مامورین سرویس امنیتی رژیم مجددا روشنفکران را تحت فشارهای روحی و جسمی قرار داده‌اند. دادگاه‌های تفتیش عقاید، آرای ظالمانه زیادی را علیه آنان صادر کرده‌اند. رژیم جمهوری اسلامی با اعدام حداقل ۱۸۰ نفر در ۱۶ ماه گذشته صاحب بالاترین رکورد مجازات اعدام در جهان بوده است. اعدام و شلاق‌زنی در ملاء عام و تحقیر شهروندان همچنان ادامه داشته است. در هفته‌ای که گذشت آقای هاشم آغاجری یکی از مسلمانان روشنفکر اصلاح‌طلب به جرم ابراز عقیده‌اش در رابطه با دستگاه روحانیت در جامعه توسط یکی از قضات قوه قضائیه به اعدام محکوم شده است. آقای یوسفی اشکوری اصلاح‌طلب دیگر که در زندان به سر می‌برد، طی محاکمه غیرعلنی، مجددا به ۵ سال زندان محکوم گردیده است. آقای ناصر زرافشان وکیل پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و تعداد دیگری از وکلای دادگستری به جرم دفاع از موکلین خود به زندان، شلاق و محرومیت از شغل خود محکوم گردیده‌اند. آقایان بهروز گرانپایه و عباس عبدی از موسسان «گروه پژوهشی آینده» و از اصلاح‌طلبان رادیکال به همراه دو نفر دیگر از همکارانشان به دلیل انتشار نظر شهروندان که طی یک نظرسنجی خواستار آغاز مذاکره با آمریکا شده بودند، دستگیر شده‌اند. هم‌اکنون بیش از صد نفر را اعضای حزب ملت ایران و ده‌ها تن از دانشجویان و شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور در زندان بسر می‌برند. حقوق هیچ شهروندی در ایران رعایت نمی‌شود. کودکان کمتر از ۱۸ سال اعدام می‌شوند و سنگسار وحشیانه زنان همچنان ادامه دارد. آگاهید که در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی مجازات غیرانسانی اسلامی سنگسار در ۱۸ مورد به اجرا گذاشته شده است.

آقای رئیس

مصرانه از شما درخواست می‌کنیم که با افشای گسترده‌تر جنایات رژیم جمهوری اسلامی، اعضای پارلمان اروپا را هر چه بیشتر، در جریان نقض حقوق بشر در ایران قرار دهید. تقاضا می‌کنیم همچنان کمیسیون شورای اروپا را تحت فشار قرار دهید تا هرگونه گفتگوی دوجانبه با سران جمهوری اسلامی و ایجاد هرگونه رابطه تجاری و اقتصادی با این رژیم، موضوع رعایت حقوق بشر را در سرلوحه برنامه‌های خود قرار دهند.

ما از شما و همه نمایندگان دموکرات و آزادی‌خواه پارلمان اروپا که هشیارانه و مسئولانه مسائل نقض حقوق بشر در ایران توسط رژیم ج. ا. را پیگری می‌کنند سپاسگزاری می‌کنیم.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - بلژیک
حزب توده ایران - بلژیک
بروکسل ۲۵ نوامبر ۲۰۰۲

امام جمعه ارومیه: در روزهای جمعه ایمان مردم به مسافرت می‌رود

به گزارش ایسنا، حجت‌الاسلام حسنی امام جمعه ارومیه با عنوان این که آیا در روزهای جمعه ایمان مردم به مسافرت می‌رود، افزود: در مدت زمان برگزاری نماز جمعه ببینید. در خیابان‌های خیام و برق، دختران و پسران چه طور دست در دست هم راه می‌روند. او گفت مسئولان باید از امکانات موجود برای برپایی نماز جمعه استفاده کنند، اما متاسفانه ضمن این که این طور عمل نمی‌شود، خودشان هم روزهای جمعه به استراحت آخر هفته می‌پردازند. وی در مورد اعتراضات دانشجویان گفت: چرا زمانی که حکم آقاجری از سوی دستگاه قضایی کشور اعلام شد، عده‌ای به این حکم اعتراض کردند. یک میلیون دانشجو و فارغ‌التحصیل بیکار در کشور وجود دارند، پس با این حساب آقای دانشجو که علیه دستگاه قضایی و حکم آغاجری شعار می‌دهی، کدامین کار از امور مملکتی را به تو سپرده‌اند.

دخترهایی که از روی جوانی‌شان می‌پرند

مریم نوایی‌نژاد

خط قرمزها یک‌جور نیستند. بعضی وقت‌ها ناجورند. پررنگند، کم‌رنگند. بعضی وقت‌ها از مو باریک‌ترند و بعضی وقت‌ها از سنگ سخت‌تر!

نه! جای دوری نرفته‌ایم. سراغ آن دختر سیزده‌ساله بوشهری نرفته‌ام که در چندقدمی دریا زندگی می‌کند و هنوز رنگ دریا را ندیده است.

حتی منظور من دخترانی نیستند که تا بعد از ازدواج همسرشان را نمی‌بینند.

منظورمان همین خط‌قرمزهای معمولی است. آن‌قدر معمولی که قسمتی از زندگی دختران امروزی شده‌اند. مثل غذاخوردن، مثل راه‌رفتن، یعنی مثل نفس‌کشیدن.

دختر ۱۹ ساله دانشجو صنایع غذایی: «بزرگترین درد من اینه که به عنوان یه دختر حق ندارم اشتباه کنم. اشتباه من گناهی نابخشودنیه. در صورتی که برادرم که فقط یه سال از من کوچکتره زیاد اشتباه می‌کنه و همیشه هم اشتباهش رو به حساب تجربه می‌گذارن.

من و برادرم در یه خانواده مذهبی با شرایط متفاوتی زندگی می‌کنیم. برادرم هر طور بخواد لباس می‌پوشد. هر طور بخواد مدل موهاشو تغییر می‌ده. فقط یک بار که می‌خواست موهاشو بلند کنه و از پشت ببنده، پدرم مخالفت کرد».

«یازده ساله که باید سنگین باشم، بلند نخندم، بلند حرف نزنم، نباید بدوم. اما برادرم فقط سه ساله که امر و نهی می‌شنود. آن هم خیلی یواش! جوری که به احساساتش برنخورد مثل این که جوونی اونه.

دختر ۲۱ ساله دانشجوی فیزیک کاربردی: «همونطور که دختر و پسر از ۱۵ سالگی حق رای دارن، می‌تونن مثل هم توی فعالیت‌های سیاسی شرکت کنن».

«پارسال موقع انتخابات ریاست جمهوری من در یکی از ستادهای انتخاباتی کار می‌کردم و مدام با پدر و مادرم دعوا داشتم. اون‌ها با من دعوا می‌کردن که: کار سیاسی آخر و عاقبت نداره، در صورتی که پسرخاله‌ام توی همون ستاد فعالیت می‌کرد و هیچ‌کس بهش گیر نمی‌داد. که: کار سیاسی نکن».

دختر، ۱۹ ساله پشت کنکوری: «بهار سال توی آلبوم قدیمی مادرم، عکسی پیداکردم که مال سال ۵۷ بود. عکس مادرم بود و همکاسی‌های سال چهارم دبیرستان، توی دامنه یه کوه، چهارتا دختر که توی دست هر کدومشون یه تفنگ بود.

برام خیلی عجیب بود و هست، مادری که الان این همه جانب احتیاط را رعایت می‌کند خودش یه روز، دختر جسوری بوده و حالا حتی نمی‌گذاره من و خواهر ۱۷ ساله‌ام با تاکسی و اتوبوس رفت و آمد کنیم. ما مجبوریم فقط با سرویس بریم و با سرویس برگردیم».

مادرم در جواب من می‌گه: محیط خرابه ولی من نمی‌دونم، چرا توی این محیط برادر ۲۳ ساله‌ام می‌تونه این‌قدر آزاد باشه».

دختر ۲۳ ساله: «ما حتی در انتخاب دوست مشکل داریم. حتما پدر و مادرها باید دوست‌های جدیدمون‌رو از نظر اخلاقی تایید کنن. ولی این دقت در مورد دوست‌هایی که پسرهاشون انتخاب می‌کنن اتفاق نمی‌افته».

«من فکر می‌کنم، دخترا خیلی وقت‌ها جرات سئوال‌کردن ندارن. ولی پسرا خیلی راحت در مورد هر چیزی سئوال می‌کنن و نظر می‌دن. من همیشه جرات نمی‌کنم همه اون‌چیزی رو که می‌خوام بپرسم. یه‌جور خودسانسوری در من اتفاق می‌افته که دست خودم نیست».

دختر ۲۴ ساله دانشجوی فوق‌لیسانس: «خط قرمز فقط این نیست که دختری که به فوتبال علاقه داره نمی‌تونه فوتبال بازی کنه و حتی نمی‌تونه به ورزشگاه بره و تیم مورد علاقه‌شو تشویق کنه. فکر می‌کنم خط قرمز وقتیه که تیم دلخواهت می‌بره و تو دلت می‌خواد از شادی بالا و پایین بپری، فریاد بکشی، ولی عرف این اجازه رو به تو نمی‌ده. اونوقت احساس می‌کنی این شادی مال تو نیست. متعلق به جنس مخالفه و تو داری از سوراخ کلید به درهایی از این شادی نگاه می‌کنی».

دختر ۱۷ ساله دانش‌آموز: «من از تنهایی و کوه رفتن لذت می‌برم و شاید بزرگترین خط قرمز زندگی من اینه که نمی‌تونم تنهایی به کوه برم. هم اجازه‌شو ندارم، هم جرات‌را».

«من نمی‌دانم چرا ما اجازه نداریم سرکلاس جلوی معلم زن مقنعه‌هایمان را برداریم».

دختر ۲۱ ساله دانشجوی زیست‌شناسی: «من عاشق رنگ‌های شادم. تمام اتاقم رو بگردین، یه رنگ مات پیدا نمی‌کنین. ولی نمی‌تونم رنگ شاد بپوشم. چون اکثر آدم‌ها فکر می‌کنن رنگ شاد پوشیدن یعنی چراغ‌زدن و من از این تعبیر متنفرم».

«دخترها نمی‌توانن در رشته‌های نیروهای نظامی و انتظامی مثل مهندس هوا و فضا یا دانشکده افسری شرکت کنن. حتی با وجود این که مجلس سال گذشته طرح اعزام به خارج دانشجویان بورسیه دخترو تصویب کرد ولی هنوز هیچ دختری به خارج اعزام نشده است».

دختر ۲۲ ساله دانشجو: «بعضی از خط قرمزها دیدنی و گفتنی نیستند، چشیدنی‌اند. بعضی از اجبارهای زندگی مثل درس‌خوندن دنیای مارو محدود می‌کنه».

«مدرسه و معدل و بعد هم کنکور و دانشگاه تمام سال‌های نوجوانی و جوانی ماست. دخترها بیشتر درس‌می‌خونن، چون محدودترن حتی فرصت بعد از درس تا کار و ازدواج برای دخترها خیلی کمتر از پسرهاست. دخترانی که هیچ فرصتی برای جسوونی‌کردن ندارن، در آینده به ندرت می‌تونن همسران و مادران بانشاط و باروحیه‌ای باشن».

مهیا می‌گوید: «همیشه مارو ترسوندن که اگه الان نجبین سال‌های طلایی زندگی‌تونو از دست می‌دین. بعد هم محیط کار و ازدواج هر جرات و جسارتی رو از ما می‌گیره.

فقط اینو بگم که دخترانی که از روی جونیشون می‌پرن به احتمال زیاد ممکنه زمین بخورن».

دختر ۲۰ ساله دانشجوی ادبیات نمایشی: «فیلم آخرین امپراطوری را دیدی؟

امپراطور توی شهر ممنوع همه چیز داره، یه عالمه کنیز و نوکر و ندیمه، یه قصر مجلل با همه اختیارات به امپراطور.

ولی امپراطور حتی اجازه نداره از قصرش بیرون بره. سربازها این طرف دروازه بهش احترام می‌گذارن، اما از اونطرف دروازه‌رو به روش می‌بندن. اون حتی نمی‌تونه همسرش‌رو خودش انتخاب کنه».

«با وجود این که جامعه خیلی فرق کرده و طرز فکر پدرها و مادرا خیلی عوض شده ولی هنوز هم در بیشتر موارد حتی تصمیم‌گیرترین دخترا برای ازدواج انتخاب می‌شن. هنوز هم هیچ دختری جرات نمی‌کنه که از یه پسر خواستگاری کنه، چون می‌دونه توی یه عمر دعوا قراره هی بشنوه که: خودت خواستی».

دختر ۱۹ساله دانشجوی فلسفه: «من دلم می‌خواد با هم‌کلاسی‌های دانشگاهی حرف بزنم. تبادل نظر کنم. همونطور که ممکنه جلب نظر یه دختر دانشجو بشم. ممکنه طرز تفکر یه پسر هم برام جالب باشد.

ولی مطمئنم همه به سادگی و بی‌طرفی این رابطه شک می‌کنن. حتی یه تابو در خود من هست که نمی‌ذاره من فقط با تفکرات اون پسر دوست باشم و فکر می‌کنم. ریشه‌اش به تربیت دختر در جامعه ما برمی‌گردد.

به من گفته‌اند: «فقط هفت صفحه دست‌نویس» و تاکید کرده‌اند که: بیشتر نشه‌ها ولی من مطمئنم خط قرمزهای دخترانه توی روزگار ما و توی هر روزگاری بیشتر از هفت صفحه دست‌نویس است مطمئنم.

این خط قرمزها را پاک کنید. این خط قرمزهای طولانی، این خط قرمزهای پیچ پیچ. برای من جیغ‌زدن ممنوع است، شادمانی پر سر و صدا ممنوع است. راه‌رفتن، قدم‌زدن بی‌دغدغه در خیابان‌های تاریک و روشن شهر ممنوع است.

آبی دریا قدغن شوق تماشا قدغن

و شما حال می‌گویید بیا برو توی استادیوم داد بزن، هوار بکش. همه عشق‌های کوچک و بزرگت را جیغ بکش.

می‌خواهد بگویید این در. فقط این در مال توست.

می‌خواهید بگویید این راهرو فقط این راهرو مال توست.

می‌خواهید بگویید از این صندلی تا آن صندلی فقط مال تو.

بنشین و تماشا کن آن بیست و دو نفر آدم خوشبخت روی آن چمن‌های سبز، چطور می‌دوند. چطور گل می‌زنند و تو حق داری جیغ‌بزنی وقت گل شدن شادمانی کنی.

می‌خواهید بگویید تو آن‌قدر خوشبختی که می‌توانی در معیت یک فرد ذکور بروی استادیوم و به سمفونی شیر سماور گوش بسپاری که از آن طرف استادیوم تو را سرخ و سفید می‌کند.

من به این تب قناعت کرده‌ام که به تماشای خوشبختی دیگران بنشینم اما آقایان!

من دلم لک زده که پاهایم خنکای آن چمن‌های سبز را با تمام سلول‌هایش حس کند. شما خیلی بسزرگوارید که اجازه می‌دهید دلتنگی‌ها را، حسرت‌هایم را عقده‌هایم را روی صندلی‌های استادیوم آزادی جیغ بزنم. اما مطمئن‌اید اجازه ربطی به صندلی‌هایی تار عنکبوت بسته آن استادیوم ندارد؟

مطمئن‌اید نخواسته‌اید، برای آن صندلی‌های بی‌مشتری بازاریابی کنید؟

صندلی‌هایی که حتی پسرها هم دیگر رغبت نمی‌کنند روی آن‌ها بنشینند؟

من این آزادی را نمی‌خواهم، بگذارید توی اتاق نشیمن روبروی تلویزیون جیغ بزنم. وقتی پاس‌های آن پسرهای خوشبخت به نفع ما گل می‌شود.

بیوگرافی - جویای کار

آرام بختیاری

مدتی است بر اثر بیکاری احساس گذر زمان را از دست داده‌ام. هر شب خواب نابودی کامل سیستم سرمایه‌داری را می‌بینم، اگرچه مطمئن‌ام کسی حاضر نیست در این راه به من کمک کند.

من در تاریخ هزار و نهصد و شصت و فلان میلادی، یا هزار سیصد و چهل بهمان هجری قمری، شاید هم، هجری شمسی برخلاف میل باطنی‌ام به دنیا آمدم. از آن روز تاکنون دست از اعتراض برخلاف این هدیه به جهان جفاکار برنداشته‌ام. مادرم طبق روایات برای زایمان از شهر به ده می‌رفت، چون خانه پدریش در آنجا بود. گویا من یک شب گرم پرستاره بهاری زیر نور ماه تابان و درخت توت سر به هوایی به دنیا آمدم. در کودکی چندین‌بار سینه‌پهلو کردم، یک بار هم سرخک گرفتم، اغلب به من نه تنها داروهای مسکن بلکه تریاک سوخته و گرده رازیانه هم می‌دادند تا آرام شوم. در نوجوانی عاشق گربه‌های ولگرد محل بودم، با سگ‌ها میانه خوبی نداشتم، جراحاتی ناشی از گازگرفتگی سگ هنوز روی سر و دستم هست.

از اسم مستعار همیشه خوشم می‌آمد. می‌گویند «توخولسکی» روزنامه‌نگار زمان نازی‌ها، از ده‌ها اسم مستعار استفاده می‌کرد. بزرگترین اتفاقی که در جوانی برام افتاد این بود که پایم به آستانه در اگزیستنسیالیسم خورد و دچار تکان مغزی شدم، همان طور که می‌بینید هنوز تعادلم را نیافته‌ام. کالاشنیکف پلاستیکی‌ام را در درام آزادی عمه‌ام در ده مخفی می‌کردم، گرچه اغلب ماموران شکاربانی در آن حوالی بودند.

یک بار وقتی همراه هم‌کلاسی‌های مدرسه از بیمارستان جذامی‌های مشهد دیدن کردم، فهمیدم که از من بیچاره‌تر هم زیر این چرخ فلک وجود دارند. از جمله افتخارات خانوادگی‌ام در دوران نوجوانی این بود که در میان خویشاوندان حتی یک نفر هم پاسبان، ژاندارم، ارتشی، کارمند و دکاندار نبود. همه کارگر روزمزد یا کشاورز بدون زمین بودند. چند سال می‌خواستم جهان را نجات دهم ولی روزی یک دوست دلسوز گفت: پسر، اول خودت را نجات بده!

در حال حاضر من هم مانند غالب شماها مشغول نوشتن رمان هستم، احتمالا رمان زندگی‌ام. هفده ساله بودم که از خانه پدری بیرون انداخته شدم. بعد از سال‌های یاغی‌گری، به عنوان مدل و سیاهی‌لشکر برای فیلم‌های داش‌مشتی و بزن و بکش، در اثر اتفاقات خیابانی شاعر شدم. کارشناسان انگیزه شاعرشدنم را خشم از روابط موجود تشخیص دادند. یک بار نزدیک بود بشقاب پرنده‌ای به من سوءقصد کند و بعد مرا بربایاد. از آن روز هر لحظه فکر می‌کنم آسمان خیس ابری، ممکن است روی سرم بیفتد. به دلیل توصیه پزشکان مدتی ساکن تیمارستان شهرمان بودم. در آنجا روانشناسان گواهی دادند که خطر خودکشی، مصرف مواد مخدر و جاسوسی مرا تهدید نمی‌کند. دشمنی‌ام با هم‌جنس‌گرایی ناشی از پدیده‌های فرهنگی است نه تعصب و تنگ‌نظری!

با کشت شاهدانه و خشخاش برای صادرات کشاورزی مخالف بوده‌ام. سال‌ها در تابستان با باری‌های بنز خاور هندوانه و خربزه گرگاب از کازرون به بهبهان برای فروش می‌بردم. زنبورهای زرد عسلی خطرناکی همراهی‌مان می‌کردند. در جوانی از تراکتورهای ساخت رومانی و سواری‌های ضد گلوله ولوو خوشم می‌آمد.

به فرنگ که آمدم می‌خواستم راننده حمل پیتزای سفارشی شوم ولی گواهی‌نامه‌ام را قبول نکردند. معلم کلاس رانندگی مکرر تقاضای پسته و سیگار می‌کرد. تمرین را قطع کردم چون با رشوه‌دهی مخالف بودم. ای کاش من اسم آن را هدیه و بخشش و انعام می‌گذاشتم. طرفدار محیط زیست شده‌ام با دوچرخه این طرف و آن‌طرف می‌روم.

از تلفن موبایل خوشم نمی‌آید. بهترین مشتری اداره پست و تلگراف شهرمان شده‌ام. گاهی آرزو می‌کنم مثل نیمایوشیج و علی اسفندیاری: چادری، سگی و گله گوسفندی، بدون عالیه خانوم، در دره‌ای.

از کریسمس بدم می‌آید چون شمع‌ها و درخت کاج این‌ها مرا به یاد قبرستان‌ها می‌اندازد. جدیدترین سئوالم این است که جنبش رهایی‌بخش سخن‌پراکنی، بخشی از فرهنگ پیشگام آوانگارد است یا فرهنگ سلطه‌جوی هژمونی‌گرای از سابهتران، چون امروزه ادبیات از مرز شفاهی عامیانه و نوشتاری کتاب گذشته، وارد کابل میکروفون، رادیو، تلویزیون، فکس، کسپی و هواشده. از الکترونیکی و مغناطیسی‌شدن آن که بگذریم.

از سقوط جهان انتظار مثبتی ندارم. در جوانی به من نصیحت می‌کردند که از دامن و چادر گل‌گلی پرهیز کن. از جمله غذاهای مورد علاقه‌ام راگو و کوفته تبریزی است. با خود می‌گویم پنج کیلو اضافه وزن بهتر از ده کیلو کمبود وزن است. چون برخلاف نظر کتاب انجیل در آغاز کلام نبود بلکه گوش بود زبان.

با اکتاویا پاز و بورخس دوست نبودم. از معروف شدن دریدا و فوکو تعجب می‌کنم. طرفداران مرحوم نیچه هم مدتی است از «اعلان مرگ خدا» برداشته‌اند.

توماس مان می‌گفت، با بیوگرافی‌نویسی مخالف است چون او نمی‌خواهد در باره‌اش دروغ شاخدار بنویسند. ولفگانگ گوته بنیادگذار ادبیات جهانی به نام اتوبیوگرافی‌اش را: «شعرگویی و حقیقت‌نویسی» گذاشته بود. من هم در پایان بیوگرافی کوتاه باید بگویم که غیر از شغل و کار مناسب جویای خانمی هستم فمینیست، تحصیل‌کرده، خانه‌دار، دارای ماشین لباسشویی با قفسه‌ای پر از کتاب!

قطع‌نامه پارلمان اتحادیه اروپا

پارلمان اروپا، با صدور قطعنامه‌ای خواستار لغو حکم هاشم آغاجری شد، پارلمان اروپا همچنان حمایت خود را از اعتراضات اخیر دانشجوان اعلام کرد. نمایندگان عضو پارلمان اروپا، از اقدام جهت بررسی این حکم استقبال کردند و به شورای وزیران اتحادیه اروپا و نیز کمیسیون حقوق بشر این اتحادیه پیام دادند که در قرارهای آینده، تجاری و همکاری با ایران توجه داشته باشند که ماده‌ای در رابطه با حقوق بشر در قراردادها گنجانده شود.

حسین شریعتمداری: انقلاب فرهنگی دوم

حسین شریعتمداری در سرمقاله کیهان ضمن اعلام این که یک حلقه بیست نفره به همراه یک صد دانشجو و غیر دانشجو تظاهرات دو هفته اخیر را در دانشگاه‌ها سازماندهی کرده‌اند، اعلام کرد: چاره کار، پالایش وزارت علوم و مراکز دانشگاهی از حضور ستون پنجم دشمن، افراد بدسابقه و حتی خودی‌های بی‌عرضه و بی‌کفایت است، آیا ضرورت نهضتی شبیه انقلاب فرهنگی در سال‌های نخستین بعد از پیروزی انقلاب احساس نمی‌شود؟ انقلاب فرهنگی که با هست مسئولان دلسوز و قاطبه دانشجویان مسلمان و انقلابی صورت پذیرفت، بساط آن را برچید.

دستگیری در اصفهان

هم‌زمان با چهارمین سالگرد فروهرها روز جمعه تجمعی در اصفهان برگزار شد.

ایسنا تعداد شرکت‌کنندگان را سیصد تن ذکر کرد. پس از افزایش تعداد تجمع‌کنندگان نیروهای انتظامی و لباس‌شخصی‌ها با تجمع‌کنندگان درگیر شدند. بر اساس گزارش مقامات امنیتی و انتظامی اصفهان، حدود ۷۰ نفر در این تجمع بازداشت شدند، که تعدادی تا آخر شب آزاد شدند و جمعی در بازداشت به سر می‌برند.

کشورهای فقیر و امکان تهیه داروهای ارزان

در سیدنی در استرالیا، مذاکراتی بین نمایندگان کشورهای جهان سوم و کشورهای صنعتی در جریان است، تا کشورهای جهان سوم امکان آن را یابند که از کشورهای نیمه‌توسعه یافته مانند هندوستان و برزیل دارو با قیمت ارزان‌تر وارد کنند.

این کشورها گرچه اجازه دارند که در مواقع اضطراری برای نیاز مردم خود، بدون توجه به حق لیسانس داروها، اقدام به تولید آن کنند، اما هنوز صادرات آن مورد نزاع است. کشورهای جهان سوم که خود امکان تولید دارو را ندارند و قادر به واردکردن داروهای گران‌قیمت از کشورهای صنعتی که لیسانس این داروها را در اختیار دارند، نیستند، از مدت‌ها پیش در مذاکرات خواستار حل این مسئله هستند.

در جلسه WTO در سال گذشته که در قطر برگزار شد، قرار شد توافقی در این مورد صورت گیرد. مذاکرات سیدنی از سوی نمایندگای از اروپا (بروکسل)، واشنگتن و توکیو و بسیاری از کشورهای مهم در حال توسعه (۲۵ کشور) نمایندگی می‌شد. البته تصمیمات این جمع کوچک قابلیت اجرایی پیدا نمی‌کند.

سازمان‌های منتقد گلوبالیزاسیون به این مسئله که تصمیمات مهم استراتژیک در جمع‌های کوچک گرفته شود، اعتراض دارند و آن را غیر دمکراتیک می‌دانند. در تظاهرات این سازمان‌ها، پلیس ۳۵ تن را دستگیر کرد.

www.iran-archive.com

نگاهی به روحیات و تمایلات جوانان نسل سوم

علی صمد

مقدمه

بنا به آمارهای رسمی در ایران، در حدود ۲۰ میلیون نفر از جمعیت کشور در مراکز آموزشی و عالی مشغول به تحصیل هستند که میانگین سنی آن‌ها بین ۲۸ – ۶ سال است. مجموعه فوق تقریبا نزدیک به یک سوم از جمعیت کشور را در بر می‌گیرد. علاوه بر رقم فوق، بخش بزرگی دیگری از نوجوانان و جوانان کشور مشغول به کار در مراکز دولتی، خصوصی و یا بیکار در جامعه هستند. توجه به خواست‌ها و تمایلات این نیروی بزرگ اجتماعی بسیار حائز اهمیت است. تمامی مدارک شواهد و نظرسنجی‌های موجود در کشور، گواه بر این واقعیت دارد که در نسل سوم کشور، تغییرات اساسی در خلق و خوی، منش، شخصیت، رفتار و آداب و سلوک بوجود آمده که در واقع بسیار متفاوت با دو نسل پیش از خود است. تغییرات و تفاوت‌ها در نسل سوم امروزی و بسیار عمیق و بنیادی می‌باشد. در شرایط امروز ایران، تاثیرگذاری نسل اول و دوم بسیار کاهش پیدا کرده است. اما در مقابل این نسل سومی‌ها هستند که دائم جامعه را تحت تاثیر خود و فشار قرار می‌دهند زیرا جوانی جمعیت کشور و زمینی و امروزی دیدن مسائل نفوذ و قدرت و تاثیر آن‌ها را در جامعه روز به روز افزایش داده است. نسل اول کشور در برابر این خواست‌ها، تمایلات و تغییرات به سختی مقاومت می‌کند در عوض نسل دوم سعی دارد تا حدودی با کندی خود را به این تغییرات در چارچوب شعارها، خواست‌های دهه ۴۰ و ۵۰ هماهنگ سازد و این هم‌سازی‌ها و مقاومت‌ها رابطه نسل اول و دوم را برای گفتگو با نسل سوم با دشواری مواجه ساخته است. دو نسل گذشته به دلیل نهادینه شدن سنت و مذهب در کشور و تاثیر این نهادها در آن‌ها نتوانسته‌اند به خوبی زبان امروزی و این دنیایی برای جلب و جذب نسل سوم پیدا کنند. در عصر کنونی سرعت تحولات، ارتباطات، تغییرات و سپس انتقال آن به سراسر جهان بسیار سریع صورت می‌گیرد. در واقع فرهنگ جهانی توانسته تاکنون خود را از طریق امکانات و وسائلی چون ماهواره، اینترنت و... به سرعت در سرتاسر جهان انتشار و گسترش دهد. بالطبع نهادهای سنتی که به مقاومت در برابر این تحولات می‌پردازند تحت فشار قرار می‌گیرد و اگر چنانچه نتوانند خود را با این روندهای نو هماهنگ سازند به نیروی ماند و یا اقلیتی کم‌تاثیر در جامعه خود تبدیل خواهند شد و این باعث شکاف هر چه بیشتر آن‌ها با نسل جوان می‌شود. توجه به مسائل نوجوانان و جوانان در کشوری که ۷۰ درصد جمعیتش نیروی جوان است بسیار حائز اهمیت است.

۱) جوانان و مد در ایران:

پدیده مد از موضوعاتی است که همواره می‌تواند اقشار مختلف جامعه را به شکل‌های گوناگون مورد تاثیر خود قرار دهد. البته نوع نگرش حکومت به این پدیده اجتماعی می‌تواند نقش آن را در جامعه افزایش یا کاهش دهد. حکومت اسلامی بعد از انقلاب با سرکوب تنوع، آزادی‌های فردی و اجتماعی و... یک نوع نگرش انحصارطلبانه را در جامعه انتشار داد و بدین طریق انواع ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها را در جامعه ایجاد شد و متخلفین به اشکال گوناگون تنبیه و سرکوب شده و البته در اوایل انقلاب این نوع محدودیت‌ها و منع‌ها تا حدودی توانست نیروی زیادی از مردم کشورمان را به هماهنگی و تطابق با فرهنگ اسلامی حکومت بکشاند ولی این موضوع با مرور زمان و با افزایش اختناق و سرکوب و عدم موفقیت حکومت در تربیت و پرورش اسلامی نسل جوان کشور به شدت تغییر کرد. پدیده مد و مدگرایی به الگوهای غیراسلامی شاید بشود گفت «غربی» در ایران در میان نسل نوجوان و جوان افزایش شدیدی یافت. در واقع حکومت اسلامی در ارائه الگوهای فرهنگی در سال‌های بعد ازانقلاب موفق نبوده است. امروزه گرایش نسل جوان کشور روز به روز به مدهای جدید لباس، مدل و رفتارهای تقلیدی گروه‌های موزیک رپ، تکنو، پاپ، راک و... هنرمندان و ورزشکاران خارجی بخصوص از نوع غربی و آمریکایش افزایش بیش از حد یافته است. چنین گرایشاتی در گذشته بیشتر در جوانان مقیم بالای شهر (ثروتمند به لحاظ مالی) دیده می‌شد ولی امروز بین جوان و نوجوان بالا و پائین شهر در عرصه یک سری تمایلات و خواست‌های اجتماعی و آزادی‌های مدنی برای یک زندگی بهتر، راحت‌تر و آزادتر توافقی وجود دارد و آن‌ها در این سال‌های اخیر با ارتباط یکدیگر و تبادل امکانات، روابط گسترده با یکدیگر برقرار کرده‌اند. نسل سوم کشورمان با وسائلی چون ماهواره، اینترنت، نوار ویدئو، نوار کاست، پوسترها، لباس و شلوارهای لی با مارک‌های مختلف، به شدت تحت‌تاثیر تغییرات و شرایط جهانی‌شدن قرار گرفته‌اند و به اشکال گوناگون از خود عکس‌العمل نشان می‌دهند و چنان‌که می‌بینیم مد در زندگی آن‌ها نقش مهم و اساسی بازی می‌کند. مراجعه به کانال‌های موسیقی چون MTV و TMF و... از طریق آنتن‌های ماهواره‌ای به شدت در نسل جوان کشور رایج است. بسیار دیده شده که یک جوان کارگر با درآمد روزانه‌ای سه الی چهار هزار تومانی، برای خود پیراهن یا شلواری با مارک خارجی را با قیمت ۲۵ هزار تومان می‌خرد تا بلکه بدین طریق خود را با شرایط دیگر جوانان وقف دهد و در واقع یک هفته حقوقش را بابت آن پیراهن یا شلوار پرداخت کرده است. نسل سوم کشور لباس‌هایی با نوشته یا مارک‌های معروف را می‌پوشند تا بلکه بدین طریق با این نوع پوشش اعتراض خود را به وضع موجود جامعه با تمام محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایش، ابراز کند و این برخورد آن‌ها در واقع می‌توان نوعی تجددخواهی و نوگرایی به حساب آورد. این روش‌ها و برخوردها به عبارتی نوعی دفاع از حقوق انسانی و انتخاب فردی جوانان در جامعه و اجتماع است و از این زاویه مترقی می‌باشد و می‌بایست از آن حمایت همه‌جانبه صورت گیرد.

۲) وضعیت روحی و روانی جوانان:

در طول ۲۴ سال حکومت جمهوری اسلامی ایران مشکلات روحی و روانی جوانان به شدت افزایش یافته است و آن‌ها در وضعیت بسیار نامطلوبی به سر می‌برند. وضعیت فوق بیانگر یک واقعیت اجتماعی است. واقعیتی تلخ و فراگیر از سلامت جسمی و روانی نسلی که در حال فروریختن‌اند. عواملی چون فقدان امنیت شغلی، بی‌هویتی، عدم اطمینان نسبت به آینده، مشکلات اقتصاد و اجتماعی وجود انواع تحقیرها و تبعیضات، رواج اعتیاد، مشکلات ازدواج، وجود بی‌عدالتی، نبود آزادی‌های فردی و... از جمله مواردی هستند که باعث بوجود آوردن مشکلات روحی و روانی در جوانان شده است و این مجموعه باعث نارضایتی از وضع موجود و باعث افسردگی شدید در میان نسل جوان کشور می‌شود. جوان در ایران دائم تحقیر شده است. جامعه به او امکان گریز از عادت‌ها و پیش‌داوری‌ها نمی‌دهد. گزارشات و آمار و ارقام و تحلیل‌ها همه گویای این است که روحیه پوچی، افسردگی، رخوت، سستی و بی‌حالی در جوانان روز به روز افزایش می‌یابد. شور و شوق، انگیزه خودجوشی در میان نسل جوان کشور به شدت کاهش پیدا کرده است. آن‌ها در بیان علل فقدان انگیزه، شور و زندگی و ایفای نقش مشارکتی فعال و سازنده اجتماعی و شیوع افسردگی حرف‌ها و سخن‌های بسیار دارند ولی این حرف‌ها و درددل‌ها در رسانه‌ها عمومی کشور منعکس نمی‌شوند. امروز درصد خودکشی و اعتیاد به دلیل بی‌توجهی به مشکلات روحی و روانی جوانان به شدت رو به گسترش است و این زنگ خطری برای جامعه است. این وضعیت با مسائل اجتماعی و از جمله امور سیاسی رابطه تنگاتنگی دارد یعنی این که جوان در شرایط فوق به شدت سلامتی جسمی و روانی، رشد اخلاقی و فرهنگی، اعتلای علمی، شکوفایی شخصیتی و رشد زمینه‌های خلاقیت‌اش آسیب می‌بیند و دیگر نمی‌تواند به ایفای نقش اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و شرکت در تعیین سرنوشت خود و جامعه بپردازد و به نوعی به سستی و پوچی در انجام کلیه امور می‌رسد. و بدین طریق نشاط و تحرک و سرزندگی از او دور می‌شود و امید و آرزو به فردای بهتر و شادتر در میان آنان از بین می‌رود. آن‌ها دنیای پررنگی را برای زندگی می‌خواهند ولی در حکومت اسلامی ایران آن‌ها چنین چیزی را تجربه نمی‌کنند و به خاطر همین خیلی از نسل سومی‌ها از این که کاری برایشان در جامعه صورت نمی‌گیرد ناامید و مایوس شده‌اند. بی‌توجهی به خواست‌ها و تمایلات و مشکلات روحی و روانی نسل جوان کشور می‌تواند در آینده تاثیرات مخرب و ناهنجاری در جامعه بجا بگذارد. اگر حکومت نتواند به انبوه سئوال‌های بی‌جواب انباشته شده نسل سوم پاسخی مناسب دهد بی‌شک باعث سایه‌انداختن نومیدی و بی آیندگی بر ذهن و جان آن‌ها خواهد شد. در حال حاضر دل‌های این قشر بزرگ اجتماعی بی‌امید و روزهایشان خفته است. باید آن‌ها را به اشکال گوناگون به تحرک نشاط و جنبش درآورد.

۳) جوانان و مهاجرت به خارج کشور:

از دهه ۶۰ و بخصوص ۷۰، بخشی از جوانان کشورمان برای کارکردن به یک سری کشورها چون ژاپن و کره‌جنوبی و... سفر کردند. در این کشورها به دلیل کمبود کارگر، ایرانیان جوان توانستند برای مدتی در آنجا به کارگری بپردازند. درآمد حاصل از این مشاغل کارگری بسیار قابل توجه به پول ایران بود و پس از بازگشت آن‌ها توانستند زندگی متوسطی را از حاصل درآمد خود در خارج تشکیل دهند. در ضمن وزارت کار و امور اجتماعی با بستن قرارداد با کشورهایی چون کره‌جنوبی و... تعدادی کارگر جوان و متخصص را به آن کشورها فرستاد و آن‌ها به مدت ۶ تا یک سال به کار مشغول شدند و در قیاس با ایران درآمد آن‌ها بسیار بالا بود.

ازاواخر سال ۱۹۹۹ و بخصوص اول ژانویه سال ۲۰۰۰ موج جدیدی از مهاجرت ایرانیان بخصوص قشر جوان به خارج و به ویژه به اروپا و کانادا دیده می‌شود. در سال ۲۰۰۰ در حدود ۳۵۱۶۹ ایرانی در اروپای غربی تقاضای پناهندگی سیاسی کردند. چنانچه بخواهیم مقایسه‌ای بین تعداد پناهندگان در سال ۲۰۰۰ با ۵ سال آخر دهه ۹۰ انجام دهیم (۱۹۹۱ – ۱۹۹۵)، خواهیم دید که رقم ایرانیان و مهاجر نسبت به گذشته افزایش زیادی را نشان می‌دهد. در بین سال‌های ۱۹۹۹ – ۱۹۹۵ در حدود ۶۳۷۵۲ نفر طی ۵ سال به اروپای غربی آمده‌اند. اما فقط در سال ۲۰۰۰ این تعدا به ۳۵۱۶۹ نفر بالغ می‌شود. از اواسط سال ۲۰۰۰، کشورهای اروپایی برای مقابله با سیل پناهندگان، تلاش‌های زیادی را آغاز کردند. آن‌ها برای مقابله با این موج وسیع، به اتخاذ سیاست‌های جدید پناهندگی روی آوردند تا بلکه بتوانند با اقدامات قانونی جلوی ورود مهاجرین جدید را بگیرند. علاوه بر مورد فوق، دولت‌های مذکور موفق شدند راه بوسنی یا یوگسلاوی سابق را ببندند و بدین طریق جلوی ورود ایرانی‌ها، ترک‌ها، افغان‌ها، روس‌ها و دیگر اقلیت‌های مهاجر را تا حدودی به صورت موقت گرفتند. به عنوان مثال از اول ژانویه سال ۲۰۰۱ تا آخر ماه اکتبر سال ۲۰۰۲ تعداد متقاضیان پناهندگی ایرانی به ۴۲۱۹ نفر کاهش پیدا کرد. یعنی به یک سوم تعداد پناهندگان ایرانی در سال ۲۰۰۰ رسید. حد متوسط سنی این جوانان متقاضی پناهندگی ۲۷ سال است.

دلایل مهاجرت برای هر فردی می‌تواند متفاوت باشد ولی در عین حال، نقاط مشترک زیادی هم می‌تواند در میان این مهاجرین جوان وجود داشته باشد. به عنوان مثال می‌توانیم از بحران اقتصادی، فشار و محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی، ناروشن بودن وضعیت آینده ایران، آرزوی یک زندگی بهتر، بیکاری روزافزون جوانان، عدم امکانات رفاهی و تفریحی، چشم‌انداز روشن برای آینده ندیده، برخوردهای خشونت‌آمیز و دستگیری وسیع نوجوانان و جوانان به دلیل رعایت‌نکردن موازین اسلامی یا به جرم شادی کردن در انظار عمومی توسط ارگان‌های انتظام حکومت، احساس عدم امنیت و به حال خود رهاشدن در جامعه، نگرانی از شرایط جاری و ناامیدی از حمایت جامعه، فشار و توقعات خانوادگی، بی‌امیدی نسبت به بهبود اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را از علل ترک کشور و مهاجرت به کشوری دیگر در نظر گرفت. البته دلایل بیرونی دیگری چون تبلیغات وسیع اروپای غربی، آمریکا و کانادا در مورد وضعیت خوب اقتصادی و رفاه ساکنین این کشورها و نیاز بیش از پیش آن‌ها به مهاجرین و حرفه‌های تحصیل‌کرده و نیز تجربه کاری بخشی از ایرانیان در کشورهایی چون ژاپن و کره‌جنوبی و... و درآمد حاصل از این کار در این کشورها، باعث شده است که تصویری نادرست و رویایی از غرب در ذهن جوانان و نوجوانان ایرانی بوجود آید و رفتن به اروپا و آمریکا و کانادا برای زندگی بهتر به عنوان یک آرزو و هدف درآید.

از سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۰۲ هنوز بخشی از ایرانیان جوان برای کار به کشورهایی چون ژاپن، کره و... به اشکال گوناگون مسافرت می‌کنند. علاوه بر موارد فوق، بخش زیادی نیز از جوانان تحصیل‌کرده و متخصص کشور و یا به عبارتی دیگر مغزها، نخبگان علمی و مدیریتی کشور با ثبت‌نام در لیست کشورهای غربی همچون کانادا، استرالیا و آمریکا برای گرفتن مهاجرت به این کشورها، چند سال در نوبت باقی می‌مانند و سپس به یکی از این کشورها و بخصوص کانادا به صورت قانونی و با ویزا برای همیشه برای زندگی می‌روند. البته پدیده فرار مغزها همواره یکی از مشکلات کشورهای در حال توسعه بوده است و ایران هم نمی‌تواند از این امر مستثنی باشد. چنانچه دلایل و شرایط اجتماعی، سیاسی و... مهاجرت از بین نرود، مهاجرت مغزها و نخبگان از کشور همچنان ادامه خواهد یافت. در این زمینه دکترمعین یکی از وزرای دولت آقای خاتمی آماری از سال ۲۰۰۰ میلادی ارائه می‌دهد که بسیار قابل توجه است.ایشان می‌گویند که: «۲۲۰هزار نفر از نخبگان علمی و مدیریتی و صاحبان سرمایه کشور، در سال ۲۰۰۰ میلادی فقط به یکی از کشورهای غربی مهاجرت کردند». علاوه بر آمار فوق در یکی از روزنامه‌های داخل کشور «ایران به مورخ ۷۹/۵/۹» به نقل از یک منبع آگاه در وزارت علوم تحقیقات و فن‌آوری، خروج سرمایه فکری از کشور را بالغ بر ۳۸ میلیارد دلار اعلام نمود و بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۹۹، ایران در بین ۴۱ کشور جهان بیشترین میزان خروج مهاجرین تحصیل‌کرده را داشته است به طوری که گفته می‌شود فقط در سال مذکور معادل ۱۱ میلیارد دلار سرمایه فکری از ایران خارج شده است. از خرداد سال ۷۶، با روی کار آمدن خاتمی و اصلاح‌طلبان، باز تغییری در کاهش این روند انجام نگرفته است بلکه تعداد مهاجرت متخصصین و نخبگان کشور به خارج نیز گسترش یافته ست و تمامی شواهد و مدارک گویای این است که در ایران امکانات لازم برای جلوگیری از خروج متخصصین و یا برای ایجاد انگیزه در جذب این نخبگان وجود ندارد. آمار ارائه شده در یکی از روزنامه‌های داخل کشور گویای تایید ادعای فوق می‌باشد. در سال ۱۳۷۸ طبق آمار، روزانه به طور متوسط ۱۵ کارشناس ارشد و حدود ۳ دکتر از کشور خارج شده‌اند. در ضمن بر طبق آمار دیگر بیش از ۸۰ درصد برگزیدگان المپیادهای علمی سال ۱۳۸۰ در دانشگاه‌های خارجی جذب شده‌اند.

گرایش فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و نخبگان کشور بیشتر مراجعه به راه‌های قانونی برای خروج از کشور صورت می‌گیرد. به عنوان مثال آن‌ها برای مهاجرت در یک نوبت چندساله در لیست کشورهای چون کانادا ثبت‌نام می‌کنند. این افراد از سفرهای ماجراجویانه و خطرناک پرهیز دارند. این جوان تحصیل‌کرده بعد از ورود به کانادا بعد از مدتی به کار یا تحصیل در رشته تحصیلی خود می‌پردازند. البته لازم است گفته شود دلالان و قاچاقچیان پول‌های هنگفتی از علاقمندان به مهاجرت به خارج دریافت کرده‌اند. اما جوانان که به اروپا برای پناهندگی آمده‌اند در شرایط خوبی به سر نمی‌برند. روند پناهندگی بسیار طولانی و مشقت‌بار شده است. کشورهای اروپایی با تغییر و سخت‌کردن قوانین پناهندگی و محدودیت‌های دیگر، تمام آرزوها این جوانان مهاجر پناهنده را نقش بر آب کرده‌اند. آن‌ها این متقاضیان پناهندگی را در شرایطی قرار داده‌اند که در واقع آنان نمی‌دانند چه برسرشان خواهد آمد! آیا امکان ماندن در یک کشور اروپایی را بعد از چند سال سختی کشیدن خواهند داشت یا خیر؟ این هموطنان جوان تاکنون آسیب‌های روحی و روانی شدیدی را تحمل کرده‌اند. آن‌ها خواست‌های عجیب و غریبی ندارند. در واقع این جوانان می‌خواهند در یکی از این کشورها دوران شاد، آرام و خندانی را برای زندگی داشته باشند و این از خواست‌های اولیه و ابتدایی هر انسانی است که در جمهوری اسلامی به شدت لگدمال شده است.

۴) سیاست، جوانان، احزاب قانونی و حکومتی در ایران:

در جامعه همواره از سیاست و تاثیر آن در میان نسل سوم صحبت بسیار صورت می‌گیرد. اغلب در تحلیل‌ها و نظرات و کارهای تحقیقی و پژوهشی در خصوص جوانان این ارزیابی دیده می‌شود که آگاهی نسل سوم کشور نسبت به نسل‌های گذشته بسیار بیشتر است و در موارد مشخص عمل آن‌ها بسیار آگاهانه‌تر است. یعنی این که نگرش جوانان کمتر ایدئولوژیک و بیشتر پراگماتیک شده است. نسل سوم در واقع به طور مشخص به اشکال گوناگون به صورت روزانه با ارزش‌ها و معیارهای اسلامی حکومت اسلامی ایران درگیر می‌شود. البته مجموعه توضیحات فوق حاکی از این نیست که سیاست نقش درجه اول اساسی در زندگی آن‌ها بازی می‌کند و متاسفانه چون اغلب اعتراضات نسل سوم کشور با برنامه و قالب مشخصی صورت نمی‌گیرد بالطبع به تشکل‌یابی آن‌ها نیز منجر نمی‌شود و گاه دیده می‌شود که به خشونت و برخوردهای تند و کور نیز کشانده شده است. این روشن است که تاکنون در کشور به دلیل فقدان تشکل‌های فوق و کارآمد جوانان برآیند اعتراضات آن‌ها نتوانسته به یک پلاتفرم سیاسی و اجتماعی منجر شود و گاه این امر مورد سوء استفاده جریان‌های ارتجاعی نیز قرار گرفته است. تمامی شواهد و مدارک گویای این است که نسل امروز کشور خواهان کنترل خویش بر شیوه و وضعیت زندگی خود در جامعه است و به عبارتی دیگر خواست‌های اجتماعی و فردی نقش اساسی در مطالبات اکثریت نسل نوجوان و جوان کشور دارد. آن‌ها می‌دانند چه شرایط و روابطی را نمی‌خواهند و این بسیار قابل اهمیت است ولی برای ایجاد تغییرات سیاسی و ساختاری در کشور کافی نمی‌باشد.

در تاریخ معاصر ایران هیچ‌گاه حکومت‌ها (چه رژیم‌های سلطنتی و چه رژیم کنونی) فرصت و امکان گفتمان بین نوجوانان و جوانان را ایجاد نکرده‌اند تا بلکه آن‌ها بتوانند از طریق گفتگو و انتقال تجربه میان خود به تعریف مشترکی از مطالبات و خواست خود برسند. از اواسط دهه ۷۰، دو خواست مشخص و اساسی میان بخش‌های مختلف جوانان بوجود آمد. بخش بزرگی از جوانان خواست‌های مشخص اجتماعی و فردی را مطرح کردند و بخش دیگر آن که در دانشگاه‌ها بودند علاوه بر تاکید بر خواست‌های فوق، آزادی‌های سیاسی را در اولویت قرار دادند و بدین طریق شکافی بین بخش روشنفکری جوانان «بدنه» آن بوجود آمد. در سال‌های بعد از خرداد ۷۶، همواره اعتراضات و حرکت‌های این دو بخش از جوانان در شرایط گوناگون به همبستگی نزدیکی و اتحاد آن‌ها منجر نشده است و این امر، برآمد خواست‌ها و تمایلات جوانان را با مشکل مواجه ساخته است.

نسل جوان کشور در اواسط دهه ۷۰ به دلیل نداشتن رهبران سیاسی کارآمد، نتوانست مطالبات سیاسی و اجتماعی خود را در چارچوب یک قالب روشن و مشترک پیش برد. زیرا برای شکل‌دهی مشخص به هویت و خواست‌های خود نیاز به زمان و تجربه بیشتر داشت. لذا از خرداد ۱۳۷۶ به دنباله‌روی و اعتماد از خواست‌ها و ارزش‌های نسل دوم همچون مردم‌سالاری دینی، عدالت‌خواهی و... روی آورد. اما در عین حال، نسل سوم کشور از همان ابتدا با گفتمان‌های نسل گذشته مشکل داشت. توجه به ادامه حرکت‌ها، اعتراضات اجتماعی و گذشتن پی‌درپی از خط قرمزها بوسیله نسل سوم نشانه بارز و مشخص این تفاوت‌ها و اختلافات با نسل گذشته است. در واقع نسل گذشته همچنان خواستار حفظ ارزش و معیارهای یک حکومت دینی با عناصری معین از مدرنیته می‌باشد ولی نسل سوم به زندگی و جامعه نگاهی دیگر و هر چه بیشتر امروزی دارد. در تمام این سال‌ها، این احساس متفاوت بودن توسط نسل سوم کشور به اشکال گوناگون در زندگ روزمره جامعه به نمایش گذاشته شده است. آن‌ها به جامعه نگاهی مدرن و امروزی که انسان محور همه چیز آن باشد، می‌نگرند و دیگر به قوانین مقدس و الهی یک حکومت دینی اعتقادی ندارند و بیشتر به اصالت عقل و تجربه امروزی خود ارزش قائل هستند. زبان امروز نسل سوم کشور زمینی و انسانی است. نسل جوان کشور به دنبال رشد، توسعه پیشرفت، امنیت و سعادت است. توسعه در واقع کارکرد مادی دارد و تمدن می‌سازد. تمدن در دنیای کنونی یعنی ماندن در این جهان.

آنچه امروز در کشور بیشتر از هر موردی در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای جوانان اهمیت اساسی دارد به یک تعبیر دست‌یابی به شناخت دقیق و تحلیل منطقی و همه‌جانبه از خصوصیات و نیازهای اولیه جوانان است. چنان که روشن است گرایش به تجربه، تنوع، حرکت، هیجان، استقلال و... از مختصات روحی جوانان است. و باید به آن‌ها اعتماد و باور داشت. سپس در چنین شرایطی می‌شود با شناخت از نیازها و توانایی‌های جوانان آن‌ها را در مسیر تکامل، ترقی و پیشرفت یاری رساند. در تمام سال‌های بعد از خرداد ۷۶، احزاب قانونی و حکومتی در ایران نتوانسته یا نخواسته‌اند خواست‌ها و تمایلات جوانان را در خود بازتاب دهند. در واقع از یک طرف، محدودیت‌های حزبی، سیاسی و مذهبی این تشکل‌ها، مانعی در جهت جلب و جذب نسل سوم به آن‌ها می‌باشد. و از طرفی دیگر بخش‌های روشنفکری جوانان و نیز خود جوانان به عنوان یک مجموعه نتوانسته‌اند تاکنون تمایلات، اعتراضات و نیازهای خود را به صورت منسجم و متمرکز بیان کنند. البته بخشی از این عدم تشکل را نیز باید در تاریخ تحزب در ایران و خود حکومت‌ها نیز دید. در واقع در طول تمام این سال‌های سرکوب و فشار سیاسی و امنیتی به تشکل‌های دگراندیش توسط جمهوری اسلامی، امکان هرگونه شکل‌گیری تشکل‌های دموکراتیک و وسیع از جامعه گرفته شده است. شاید اگر احزاب قانونی و حکومتی در ایران می‌خواستند بخصوص از خرداد ۷۶، می‌توانستند تا حدودی با سیاست‌گذاری هدفمند و برنامه‌ریزی‌های دقیق، بخش بزرگی از این نیروی جوان را سازماندهی کنند ولی آن‌ها از این موضوع آگاهانه پرهیز کردند زیرا سازماندهی نسل سوم به افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی و نیز برجسته‌تر شدن هر چه بیشتر خواست‌ها و تمایلات آنان می‌گشت و این امر می‌توانست روند تحولات و اصلاحات را سریع‌تر کند و بدین طریق ساختارهای سنتی و مذهبی به شدت ضربه‌پذیر می‌شدند و امکان تحولات دموکراتیک به صورت واقعی در ایران امکان‌پذیر می‌شد. عدم توجه احزاب قانونی و حکومتی به خواست‌های برحق جوانان در طی سال‌های بعد از خرداد ۷۶ به شدت پایه‌های اجتماعی آن‌ها را تضعیف کرده است. زیرا خیلی از نسل سومی‌ها از این که اصلاح‌طلبان و خاتمی برایشان کاری انجام نداده‌اند بسیار ناامید و مایوس می‌باشند. در حال حاضر این تشکل‌های حکومتی و اسلامی به شدت تحت فشار و اعتراض نسل نوجوان و جوان کشور قرار دارند. عدم توجه به خواست‌های اجتماعی چون اشتغال، آینده بهتر، آزادی‌های اجتماعی و فردی که از خواست‌های اساسی و اولیه جوانان است روز به روز فاصله این تشکل‌ها با جوانان را بیشتر می‌کند. در ضمن بخش روشنفکری جوانان نیز روز به روز به سمت استقلال هر چه بیشتر از احزاب قانونی و به یک تعبیر اپوزیسیونی عمل‌کردن سمت‌گیری می‌کنند. در حال حاضر شرایط برای همکاری بین بخش‌های مختلف نیروی جوانان تا حدودی هموار شده است. ضرورت دارد بخش دانشجویی و روشنفکری جوانان از حرکات و اعتراضاتی که در جامعه توسط دیگر بخش‌های جوانان صورت می‌گیرد حمایت اساسی کند. تنها از این طریق است که می‌تواند رابطه خود را هر چه بیشتر با «بدنه» خود تنظیم و مستحکم سازد. در چنین شرایطی امکان جلب و جذب نیروی وسیع جوانان به سمت خواست‌ها سیاسی و دموکراتیک بوجود خواهد آمد. در واقع خواست‌ها و تمایلات فردی و انسانی که بوسیله نسل سوم مطالبه می‌شود نیز بخشی از نیازها و مطالبات دانشجوان و روشنفکران نسل جوان کشور است. این عرصه اتحاد عمل برای پیشبرد خواست‌های مشترک می‌تواند پیوند نیروی بزرگ جوانان را هر چه بیشتر متشکل و قوی‌تر سازد و بدین طریق نسل جوان کشور با بهره‌وری و استفاده از نیروی متشکل خود می‌تواند رفته رفته جوانان را از یک مقوله جمعیتی به سمت یک نیروی اجتماعی که خواسته‌های مشخص سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دارند سوق دهد. تنها در چنین شرایطی است که امکان این بوجود می‌آیند که هر حکومت و حزب و سازمانی را تحت فشار برای ایجاد تغییرات دموکراتیک و انسانی قرار داد.

ادامه دارد

www.iran-archive.com

یادی از صفرخان

حسن جعفری

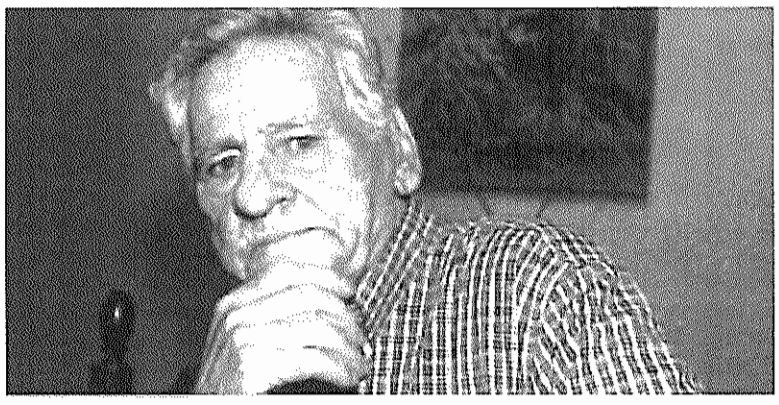

اولین باری که نامش را شنیدم از عبدالرحیم صبوری (که عزالدین صدایش می‌زدیم) بود. در منزل دانشجوئی فرخ سپهری در میدان شوش تهران. (فرخ یکی دو سال بعد در یک درگیری خیابانی کشته شد و عزالدین هم هشت سال با من زندان بود و در سال ۶۰ بدست رژیم جمهوری اسلامی بقتل رسید). تازه دفاعیات شکراله پاک نژاد و مسعود بطحائی در آمده بود و دست بدست می‌گشت. عزالدین که توسط دائی‌اش جلال سجادی از فعالین دانشجوئی دانشکده اقتصاد در جریان اخبار سیاسی بود، پرسید آیا تو صفر قهرمانیان را می‌شناسی؟ مسعود بطحائی در دفاعیاتش از او بعنوان قدیمی‌ترین زندانی سیاسی ایران و مظهر مقاومت ملی نام برده است. بعدش اضافه کرد که می‌گویند دفاعیات بطحائی را ناصر کاخساز نوشته است (من بعدها با آنکه دلم می‌خواست نشد که از ناصر بپرسم آیا این خبر درست بود یا نه). خود کاخساز هم زیر شکنجه ضربه مغزی دیده و در دادگاه نمی‌توانسته حرف بزند.

نام صفر قهرمانیان همچنان در ذهنم بود تا آنکه گذار خود ما اوائل سال ۵۰ به زندان شاه افتاد. از همان اوین و قزل‌قلعه اسم صفرخان همه جا بود. شخصیت افسانه‌ای ما جوانهای تازه به زندان افتاده شده بود. می‌گفتند قوی‌هیکل‌ترین زندانی است و در جوانی پهلوان منطقه‌شان بوده. هر زندانی قدیمی‌ای که می‌دیدیم از صفرخان می‌پرسیدیم. قدیمی‌ها – و بعدها خود ما – او را فقط «خان» صدا می‌زدند. در عشرت‌آباد پاک‌نژاد و جزنی برایمان از خان تعریف می‌کردند. شکری می‌گفت خان یک روستائی بود که به زندان آمد و هنوز هم سادگی روستائی‌اش را حفظ کرده است. بیژن می‌گفت خان هنوز هم یک روز ورزشش ترک نمی‌شود و دو نفر لازم است تا هالترش را جابجا کنند.

سال ۵۱ ما را به زندان شماره ۳ قصر بردند. قدیمی‌ها را در شماره ۴ که دیوار بدیوار شماره ۳ بود نگهداشته بودند. می‌گفتند شماره ۴ بهترین زندان شاه است. فقط قدیمی‌ها را آنجا نگه می‌دارند و افسرها هم آنجا هستند. یک روز علیرضا نعمتی (که بعد از انقلاب توسط جمهوری اسلامی اعدام شد) را به بهداری بردند. وقتی برگشت با هیجان برای همه تعریف می‌کرد که صفرخان را در بهداری زندان دیده و او که خودکشتی‌گیر صاحب‌نامی در بروجرد بود خان را رستمی برای ما تصویر کرد. افسانه صفرخان همچنان ادامه می‌یافت. نیاز ما جوانها به چنین سمبل مقاومتی به این افسانه جان می‌داد. می‌گفتند افسرانی که از زندان آزاد شده بودند خیلی برای آزادی خان تلاش کرده بودند و پرونده او تا زیر دست فرسیو دادستان کل نظامی رفته بود و او گفته بود این مردک هنوز زنده است؟ من باید شاهد باشم که نعش او را از زندان بیرون می‌برند، و می‌گفتند که بعد از ترور فرسیو توسط چریکها خان گفته او را باش که می‌خواسته نعش ما را ببیند و می‌گفتند خان از آن پس با فدائی‌ها خیلی خوب شده و گفته ما خودمان اولین چریک توی این مملکت بودیم.

مدت کوتاهی در شماره ۳ بودیم که ما را به عادل آباد شیراز منتقل کردند. در آنجا هم شش ماه در انفرادی گذراندیم که بخاطر دستگیری رضا طیبیان یکی دیگر از دوستان دوران دبیرستانی‌مان همراه با عده‌ای که معروف به گروه بابل – آمل شدند من و رحیم صبوری را دوباره به تهران آوردند. مدتها در زندانهای کمیته مشترک، قزل‌قلعه و اوین جدید بسر بردیم و در همین مدت شاهد قطع بید مجنون زندان قزل‌قلعه معروف به «بید مجنون وارطان»، تعطیلی این زندان و افتتاح اوین جدید بودیم که در اسفند ۵۳ مرا به زندان قصر انتقال دادند. دو سال زندان انفرادی همراه با آزار و شکنجه تاثیراتش را روی وضع جسمی من گذاشته بود. تشریفات انتقال و سرتراشی و خوشامدگوئی ستار مرادی معروف راکه «بیرون چکاره بودی؟ اینجا حمبالم نیستی» پشت سر گذاشته بودیم که وارد بند شدیم. ستار مرادی گفته بود وضع زندان خیلی تغییر کرده، دست‌دادن و روبوسی یعنی زیر هشت و کتک. غروب بود و موقع شام که در بند ۶ هم باز می‌شد و همه به بند ۴ و ۵ می‌آمدند. دست‌دادنها و روبوسی‌های دزدکی و پنهان از نظر سرپاسبان کشائی، هیجان دیدار اینهمه عزیزان پس از دو سال تنهائی، احساس خوشبختی توام با بغضی که گلو را فشرده و.... همه اینها چیزهائی است که مشکل به وصف در می‌آید و فقط کسانی که آن دوره آنجا بودند می‌توانند حس کنند. از شام چیزی نفهمیدم که مهدی سامع گفت برویم با خان سلام و علیک کن. دیداری کوتاه بود. دست‌دادن و روبوسی البته این بار علنی که کدام پاسبانی بود که از خان برود گزارش رد کند و اگر هم، سرهنگ زمانی کی بود که از خان بازخواست کند؟ شب را نیمی به بیداری و پچپچهای دزدکی گذشت که صبح شد و موقع صبحانه و دوباره در بند ۶ را باز کردند. پرویز نویدی آمد که خان ترا خواسته و مرا به اطاقش در بند ۶ راهنمائی کرد و خودش رفت. وارد شدم و به خان که تنها در اطاقش ایستاده بود سلام کردم. بمن گفت چرا اینطوری شدی؟ شنیدم خیلی اذیتت کردند آره؟ گفتم یک کمی خان. پرسید چرا؟ گفتم می‌گفتند اول که دستگیرت کردیم چرا رفقایت را نگفتی. گفت خوب جواب می‌دادی اگر می‌گفتم که دیگر رفیقشان نبودم. باهم خندیدیم که او دست برد و از روی طاقچه یک لیوان برداشت و بدستم داد. لیوانی پر از شیر گرم که چند قاشق عسل هم در آن ریخته و حسابی بهم زده بود و بمن گفت همینجا وایسا بخور و برو. سالها بعد در آلمان و پس از فروپاشی دیوار برلین پیرمردی که نامش در خاطرم نمانده در مصاحبه‌ای در تلویزیون آلمان از خاطراتش می‌گفت که وقتی وارد بازداشتگاه بوخنوالد شدم بخاطر بازجوئی و شکنجه در حال بدی بودم که جوانی وارد اطاقم شد و تکه‌ای نان از زیر لباسش در آورد و بمن داد که من بعدا فهمیدم نام این جوان اریش هونکر است. منظور او در آنموقع از نقل این خاطره سرشت و طبیعت انسانی و تاثیر قدرت بر این طبیعت بود اما من همان لحظه جدا از این بحث یاد صفرخان و آن لیوان شیر گرم افتادم. صحنه‌ای که هیچگاه از خاطرم نمی‌رود.

مدتی بعد مراکه آنموقع دیگر زندانی با سابقه‌ای بحساب می‌آمدم به بند ۶ انتقال دادند که مختص این دسته از زندانی‌ها بود. هم‌اطاقی‌هایم عبارت بودند از مرتضی ملک‌محمدی، حسین راحمی‌پور (که بعد از انقلاب توسط جمهوری اسلامی اعدام شد)، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، مسعود ملائی، حسین رضائی از اعضای کنفدراسیون (که با آنکه پدر و خیلی از اقوامش از امرای بالای شهربانی بودند و هر لحظه امکان آزادشدن داشت اما تا آخر شرافتمندانه روی مواضعش ایستاد)، محمدعلی پیدا از افسران فرقه که با آنکه سالها در زندان بود با پلیس همکاری می‌کرد و خان هم بشدت از او بدش می‌آمد و یک سرهنگ اختلاس‌گر ارتش. اینها را هم چون در دادگاه نظامی محاکمه می‌کردند به زندان سیاسی انتقال می‌دادند و در اینجا وضع این جناب سرهنگها واقعا تماشائی و رقت‌انگیز بود. تمام اطاق‌های بند ۶ در دو طرف یک راهرو بود و من در اینجا امکان پیدا کردم بیشتر و نزدیک‌تر با صفرخان باشم.

خان بیشتر وقتش را روی صندلی‌اش که در تراس مشرف به حیاط بند ۶ قرار داشت می‌نشست. صندلی خان عبارت از یک پیت حلبی بود که بچه‌ها تویش را پر کرده بودند و شده بود صندلی خان که فقط خان رویش می‌نشست سیگار پشت سیگار دود می‌کرد و زندان را زیر نظر داشت. اینکه می‌گویم سیگار پشت سیگار واقعی است. شده بود که خان ۵ سیگار دود می‌کرد اما فقط یکبار کبریت کشیده بود. نوع سیگار هم اصلا برای خان مهم نبود. در قوطی سیگارش از زر فیلتردار پیدا می‌شد تا سیگار پیچی.

خان از همان روی صندلی‌اش که نشسته بود می‌دانست تا ته زندان چه می‌گذرد. هرکسی از هر گروه و سازمانی ۵ دقیقه‌ای پیش خان می‌نشست، احیانا سیگاری با او دود می‌کرد و خبری می‌داد و خبری می‌گرفت. نبض زندان دست خان بود و هر مساله و بحث جدیدی که درون گروهها در می‌گرفت خان اولین کسی بود که خبردار می‌شد. مدت‌ها قبل از آنکه ما از تغییر مواضع ایدئولوژیک مجاهدین با خبر شویم خان گفته بود توی اینها خبری شده، خیلی بحث می‌کنند و ناآرامند که ما بعدتر فهمیدیم مسئله تغییر مواضع ایدئولوژیک است. خان طرف اعتماد همه بود. هر کس چیزی داشت که خودش به هر دلیلی نمی‌توانست به اطلاع دیگران برساند به خان می‌گفت و او این کار را می‌کرد. وقتی ماجرای فرار سیروس نهاوندی از زندان پیش آمد، عیوض محمدی که از افراد شریف این گروه بود توطئه‌بودن مسئله را می‌دانست اما لودادن آن می‌توانست عواقب وحشتناک و حتی مرگ‌آور برایش داشته باشد. او پیش خان رفت و گفت خان تو تاریخ زندانی، من به تو می‌گویم و تو بعدا شهادت بده که من به تو گفته‌ام سیروس پلیس است و این توطئه ساواک است. خان هرجا می‌نشست می‌گفت این مسئله فرار سیروس نهاوندی هم معلوم نیست که چیست و به کسانی که اعتماد داشت از جمله به خود من گفته‌های عیوض محمدی را نقل کرده بود و بعدها که سیروس نهاوندی کارش را انجام داد و تعداد زیادی را به زندان آورد که همزمان شده بود با سبک‌ترشدن وضع زندانها خان به همه گفت که عیوض محمدی قبلا این راز را با او در میان گذاشته و او هم سعی کرده به دیگران برساند.

یک روز گرم تابستان با مرتضی ملک‌محمدی توی حیاط در سایه نشسته بودیم. چشم مرتضی به خان افتاد که بر صندلی‌اش روی ایوان نشسته بود و سیگار دود می‌کرد. گفت «می‌دانی، سایه زندان روی همه ماست اما سایه صفرخان روی زندان است».

این جمله او را من بارها در جاهای مختلف گفته‌ام و چقدر دلم می‌خواست در جریان کنفرانس برلین زمانی که رفقای به اصطلاح چپ آنگونه برای مهندس سحابی سابقه بد زندان تراشیدند و او را زیر حمله گرفتند پشت تریبون بروم، این جمله مرتضی را بگویم و اضافه کنم که افرادی مثل صفرخان، زنده‌یاد عباس حجری (که پس از ۲۵ سال زندان شاه و ۵ سال زندان جمهوری اسلامی سرانجام در جریان فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی بقتل رسید)، طاهر آقا احمدزاده و مهندس سحابی ستون‌هائی بودند که سقف زندان را روی سر ما جوانهای ۱۹، ۲۰ ساله آنموقع نگه می‌داشتند و این پیرایه‌ها به آنها نمی‌چسبد.

خان از همان بالا بویژه تازه‌واردها را زیر نظر می‌گرفت و خیلی خوب تشخیص می‌داد که چه تیپ آدمهائی هستند و اولین تقسیم‌بندی او این بود که آیا «ر» هست یا نه و منظورش از «ر» رهبر بود. ماشاالله رزمی وقتی وارد شد خان همان روز اول به من گفت «این از آن رهبرهاست، هنوز وارد نشده پچ پچ و جلسه را شروع کرده». اصغر کهوند هنوز نوجوان بود که به زندان آمد و چند روز اول آرام و قرار نداشت. تند و تند دور زندان می‌گشت و به در و دیوار و آدمها زل می‌زد. خان گفته بود این بچه مثل اینکه برای زندان‌کشیدن خیلی عجله دارد، باو بگو اگر دیرش شده ماشین بگیرد.

خان روحیه زندان بود. می‌گفتند طولانی‌شدن زندان خودش انگیزه برای زندان کشیدن می‌شود. حتما اینطوری نبود. خیلی‌ها بودند که پس از سال‌ها زندانی‌کشیدن بریدند. به هر حال خان انگیزه‌های دیگری داشت. انگیزه‌های متعدد. مثلا می‌گفت وقتی این جوانها می‌گویند خان ۳۰ سال کشید، ما هم می‌توانیم بکشیم کار آدم اینجوری بیشتر می‌شود. زمانی یکی از او پرسید خان شما دیگر به زندان عادت کردید نه؟ با طعنه برگشت جواب داد «تو روی آتش بنشینی عادت می‌کنی؟».

«کشیدن» بمعنی زندان‌کشیدن از اصطلاحات خان بود که با همان لهجه آذربایجانی‌اش تلفظ می‌کرد. وقتی به خان می‌رسیدیم می‌پرسیدیم خان امروز چطور بود؟ فوری می‌گفت امروز راحت بود یا می‌گفت امروز خیلی سخت کشیدم. یا می‌پرسیدیم خان از «هس» چه خبر، می‌گفت او هم هنوز می‌کشد فقط او زخم معده گرفته و من نگرفتم و منظور اینجا رودلف هس بود که یکی دو سال زودتر از خان به زندان متفقین در برلین افتاده بود و آنموقع تنها زندانی جهان بود که از خان بیشتر رکورد داشت.

خان تا آخرین سالهای زندان هم برای ندامت نوشتن تحت فشار بود. می‌توان تصور کرد که شکستن خان چه پیروزی برای زندانبان و چه شکستی برای روحیه زندانی‌ها می‌توانست باشد. سالهای ۵۲ تا ۵۶ سالهای بیشترین فشار در زندانها بود. ۲۸ مرداد سال ۵۲ زندانبان سعی کرد زندانی‌ها را به مراسم جشن خودش ببرد. از توی بلندگو تک تک اسامی زندانی‌ها را می‌خواندند و می‌خواستند که به زیر هشت بروند. جو وحشت و فشار عصبی. لحظات تلمبارشدن بغض و کینه. ناگهان از توی بلندگو خوانده شد «صفر قهرمانیان». زندان در سکوت فرو رفت. خبیث‌ها چه منظوری دارند؟ چه چیزی را می‌خواهند ثابت کنند؟ همه ایستادند و به خان که مثل همیشه روی صندلی‌اش در ایوان نشسته بود خیره شدند. چه اتفاقی خواهد افتاد؟ خان همانطور که به سیگار کشیدنش ادامه می‌داد نیم چرخی زد از گوشه چشم نگاه غضب‌آلودی به افسری که روی پله‌ها ایستاده بود انداخت و با پشت دست علامتی داد که هم بمعنی نه می‌توانست باشد هم «برو گمشو». همین و تمام شد. آخریها هم دو بار او را به کمیته مشترک بردند. حتی تهدیدش کردند که کتکش می‌زنند. خان جواب داد می‌خواهید بزنید می‌توانید ولی استفاده نمی‌برید ضرر می‌کنید. تیرشان باز هم به سنگ خورد و برش گرداندند.

عید نوروز و سال تحویل تنها وقتی بود که روبوسی آزاد بود. همه ما حداکثر با ۵۰ درصد زندانی‌ها دست می‌دادیم و روبوسی می‌کردیم. اما خان تنها کسی بود که می‌بایست با صد در صد زندان روبوسی می‌کرد. چه کسی می‌خواست از تبریک سال نو و روبوسی با خان صرفنظر نماید؟ از یک ساعت قبل دو تا والیوم بالا می‌انداخت تا خودش را برای این مراسم آماده کند. وقتی سال تحویل اعلام می‌شد صف روبوسی با خان پر بود. وقتی از حالش می‌پرسیدیم می‌گفت این وسطها هم رفتم و دو تای دیگر بالا انداختم وگرنه نمی‌کشیدم.

خان مثل همه زنده‌دلان دوستدار «می» بود. زندان و می؟ اما زندانی یاد می‌گیرد از هیچ چیز هم چیزی بسازد و این‌ها همه دور از چشم زندانبان. خان بلد بود که از هر میوه‌ای که به دستش می‌رسید شراب بسازد ولی این اواخر همیشه یک «مسئول خم» هم داشت که این کار را برایش انجام می‌داد. از زندان برازجان تعریف می‌کرد که با حکمت‌جو (که بعدا توسط رژیم شاه زیر شکنجه بقتل رسید) شراب می گذاشتیم. حکمت‌جو خیلی طرفدار شوروی بود. یک روز می‌آمد و می‌گفت خان امروز مثلا سالروز سفر گاگارین به فضاست، بزنیم؟ من هم می‌گفتم بزنیم خلاصه او هر روز یک بهانه‌ای پیدا می‌کرد و ما هم از خداخواسته می‌زدیم. در اوین یکی از مسئولین خم خان، عبداله مهری از بچه‌های ساکا بود که شاید تنها زندانی سیاسی‌ای بود که اسم مستعار داشت بنام عبداله جن. خان نه تنها خودش از شراب لذت می‌برد بلکه بیشتر از آن کیف می‌کرد که دیگران را به شراب دعوت کند. این خان بود که تعیین می‌کرد مثلا امروز چه کسانی و عبداله مامور بود که شب از آن دو سه نفر پنهانی پذیرائی کند. اگر کسی را سرحال می‌دیدیم می‌دانستیم که امشب دعوت خان بوده. وقتی آزادکردن زندانیان سیاسی در اواخر رژیم شاه شروع شد دست بر قضا عبداله جن را همراه با عده‌ای از زندانیان مجاهد شب عید غدیر خم آزاد کردند. ما مانده بودیم که عبداله غیرمذهبی را چرا همراه با زندانیان مذهبی آنهم شب غدیر خم آزاد کردند؟ احمد ثقلینی (که بعد از انقلاب توسط رژیم جمهوری اسلامی اعدام شد) بچه شاعرمسلک و باذوقی بود فوری گفت معلوم است دیگر آنها را بخاطر غدیر و عبداله را هم بخاطر «خم»ش آزاد کردند. آخرین ساقی خان هم ابوالقاسم طاهرپرور بود که با آنکه خودش به دلیل بیماری نمی‌نوشید ولی در پستوهای شماره ۴ قصر با مهمانان خان می‌نشست و از می‌خوردنشان لذت می‌برد.

خان در آشپزی هم دستی داشت. کمتر زندانی سیاسی است که با خان بوده و مزه کوفته تبریزی‌اش را نچشیده باشد. خان ماهی یک روز کوفته درست می‌کرد اما شرطش این بود که اولا برای همه زندان درست کند و ثانیا به همه به اندازه کافی برسد. دستیاری هم که قبول داشت علی پاینده بود از یاران باوفای خان که هر کجا هست همیشه پاینده باشد (که بعد از زندان هم‌که همه ما به دنبال کار و فعالیت خودمان رفتیم او همچنان یاور خان ماند) که خود علی هم آشپز ماهری بود. تمام ماه موادی که از ملاقاتی می‌آمد جمع می‌شد تا اگر مقدارش مورد قبول خان بود شب همه زندان را به کوفته تبریزی دعوت کند. حتی آن اواخر که مجاهدین هم بخاطر تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمانشان در بیرون و هم به دلیل فشار مذهبی‌های افراطی از کمون بزرگ جدا شده و سفره‌شان را سوا کرده بودند خان سهمی برایشان در نظر می‌گرفت.

خان با آنکه پهلوانی بود اما به خاطر کهولت سن، بیش از سی سال زندان و بویژه به دلیل شرایط وحشتناک و غیر انسانی‌ای که او در زندانهای مختلف رژیم شاه طی کرده بود آن اواخر وضع جسمی مناسبی نداشت. پرده گوشش را در زندان برازجان پاره کرده بودند و او پانزده سال آخر را با گوش‌درد طاقت‌فرسائی زندان کشید. خودش می‌گفت همیشه چیزی در گوشم «ویز» می‌کند و ارزویش این بود که اگر بیرون رفت بدهد این گوشش راکر کنند تا از «ویز»ش راحت شود و آن دیگری را سمعک بگذارد که خوب بشنود. آخرها هم برای جداکردن چربی‌هائی که در پشتش جمع شده بود او را به بیمارستان نظامی برده بودند که در این عمل ساده آنقدر زجرش دادند که از بیمارستان رفتن هم پشیمان شده بود. از سرماخوردگی و سرفه خیلی بدش می‌آمد که عزیزترین سرگرمی‌اش یعنی سیگارکشیدن را به وقفه می‌انداخت.

طنزها و متلک‌های صفرخان که با همان لهجه شیرین آذری‌اش ادا می‌شد می‌بایست جمع‌آوری می‌شد. یک روز همانطور که روی صندلی‌اش نشسته بود و حیاط را زیر نظر داشت سهراب صلواتی را دید که رخت می‌شست. هی چنگ می‌زد هی چنگ می‌زد. خان ده دقیقه‌ای نگاه کرد و آخر حوصله‌اش سر آمد بلند شد رفت کنار حوض و پرسید سهراب واسواس داری؟ سهراب جواب داد: نه خان، گفت پس مرض داری که یکساعت چنگ می‌زنی؟ یا می‌گفت طرف رفته اینهمه سال خارج چکار کرده؟ در دانشگاه دوشنبه دکترای جودکی‌شناسی گرفته و (منظورش رودکی‌شناسی بود) ما اینجا جودکی داریم هم جلد اولش را هم جلد دومش را (و منظورش دو پسر عمو از بچه‌های لر بودند که هر دو محمد جودکی نام داشتند و بچه‌ها برای راحتی کار جودکی جلد اول و جودکی جلد دوم نامگذاریشان کرده بودند).

و روز آزادی خان. با آنکه به اصطلاح جیمی‌کراسی آمده بود، شرایط جامعه تغییر کرده و همه ما امید به آزادشدن پیدا کرده بودیم اما انگار آزادی خان برای ما اهمیتی بیشتر از آزادی خودمان داشت. انگار یک واقعه تاریخی می‌خواست اتفاق بیافتد. فصلی از تاریخ تمام شود و فصل دیگری شروع گردد. روزها بود که همه در انتظار بودند. همه دور و بر خان می‌گشتند، انگار همه چیز فقط برای آزادی خان اتفاق افتاده بود، کارتر آمده بود و حقوق بشر را طرح کرده بود، رژیم شاه تحت فشار قرار گرفته، صلیب سرخ پایش خلاصه به زندانهای شاه باز شده و پس از قایم موشک‌بازیهای فراوان سرانجام با خان هم توانست ملاقات کند، جامعه به حرکت آمده بود و گویا همه و همه برای این بود که خان آزاد شود. روزها به سختی و با هیجان می‌گذشت، خان هم علیرغم ظاهر آرامش می‌توانستی بفهمی که به هیجان آمده است ولی همچنان سیگار و طنزهایش را ترک نمی‌کرد. «خلاصه ببینیم این آپارتمانی که شما می‌گوئید چه جوری است» تا آنکه آنروز غروب فرا رسید. اسامی زندانیانی که می‌بایست آزاد می‌شدند از بلندگو خوانده می‌شد، همه منتظر بودند، منتظر یک اسم «زندانی صفر قهرمانیان وسائلش را جمع کنه و به زیر هشت بیاد». زندان به ولوله افتاد، همه بطرف خان هجوم بردند، باز هم می‌بایست با همه روبوسی می‌کرد اما این بار فرق داشت، این بار غم‌انگیز نبود، این بار برای انتقال از یک زندان به زندان دیگر نبود، این بار حتی عید هم نبود، این بار چیز دیگری بود. حتما خان قبلا دوتا والیومش را بالا انداخته و خودش را برای مراسم آماده کرده بود. همه زندان خان را در آغوش گرفت و بوسید. برخی هیجان‌زده می‌خندیدند، بعضی گریه می‌کردند، انگار بهم می‌گفتند دیدی خلاصه پیروز شدیم؟ و این پیروزی یعنی آزادی خان و انگار این همه تلاش و مبارزه کرده بودند تا خان آزاد شود. او را روی دست بلند کردند، برای روی دست بلندکردن خان چند نفر لازم بود، یکنفر نمی‌توانست، و ناگهان در آن غوغا فریاد نعره‌وار بهروز حقی که «درود بر صفرخان قهرمان» و به دنبال آن همه زندان با هم «درود بر صفرخان قهرمان»....

خان را چند بار دیگر هم روی دست گرفتند، در تهران، در تبریز، در عجب‌شیر، در شبشوان. فردا هم خان را روی دست می‌گیرند. اما آنها که دیروز خان را روی دست گرفتند چه احساسی داشتند و آنها که فردا او را روی دست می‌گیرند چه احساسی؟

عضو دیرینه سازمان و یاور مردم درگذشت!

با تاسف باخبر شدیم رفیق

«مسعود خلیلی شیرکاهی» در یک سانحه مرکبار رانندگی در راه عزیمت از تهران به زادگاهش شیرکاه سوادکوه به همراه یکی دیگر از دوستانش جان باخته است.

رفیق مسعود عضو قدیمی سازمان و یاور دلسوز مردم، از چهره‌های موثر و فعال هنر و فرهنگ از اساتید موسیقی مازندران بود. رفیق مسعود در این دو ده حاکمیت سیاه استبداد در میهن عزیز، با عشق و امیدی فراوان در کار فرهنگ و هنر جدی بود و با پشت‌کار و سخت‌کوشی لحظه‌ایی از تلاش و کار در مبارزه آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه در کشور بازنایستاد.

مرگ این عنصر توانای عرصه فرهنگ و هنر را به همه هنرمندان و فرهنگ‌دوستان مازندانی، به خانواده و همسر عزیزش تسلیت می‌گوییم.

www.iran-archive.com

سلسله گفتارهایی درباره دمکراسی

(۲)

فصل دوم - حقوق مردم

سهراب مبشری

مبنای همه هنجارهای حقوقی و قوانین ملی مدرن در باره حقوق مردم، معیارها و استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر است که به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، به تصویب مجامع جهانی رسیده است. از آن جمله است:

اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸

معاهده بین‌المللی در باره حقوق شهروندی و سیاسی مصوب ۱۹ دسامبر ۱۹۶۶ معاهده بین‌المللی در باره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۹ دسامبر ۱۹۶۶

منشور حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان مصوب ۱۹۷۹

منشور حقوق سیاسی زنان مصوب ۲۰ دسامبر ۱۹۵۴

منشور حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹

در بسیاری از کشورهای دارای دمکراسی‌های دیرپا که قانون اساسی آنها قدیمی‌تر از معاهده‌های بین‌المللی فوق‌الذکر است، یا اسناد بین‌المللی نامبرده به اعتبار پیوستن دولت‌های مربوطه به آنان، خود به خود حکم قانون را دارد و یا قوانین اساسی بعدا تکمیل شده‌اند و نرم‌های جدید حقوق بشر بدانها افزوده شده‌اند. به عنوان نمونه، زمانی که قانون اساسی آمریکا به عنوان دستاورد انقلاب این کشور تصویب شد، برابرحقوقی زن و مرد در آن جایی نداشت (حتی حق رای زنان در ایالات متحده در سال ۱۹۲۰ بعنوان متمم نوزدهم قانون اساسی به تصویب نهایی رسید). قوانین اساسی دمکراتیک، باید با توجه به پیشرفت دائمی در عرصه تدقیق و تبیین حقوق بشر، راه را برای بازتاب‌دادن این پیشرفت‌ها در عرصه ملی باز بگذارند.

در بیش از دو دهه که از عمر جمهوری اسلامی می‌گذرد، این دولت همواره کوشیده است به عناوین مختلف، از تن‌دادن به معیارهای بین‌المللی حقوق بشر طفره رود. «حقوق بشر اسلامی»، «نسبیت فرهنگی» و «مقابله با دخالت خارجی در امور داخلی» از جمله دستاویزهایی است که حکومت ایران در دوره‌های مختلف برای مقاومت در برابر شمول‌یافتن هنجارهای جهانی حقوق بشر در مورد ایران، بدان متوسل شده است. جان کلام استدلال حکومت فقها این است که برای انسان ایرانی، حقوق و معیارهای دیگری معتبر است و استانداردهای بین‌المللی، برای حکومت ایران الزام‌آور نیست. بیش از دو دهه است که نقض حقوق مردم ایران با این گونه استدلالها توجیه می‌شود. بیش از دو دهه است که آزادیخواهان ایرانی، دولتهای جهان را فرا می‌خوانند که تسلیم این گونه بهانه‌تراشی‌های جمهوری اسلامی نشوند و خواهان رعایت معیارهای بین‌المللی حقوق بشر در ایران گردند. از بیست سال پیش تاکنون، هیچ‌گاه شرایط مانند امروز برای آنکه این خواست دیرین دمکراتهای ایرانی متحقق شود، مناسب نبوده است. امروز، جهان به حقوق بشر به مثابه «امر داخلی جامعه بین‌المللی» می‌نگرد و نه مسئله داخلی این یا آن کشور. اعتراض به نقض حقوق بشر در کشوری دیگر، نه مداخله در امور داخلی آن کشور، که پافشاری بر رعایت استانداردهای بین‌المللی در عرصه حقوق بشر است. در ایران نیز مدافعان «نسبیت فرهنگی» و مستثنی‌بودن «امت اسلام» از الزامات بین‌المللی در زمینه حقوق بشر، از بیست سال پیش تاکنون هیچ‌گاه مانند امروز در انزوا نبوده‌اند. امروز در ایران تنها امثال مصباح یزدی هستند که به خود جرات می‌دهند از اساس منکر ضرورت تن‌دادن حکومت ایران به نرم‌های جهانی حقوق بشر شوند.

بدین ترتیب، هدف حاکم‌شدن نرم‌های بین‌المللی بر روند تبیین و تقنین حقوق مردم ایران در طول عمر حکومت جمهوری اسلامی هیچ‌گاه بدین حد ملموس و در دسترس نبوده است. دستیابی بدین هدف، به همان نسبتی که برای تحقق آن کار ترویجی و نظری شود، محتمل‌تر و نزدیک‌تر خواهد شد. هر چه شمار ایرانیانی که به حقوق خود بر مبنای استانداردهای جهانی آگاهی داشته باشند بیشتر باشد، امکان حاکمان برای محدود نگه‌داشتن حقوق انسانها در کشور ما محدودتر می‌شود. بر همه مبارزان حقوق بشر است که در ترویج هرچه گسترده‌تر محتوای استانداردهای جهانی حقوق بشر بکوشند. این فصل از گفتارهایی در باره دمکراسی، بدین مهم اختصاص دارد.

حرمت انسان در صدر ارزش‌ها

اساس نظام دمکراتیک، حرمت خدشه‌ناپذیر انسان است. در اصل اول قانون اساسی آلمان آمده است: حرمت انسانها، خدشه‌ناپذیر است. رعایت و حفظ آن، وظیفه هرگونه قدرت دولتی است. در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر بر حرمت همه اعضای جامعه بشری و حقوق برابر و انکارناپذیر آنان به عنوان اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان تاکید به عمل آمده است.

بیانیه حقوق انسانی و شهروندی، مصوب مجمع ملی فرانسه، ۲۶ اوت ۱۷۸۹، که طبق قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه بخشی از این قانون است، از جمله شامل تصریح اصول زیر است:

اصل اول - انسانها آزاد و با حقوق برابر به دنیا می‌آیند و چنین می‌مانند... اصل دوم هدف هرگونه سازماندهی سیاسی، حفظ حقوق طبیعی و خدشه‌ناپذیر بشر است که عبارتست از حق آزادی، حق مالکیت، حق امنیت و حق مقاومت در برابر ستم.

اصل سوم - منشا هر حاکمیت از اساس آن، مردمند. هیچ نهاد و فردی مجاز نیست قدرتی را اعمال کند که به روشنی از مردم منشا نگرفته باشد.

اصل چهارم - آزادی به معنای داشتن حق انجام هر کاری است که به دیگران آسیب نرساند: بدین ترتیب استفاده از حقوق طبیعی هر انسان تنها محدود به حدودی است که به سایر اعضای جامعه، امکان استفاده از همین حقوق را می‌دهد. این حدود تنها می‌تواند از طریق قانون تعیین شود.

اصل پنجم - قانون تنها می‌تواند اعمالی را ممنوع کند که به جامعه آسیب رساند. نمی‌توان جلوی انجام هیچ کاری را که به موجب قانون ممنوع نباشد گرفت و هیچ کس را نمی‌توان به انجام کاری وادار کرد که به موجب قانون اجباری نیست.

اصل ششم - ... همه شهروندان حق دارند شخصا یا از طریق نمایندگانشان در قانونگذاری شرکت کنند. قانون باید برای همه یکسان باشد... از آنجا که همه شهروندان در برابر قانون برابرند، همه آنها نیز مطابق توانایی‌ها و بدون هیچ تفاوتی به غیر از خصوصیات و استعدادهای خود، مجاز به احراز مقامات ... دولتی‌اند.

اصل هفتم - هیچ کس را نمی‌توان متهم، بازداشت و یا زندانی کرد مگر در مواردی که قانون تعیین کند و به اشکالی که قانون تعیین کند...

اصل هشتم - ... هیچ کس را نمی‌توان مجازات کرد مگر بر اساس قانونی که قبل از ارتکاب جرم تصویب، اعلام و به طور قانونی به اجرا گذاشته شده باشد.

اصل نهم - از آنجا که هر کس تا زمانی که مجرم شناخته نشده است، بی‌گناه محسوب می‌شود، اگر بازداشت او اجتناب‌ناپذیر تشخیص داده شود، قانون باید هر اعمال سختگیری غیر ضرور برای در بازداشت نگه‌داشتن او را اکیدا ممنوع کند.

اصل دهم - هیچ کس را نمی‌توان به علت عقایدش، حتی عقاید مذهبی‌اش، تحت تعقیب قرار داد، مگر اینکه ابراز این عقاید مخل نظم عمومی مبتنی بر قانون باشد.

نظیر همین فرمولبندی‌ها را می‌توان در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز دید. این اعلامیه در ماده دوم خود مقرر می‌دارد:

«هر انسان از حقوق و آزادی‌های مصرحه در این اعلامیه برخوردار است، بدون هر گونه تفاوتی مثلا بر مبنای نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و غیر سیاسی، خاستگاه ملی یا اجتماعی، ثروت، تولد یا سایر عوامل».

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز نخستین اصل فصل «حقوق ملت» که اصل نوزدهم است، مربوط به حقوق برابر انسانهاست. در این اصل آمده است: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اعلامیه جهانی حقوق بشر آشنا بوده‌اند و شباهت فرمولبندی اصل نوزدهم این قانون با ماده دوم اعلامیه ۱۹۴۶، موید همین گمان است. اما دقت کنید: جنسیت و مذهب از زمره عواملی که نباید سبب امتیاز شوند، حذف شده است. آنجا هم که در اصل بیستم به برابری حقوق زنان و مردان اشاره می‌شود، بلافاصله این برابری منوط به «رعایت موازین اسلام» شده است. مانند مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل بیست و یکم آن نیز حقوق زنان را عمدتا در نقش مادری زنان دیده است، نه به عنوان اعضای برابرحقوق جامعه. در مقابل در هیچ جای قانون اساسی، نقش مردان از طریق پدربودن آنان تعریف نشده است. زن در جمهوری اسلامی، هم در عرصه قانون و هم در عمل، انسان درجه دوم است. مگر نه اینکه تلاشهای اندک مجلس ششم برای افزایش جزیی حقوق زنان در قوانین مدنی، با مخالفت شورای نگهبان روبرو شده است؟ مگر نه اینکه طبق اصل چهارم قانون اساسی، تشخیص رعایت موازین اسلام در قوانین، بر عهده همین شورای نگهبان است؟ واقعیت این است و سرسخت‌ترین مدافعان و توجیه‌گران قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز نمی‌توانند این واقعیت را انکار کنند که میان عملکرد بیست و سه ساله جمهوری اسلامی در پایمال‌کردن حقوق زنان و قانون اساسی این حکومت، رابطه‌ای منطقی وجود دارد. تا زمانی که اصول نوزدهم تا بیست و یکم قانون اساسی به گونه‌ای تغییر نکرده‌اند که با ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر انطباق یابند، اعمال تبعیض علیه زنان را نمی‌توان به استناد قانون اساسی محکوم کرد و جلوی آن را گرفت.

در مورد تبعیض مذهبی نیز همین گونه است. بسیاری از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، از اصل دوازدهم که مذهب رسمی را تعیین کرده است تا اصل سیزدهم که اقلیت‌های مذهبی را محدود به سه مذهب کرده است تا اصولی که احراز مقامات دولتی را منوط به مسلمان شیعه‌بودن کرده است، شامل موارد تبعیض مذهبی است. تا وقتی اصل نوزدهم چنین است که هست، میان این اصل و اصول ناظر بر تبعیض مذهبی در این قانون نیز رابطه منطقی وجود دارد.

مهمترین حقوق انسان

مهمترین حق بشر طبق ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق زندگی، آزادی و امنیت فردی است. اصل چهارم، برده‌داری را ممنوع کرده است. اصل پنجم مقرر می‌دارد: «هیچ کس را نباید مورد شکنجه یا رفتار یا مجازات خشونت‌بار، غیرانسانی یا تحقیرکننده قرار داد».

این اصول در قوانین اساسی مدرن مانند قانون اساسی آلمان نیز به عنوان حق زندگی و حق مصون‌بودن از تعرض به جسم او تصریح شده‌اند.

اصل بیست و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی، مصون‌بودن «حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل اشخاص را با قید مگر در مواردی که قانون تجویز کند» محدود کرده است. علاوه بر این، اصل مصونیت جسم افراد از تعرض، در قانون اساسی جمهوری اسلامی جایی ندارد تا راه برای اعمال مجازاتی مانند شلاق و قطع دست باز باشد. به طور مشخص در اصل سی و هشتم آمده است: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است». این فرمولبندی به طور آشکار با ماده پنجم اعلامیه حقوق بشر مغایرت دارد. همه می‌دانیم اگر بازجوهای جمهوری اسلامی به اطلاعات یا اقراری که می‌خواهند دست نیابند، طبق اصل سی و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌توانند با کلاه شرعی «تعزیر» به هر منظوری که بخواهند زندانی را زیر شکنجه ببرند. وقتی مجلس ششم کوشید اعمال شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی را محدود کند، این طرح با مخالفت شورای نگهبان روبرو شد. شورای نگهبان مرجع تشخیص اسلامی‌بودن قوانین است. در قانون مجازات اسلامی، مجازاتی مانند شلاق و قطع دست پیش‌بینی شده است. تا وقتی طبق اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی همه قوانین باید بر اساس موازین اسلامی باشد، آن هم به گونه‌ای که طبق همین اصل، فقهای شورای نگهبان تشخیص دهند، نمی‌توان اصل سی و هشتم را در جهت انطباق با ماده پنجم اعلامیه جهانی حقوق بشر تغییر داد و شکنجه را در جمهوری اسلامی غیرقانونی کرد. خانه از پای بست ویران است...

هیچ فرمولبندی مانند آنچه در اصل ۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی به صورت «مگر در مواردی که قانون تجویز کند»، نباید راه را برای تصویب قانونی باز کند که حق زندگی و مصونیت جسمی را محدود سازد. این امر دارای اهمیت کلیدی است. بسیاری از حقوق انسانی در قانون اساسی جمهوری اسلامی محدود به قید مگر در مواردی که قانون تجویز کند شده‌اند، امری که جایگاه قانون اساسی را تا حد قوانین معمولی پایین می‌آورد، چرا که اکثریت ساده مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان می‌توانند تقریبا همه حقوق انسانی مصرحه در قانون اساسی را محدود کنند. حداقل در مورد اصول پایه‌ای مانند حق زندگی و مصونیت جسمی، قانون اساسی باید حاکم مطلق باشد و قوانین دیگر نتوانند آن را محدود کنند.

حقوقی که باید در قانون اساسی تصریح شود

قانون اساسی نظام دمکراتیک آینده ایران، باید در عرصه حقوق بشر انطباق کامل با اعلامیه جهانی حقوق بشر داشته باشد. علاوه بر حق زندگی، آزادی، امنیت فردی و صیانت جسمی، سایر حقوقی که باید تصریح شوند عبارتند از:

ماده ۶ - حق شناسایی به عنوان شخصیت حقوقی (در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح نشده است).

مواد ۷ و ۸ - حق شکایت انسانها به دادگاه‌ها بابت نقض حقوق بشر (در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح نشده است،اما اصل سی و چهارم این قانون، دادخواهی را حق مسلم هر فرد دانسته است).

ماده ۹ - منع بازداشت و تبعید خودسرانه: این موارد در اصول سی و دوم و سی و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی به گونه‌ای جامع منظور شده است. این دو اصل، در طول بیست و سه سال گذشته به طور مداوم از سوی حکومت نقض شده است. اصل سی و دوم مقرر می‌دارد بلافاصله پس از بازداشت، موضوع اتهام با ذکر دلایل کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال شود. حکومت جمهوری اسلامی در سراسر طول حیات خود، این اصل را نقض کرده است. از آنجا که در قانون اساسی جمهوری اسلامی جای مکانیسم‌های پیش‌بینی شده در مواد ۶، ۷ و ۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر خالی است، زمینه‌های مقابله موثر با بی‌قانونی‌های اعمال شده از سوی نهادهای سرکوبگر نیز فراهم نیست.

ماده ۱۰ - حق برخورداری از محاکمه علنی: این اصل، با اصل ۱۶۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی مغایرت دارد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، علنی‌بودن محاکمات پیش‌بینی شده است مگر آنکه به تشخیص دادگاه علنی‌بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد. صرفنظر از اینکه چگونه یک محاکمه علنی می‌تواند عفت عمومی یا نظم عمومی را بر هم زند، تجربه ۲۳ ساله جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که استثنای پیش‌بینی شده در اصل ۱۶۵، به قاعده تبدیل شده است. تقریبا همه محاکمات سیاسی در جمهوری اسلامی به طور غیرعلنی برگزار شده است. قانون اساسی هیچ معیار الزام‌آوری برای غیرعلنی‌کردن محاکمات پیش‌بینی نکرده است و شخص قاضی به طور خودسرانه یا به دستور مقامات عالیه قوه قضائیه می‌تواند محاکمه غیرعلنی برگزار کند. اصل ۱۶۵ قانون اساسی باید به گونه‌ای تغییر یابد که همه محاکمات، علنی باشد.

ماده ۱۱ - بند یک اصل برائت: این اصل در قانون اساسی ایران نیز پیش بینی شده است (اصل ۳۷) اما مدام نقض می‌شود. از شخص رهبر تا سایر مقامات جمهوری اسلامی بارها از افرادی که هنوز در دادگاه محکوم نشده بودند به عنوان مجرم یاد کرده‌اند و از پیش، حکم محکومیت آنان را صادر کرده‌اند.

ماده ۱۱ بند دو - اصل عدم مجازات بر اساس قانونی که پس از ارتکاب جرم تصویب شده باشد (مطابق اصل ۱۶۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز همین محتوی را دارد).

ماده ۱۲ - مصونیت زندگی خصوصی، خانواده، مسکن و مکاتبات از تعرض خودسرانه: اصول ۲۲ و ۲۵ قانون اساسی نیز چنین مقرر می‌دارد، اما راه برای تصویب قوانینی عادی که این حقوق را محدود کند، باز گذاشته شده است. به نظر نگارنده اگر هم در قانون اساسی آینده چنین محدودیتی باقی بماند، باید گشودن مکاتبات خصوصی، شنود منازل و تلفن‌ها و غیره منوط به صدور حکم از سوی دادگاه ذیصلاح و تنها در مواردی معین مانند حفظ و دفاع از نظام دمکراتیک صورت گیرد.

ماده ۱۳ - حق انتخاب محل اقامت و حق خروج از کشور و بازگشت بدان: این اصول در قانون اساسی جمهوری اسلامی تنها به صورت ناقص بازتاب یافته است. در اصل ۳۳ صرفا آمده است که تنها به حکم قانون می‌توان فردی را از اقامت در محلی منع کرد یا او را مجبور کرد در محلی اقامت گزیند، اما حق مسافرت و مهاجرت به رسمیت شناخته نشده است.

ماده ۱۴ - حق پناهندگی (در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح نشده است).

ماده ۱۵ - حق تابعیت و ترک تابعیت: در اصل ۴۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است «دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند، مگر به درخواست خود او یا در صورتی که به تابعیت کشور دیگری درآید». بدین ترتیب، اولا حق تابعیت مشروط به عدم پذیرش تابعیت مضاعف شده است و ثانیا حق ترک تابعیت به میل خود افراد به رسمیت شناخته نشده است.

ماده ۱۶ - حق ازدواج بدون محدودیت به لحاظ نژاد، تابعیت یا مذهب و منع ازدواج اجباری: این حقوق در قانون اساسی جمهوری اسلامی جایی ندارد. جمهوری اسلامی در برابر ازدواج ایرانیان با غیرایرانیان و مسلمانان با غیرمسلمانان موانع بی شماری ایجاد کرده است و حقوق زوج‌هایی را که چنین کنند، نقض می‌کند. در جمهوری اسلامی می‌توان دختربچه‌ها را بدون آنکه به سن تشخیص رسیده باشند، یعنی در شرایطی که در نظرگرفتن میل و تشخیص خود آنان بلاموضوع است، به عقد همسری درآورد. با توجه به فجایع بی‌شماری که بی‌توجهی به ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر به بار آورده است، منظورداشتن غیرمحدود و غیرمشروط این ماده در قانون اساسی آینده ایران دارای اهمیت بسیار برای تامین حقوق بشر است.

ماده ۱۷ - حق مالکیت: طبق اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی مالکیت در سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی «تا جایی که با اصول دیگر این فصل مطابق باشد و از محدوده قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است». و نیز مالکیت شخصی طبق اصل ۴۷ قانون اساسی محترم است. طبق اصل ۴۹ ثروت‌های ناشی از ربا مصادره خواهد شد. با توجه به کارنامه اقتصادی فاجعه‌بار جمهوری اسلامی، تنظیم اصول اقتصادی قانون اساسی آینده، باید با در نظرداشتن تجربه ۲۳ سال اخیر، توام با دقت، بر اساس اظهار نظر کارشناسان اقتصادی و فارغ از هرگونه اصول ایدئولوژیک مانند «قوانین اسلام» و «منع ربا» صورت گیرد. آنچه مسلم است، این است که حق مالکیت باید به رسمیت شناخته شود، اما می‌توان در کنار حق مالکیت، وظایف اجتماعی ناشی از مالکیت را نیز در قانون اساسی گنجاند. در قانون اساسی آلمان آمده است: «مالکیت، تعهد می‌آورد. استفاده از حق مالکیت در عین حال باید به سود عموم باشد». بیانیه حقوق انسانی و شهروندی، مصوب مجمع ملی فرانسه، ۲۶ اوت ۱۷۸۹ در اصل ۱۷ خود مقرر می‌دارد مصادره اموال تنها به حکم قانون، بر اساس ضرورت آشکار عمومی و در ازای پرداخت غرامت امکان‌پذیر است. متمم پنجم قانون اساسی آمریکا نیز مصادره اموال به سود عموم را منوط به پرداخت غرامت می‌کند.

ماده ۱۸ - آزادی اندیشه، وجدان و مذهب و آزادی تغییر مذهب و عقیده و آزادی ابراز فردی یا جمعی عقیده: در قانون اساسی جمهوری اسلامی آزادی اندیشه، وجدان و مذهب پیش‌بینی نشده است. این امر تصادفی نیست. طبق اصول ایدئولوژیکی که حکام فعلی از آن پاسداری می‌کنند، فردی که از پدر و مادر مسلمان زاده شود، از آزادی اندیشه و وجدان و مذهب محروم است و اگر «مرتد» شود، خون او مباح است. سر هزاران انسان در جمهوری اسلامی بدین دلیل بالای دار رفته است. در جمهوری اسلامی تنها دگراندیشی سه اقلیت شناخته شده مذهبی به رسمیت شناخته شده است «مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند». انطباق‌یافتن قانون اساسی با ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر، یکی از کلیدی‌ترین معیارهای سنجش پیشرفت روند تحقق حقوق بشر در ایران است. تا زمانی که ماده ۱۸ در قانون اساسی ایران منظور نشود، بخش بزرگی از حقوق شهروندی در کشور ما تحقق نیافته است. در قوانین اساسی برخی از کشورها، آزادی وجدان تا حد حق خودداری از انجام خدمت سربازی گسترش یافته است. پیشنهاد نگارنده این است که این اصل نیز در قانون اساسی ایران گنجانده شود تا کسانی که به علل وجدانی، نمی‌خواهند سلاح به دست گیرند، به جای خدمت سربازی، خدمت عام‌المنفعه دیگری را انجام دهند.

ماده ۱۹ - آزادی بیان: در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آزادی بیان تصریح نشده است. تنها در اصل ۲۴ آمده است نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین می‌کند. بدین ترتیب اولا آزادی بیان به نشریات و مطبوعات محدود می‌شود (و مثلا شامل سخنرانی‌ها نیست). ثانیا منوط به عدم اخلال در مبانی اسلام یا حقوق عمومی است. یعنی حق ابراز عقیده در انتقاد از اصول اسلام وجود ندارد. ثالثا همین آزادی ناقص نیز منوط به تعیین جزئیات در قوانین دیگر مانند قانون مطبوعات است. غالب خوانندگان این سطور، با سرنوشت قانون مطبوعات در ایران آشنایند و مثلا می‌دانند که رهبر جمهوری اسلامی در آغاز کار مجلس ششم، نمایندگان را از پرداختن بدان منع کرد. همه می‌دانند به دگراندیشان مجوز نشریه

ادامه در صفحه ۸

www.iran-archive.com

برای هاشم آقاجری، شوالیه عصر فئودالیته:

بغض معصومانه ما کی می ترکد؟

گزیده‌ای از سخنان سیدمرتضی مردیها در میان جمعی از دانشجویان دانشگاه علامه

کسانی که با نوشته‌های من آشنا هستند، می‌دانند که گفته‌ام دنیای مدرن، دنیایی است فاقد قهرمان. دنیایی که در آن آزادی به جای زورگویی، و انتخاب به جای اجبار، و عقلانیت به جای ایده‌ئولوژی بنشیند، دیگر دنیایی حماسی نیست و وقتی حماسه نباشد، قهرمان هم نیست. در مقاله مرگ قهرمان –که بعضا مورد سوء تفسیر قرار گرفت – گفتم که چون ما جامعه‌ای در حال گذار هستیم، نباید به کسانی که به استقبال شیوه زندگی مدرن می‌روند و نمی‌خواهند قهرمان باشند، خرده بگیریم. البته هر کسی حق دارد شیوه عمل بعضی از نخبگان را بر بعضی دیگر ترجیح دهد، اما به نام جریان اصلاح، و جریان روشنفکری نمی‌توان گریز از حماسه و گریز از قهرمانی را محکوم کرد؛ دقیقا همان‌طور که گریز از این گریز را هم نمی‌توان محکوم کرد. به همه باید حق انتخاب داد.

در عین حال، در این سخن تناقض‌نمایی هم وجود دارد: به چه معنا ما جامعه‌ای در حال گذار هستیم؟

پاسخ روشن است؛ به لحاظ اجتماعی. اما آیا به لحاظ سیاسی هم چنین است؟ پاسخ روشن نیست.

در طول دوران موسوم به سازندگی امیدی وجود داشت که مدرنیزاسیون خزنده، مدرنیته را به شیوه‌ای قاچاق درون خود حمل کند. پارک، برج، اتوبان، فرهنگ‌سرا، کارخانه و امثالهم، شیوه رفتار و پندار متناسب با خود ایجاد کند، و آن‌چه از در رانده شد – یعنی نواندیشی – از پنجره وارد شود. و البته تا حدودی چنین شد. مطالبات متراکم سیاسی که در قالب رای به ایده‌های دمکراتیک خاتمی تجلی کرد، بخشی از آن محصول مدرنیته‌ای بود که از پنجره مدرنیزاسیون وارد شده بود. بعد از دوم خرداد نوعی اجماع روشنفکری حکایت از آن داشت که نواندیشی سیاسی و فرهنگی باید از در اصلی وارد شود. باید به صراحت از دمکراسی دفاع کرد. در چنین شرایطی بود که زورگیران سیاسی با شکستن کرباسچی و ترور حجاریان، هم از مدافعان مدرنیزاسیون و هم از مدافعان مدرنیته انتقام گرفتند. از این به بعد، هم جلوی طرح‌های نوسازی گرفته شد و هم جلوی طرح‌های نواندیشی. وزارت کشور – به عنوان مروج نوسازی – و وزارت ارشاد به عنوان مروج نواندیشی – محاکمه و وزرای آن برکنار شدند، تا مدرنیته نه از پنجره و نه از در وارد نشود. قلع و قمع مطبوعات، دستگیری فعالان سیاسی و به توپ‌بستن مجلس حوادث دیگری بود که از عزم جزم زورگویان سیاسی در جلوگیری از گذار سیاسی خبر می‌داد. در دو سال اخیر به تدریج به نظر می‌رسید که اگر فضای اجتماعی ایران در حال گذار است، فضای سیاسی آن هم در حال گذار است؛ در یک راستا، ولی البته در دو جهت!

جامعه ما در حال گذر از فئودالیته به بورژوازی، از دنیای ارباب و رعیتی به دنیای شهروندی است؛ اما حکومت ما در حال گذار از دنیای شهروندی به دنیای ارباب و رعیتی و از دنیای بورژوازی به دنیای فئودالی است. اگر این درست باشد، معنای آن این است که اگر از منظر اجتماعی، قهرمانی و حماسه رو به مردن است، از منظر سیاسی رو به زنده‌شدن است. اگر وضعیت ما به گونه‌ای است که «سئوال‌کنندگان غیرمسئول» که مقامی مختص خداوند است: سر نخ همه چیز را در دست دارند، و به صرف یک اعتراض بیانی، شخص معترض به عنوان مرتد به اعدام محکوم می‌شود، پس ما به عصر فئودالیته بازگشته‌ایم، و اگر این درست باشد، معنی آن این است که تمامی نخبگان سیاسی ما دن‌کیشوت نیستند، بعضی از آن‌ها می‌توانند شوالیه‌های واقعی باشند. معنای آن این است که برخلاف دنیای مدرن که به انسان‌های معمولی و متوسط – مثل من – نیاز دارد، ما امروز – مع‌الاسف – به انسان‌های بزرگ نیاز داریم، و آقاجری یکی از مردانی است که در دوره‌ای که همه با استقبال از دنیای جدید، متوسط ماندند، بزرگ شد. شوالیه‌ای که یک پای خود را در مبارزه با دشمن خارجی از دست داد، و اینک قرار است سر خود را در مبارزه با دشمن داخلی از دست بدهد، و این البته جهاد اکبر است. جهادی که در آن «فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما». اما این تمامی موضوع نیست. ظاهرا قاعدین زمانه ما به کمتر از متوسط هم راضی‌اند. یعنی در گریز از حماسه و پرهیز از تراژدی به «کمدی» رسیده‌اند. لابد می‌پرسید کجای قضیه کمدی است؟ در پاسخ می‌گویم نگاهی به روزنامه‌های اصلاح‌طلب بیاندازید، و از طریق آن گفتمان مسلط نخبگان سیاسی را برآورد کنید. چه می‌بینید؟ خوب! البته همه محکوم می‌کنند. و چه بسا این به اندازه کافی جای شکر داشته باشد. اگر آن‌ها محکوم نمی‌کردند، می‌توانید تصور کنید در آن صورت چه خاکی بر سر عالم بود؟ در عین حال، من بر مدعای خودم باقی‌ام که این یک کمدی است.

دقت کنید، تعزیه گردان‌های اصلی به صراحت مسئولیت خود را در این کار به عهده می‌گیرند ولی ما دایما آن‌ها را مبرا می‌کنیم. کی بود، کی بود، من نبودم؛ این بازی آن‌ها نیست، بازی ما است!

گفته شده است تروریستی که عامل ماجرای میکونوس بود، بعد از این که همه را به رگبار بسته بود، به شیوه هفت‌تیرکش‌های بازجوی همسر سعید امامی و خیل مشابهان او در کنف حمایت فرمانروایان اسلام‌پناهند، و حرفه‌ای، دود سر اسلحه خود را فوت کرده بود و روی آن شرافت داشته باشد. بحث بر سر اعدام یا لغو اعدام نیست، اعلام این حکم، اعدام شخصیت جامعه ما است. هیات مناالذله.

به شیوه چاله‌میدانی گفته بود:... همه‌تان را هم... . همین گفتمان در فضای سیاسی ما جاری است، و ما که در حکم همان به‌رگبار بسته‌شده گانیم در حالی‌که زخم برداشته‌ایم، خودمان دنبال زمینه‌چینی آن نکاح نامشروع هستیم! کمدی نیست آیا؟ یکی از برجسته‌ترین عناصر اصلاح‌طلب می‌گوید، «این حکم را از نظام ندانید». یاللعجب! ممکن است بفرمائید نظام چیست یا کیست؟ مسلما ما که نیستیم، حریف ما هم که نیست، پس بفرمائید دعوا بر سر لحاف ملا است. این حرف البته یک معنا دارد و آن هم سالبه به انتفاء موضوع. شاید چون در ایران اساسا نظام وجود ندارد، هیچ چیز و از جمله این حکم به آن برنمی‌گردد. مگر می‌توان روی نوعی ملوک‌الطوایفی، یک طرف مبتنی بر زور صرف، یک طرف مبتنی بر حرف صرف، نام نظام گذاشت؟

قوه قضائیه به صراحت مسئولیت ماجرا را به عهده می‌گیرد و دن‌کیشوت‌های اصلاح‌طلب از خود آن می‌خواهند که قاضی خاطی را تادیب کند. من که نمی‌فهمم، اگر شما می‌فهمید، برای من هم توضیح دهید.

اگر عالمان هتاک و جاهلان نساک، مومن باشند و دکتر آقاجری کافر، قطعا ما به قرون وسطی بازگشته‌ایم، زمانی که به تعبیر ویل دورانت «دوازده دختر لخت میز شام پاپ را می‌چیدند»، ولی منتقدان آن وضعیت به جرم ارتداد، زنده به شعله‌های آتش سپرده می‌شدند؛ در چنین دورانی ما البته به شوالیه‌های شجاع نیازمندیم. گو این که البته تیغ تحقیر و چاقوی زورگویی اگر بیش از حد ببرد، انسان‌های غیرشجاعی مثل من هم کم‌کم احساس می‌کنند، چیزی برای باختن ندارند.

علی‌رغم این که از گفتمان حماسی و انقلابی بیزارم، ولی نمی‌توانم نگویم که در دنیایی که روی آن شرافت داشته باشد. بحث بر سر اعدام یا لغو اعدام نیست، اعلام این حکم، اعدام شخصیت جامعه ما است. هیات مناالذله.

بگذارید مطلب را با نقل قصه‌ای خانوادگی، که به گونه‌ای نمادین حاوی پیشنهادی برای خروج از بحران هم هست – البته با هزینه – به پایان ببرم. برادرزاده کوچکی دارم که به شدت از رفتن به مهدکودک امتناع می‌کند، و این، خانواده را به مشکل دچار کرده است. تنها کسی که از او حساب می‌برد، من هستم. به عنوان راه چاره، یک‌چند، هر جا که می‌نشستم و او در اطرافم بازی می‌کرد، خطاب به حاضرین مجلس می‌گفتم: هر کس مهدکودک نرود سر و کارش با من است؛ مگر کسی جرات می‌کند حرف مرا گوش ندهد؛ چنین و چنان می‌کنم. به در می‌گفتم که دیوار بشنود. کم‌کم کار به جای باریک رسید و بچه به شدت بغض کرد. چون نمی‌خواستم از من برنجد، آن روی قضیه را کار گذاشتم. این بار خطاب به اطرافیان گفتم: اگر یک بار دیگر کسی از مهدکودک حرف زد و این بچه را اذیت کرد سروکارش با من است. در این وقت بغض معصومانه‌اش ترکید و در حالی‌که بشدت گریه می‌کرد خطاب به من گفت: «خودت هستی. تمام این اذیت‌ها را خودت می‌کنی. تو هی می‌گویی مهدکودک، مهدکودک و الکی تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازی!». پرسشی که از خود می‌کنم این است که: بالاخره کی این بغض معصومانه ما خواهد ترکید؟

سلسله گفتارهایی در باره دمکراسی

ادامه از صفحه ۷

نمی‌دهند، ده‌ها نشریه را به خاطر انتقاد از حکومت بسته‌اند و بسیاری از کتابها را در بند سانسور گرفتار کرده‌اند. با این کارنامه سیاه حکومت، نمی‌توان با استناد به قانون اساسی‌ای که در آن آزادی بیان مشروط شده است، مقابله کرد. ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در قانون اساسی آینده ایران اهمیت کلیدی دارد. منع سانسور باید به طور مطلق و غیرمشروط در قانون اساسی منظور گردد.

ماده ۲۰ – آزادی اجتماعات و حق شرکت‌نکردن در آنها: آزادی اجتماعات در اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی به عدم اخلال به مبانی اسلام مشروط شده است. تازه همین حد از آزادی نیز در جمهوری اسلامی رعایت نمی‌شود. در سالهای اخیر وزارت کشور بارها تقاضای دانشجویان و سایر گروه‌های اجتماعی برای برگزاری اجتماعات اعتراضی را رد کرده است. به نظر نگارنده برگزاری اجتماعات در محیط‌های بسته نباید منوط به کسب اجازه باشد، و این امر باید در قانون اساسی تصریح گردد.

ماده ۲۱ – بند یک و دو حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن: حق انتخاب‌شدن نه تنها در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح نشده است، بلکه اصول متعددی از این قانون، اصل مزبور را نقض می‌کنند. احراز بالاترین مقام کشور یعنی رهبری در انحصار فقهاست (اصل ۱۰۹). رئیس جمهور باید مرد و شیعه باشد اصل (۱۱۵). قانون اساسی تعیین شرایط نمایندگی مجلس را به قانونی دیگر واگذار کرده است. همه قوانین انتخابات دو دهه اخیر، از جمله لایحه‌ای که دولت آقای خاتمی در سال ۱۳۸۱ به مجلس تقدیم کرد، دگراندیشان را از انتخاب‌شدن به نمایندگی مجلس محروم کرده است. تامین بدون قید و شرط حق انتخاب‌شدن به مقامات دولتی، به گونه‌ای که در بند دوم ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است، اساس حکومت مردمسالار است و باید در قانون اساسی آینده به صراحت مورد تاکید قرار گیرد.

ماده ۲۱ بند سه – انتخابات متناوب و سالم همراه با حق رای عمومی و برابر و رای‌گیری مخفی به عنوان مبنای قدرت دولتی: این اصل با ولایت فقیه به گونه‌ای که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است، مغایر است. طبق اصل ولایت فقیه، قدرت دولتی نه ناشی از انتخابات، بلکه در دست کسی متمرکز است که خبرگان دستچین شده توسط فقهای شورای نگهبان بر می‌گزینند، فقهایی که خود منصوب رهبرند. بدین ترتیب پروسه انتخاب بالاترین مقام جمهوری اسلامی نه تنها با بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر مغایر است، بلکه بیشتر به روند انتخاب پاپ از سوی کاردینالهایی شباهت دارد که خود منصوب پاپند.

ماده ۲۲ – برخورداری از تامین اجتماعی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی: اصول بیست و نهم،سی‌ام و سی و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز این حقوق را پیش‌بینی کرده است. این اصول از نظر نگارنده می‌تواند بدون تغییر در قانون اساسی آینده نیز گنجانده شود. البته لازم به تذکر است که این اصول در جمهوری اسلامی رعایت نمی‌شود. نه حقوق بازنشستگی کفاف مخارج را می‌دهد، نه از کارافتادگان تامین اجتماعی دارند، نه حمایت لازم از خانواده‌های بی‌سرپرست به عمل می‌آید، نه آموزش و پرورش رایگان است و نه همه مردم ایران از مسکن مناسب برخوردارند. مشکلات اقتصادی دولت و فقدان منابع و فقر فزاینده ملی (که خود در درجه اول ناشی از سیاستهای مخرب حکومت جمهوری اسلامی در طول دو دهه است) تنها یکی از علل این معضلات اجتماعی و عدم اجرای قانون اساسی است. علت دیگر، توزیع بسیار ناعادلانه ثروت به سود قدرتمندان غیرپاسخگو است که موقعیت خود را مدیون ساختار غیردمکراتیک قانون اساسی‌اند.

ماده ۲۳ – بند یک حق کار، انتخاب شغل، برخورداری از شرایط مناسب کار و حمایت در برابر بیکاری: به غیر از شرایط مناسب کار، این اصول در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز پیش‌بینی شده است. اما هیچ یک از این حقوق تحقق نیافته است. میلیونها ایرانی بیکارند. میلیونها ایرانی در محیط‌های بسیار مضر و ناسالم کار می‌کنند. حمایت دولتی از بیکاران وجود ندارد. این معضلات نیز تنها ناشی از فقر عمومی نیست و می‌توان با پاسخگوکردن کل حکومت و اعمال کنترل عمومی بر عملکرد مقامات دولتی، منابع فراوانی را برای حل این مشکلات بسیج کرد.

ماده ۲۳ بند دو – مزد مساوی در ازای کار مساوی: این اصل در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح نشده است و در انطباق با این نقص، میلیونها زن و کودک ایرانی در ازای کاری که می‌کنند، مزد مساوی با مردان دریافت نمی‌کنند.

ماده ۲۳ بند سه – حق برخورداری از مزد مکفی این اصل نیز در قانون اساسی جمهوری تصریح نشده است. کار مولد در جمهوری اسلامی به علت دو دهه سیاستهای اقتصادی خانمان‌برانداز، منشا درآمد مکفی نیست و از سوی دیگر، ضریب استثمار در ایران به علت فقدان حقوق سندیکایی و اجتماعی بسیار بالاست.

ماده ۲۳ بند چهار – حق تشکیل و عضویت در انجمن‌های صنفی: این حق در اصل ۲۶ قانون اساسی پیش‌بینی شده است، «مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند». در نتیجه، دو دهه است که زحمتکشان ایران از داشتن اتحادیه‌های صنفی محرومند.

ماده ۲۴ – برخورداری از استراحت و اوقات فراغت، محدودیت ساعات کار و مرخصی با حقوق: جای این اصل نیز در قانون اساسی جمهوری اسلامی خالی است.

ماده ۲۵ بند یک – برخورداری از خوراک، پوشاک، مسکن، خدمات درمانی، بیمه در صورت بیکاری، بیماری، از کارافتادگی، بی‌سرپرستی، پیری: این حقوق در اصل ۲۹ قانون اساسی پیش‌بینی شده است که البته به دلایل فوق‌الذکر این اصل اجرا نمی‌شود.

ماده ۲۵ بند دو – حمایت از مادران و کودکان اصل ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز این امر را پیش‌بینی کرده است. این حقوق نیز از جمله حقوق اجتماعی‌اند که به علت فقر ناشی از بی‌لیاقتی حکام و غارت منابع عمومی توسط خود آنها و نزدیکان آنان، تحقق نیافته‌اند.

ماده ۲۶ بند یک – تحصیل ابتدایی رایگان و اجباری، دسترسی عمومی به آموزش حرفه‌ای و دسترسی به آموزش عالی بر اساس استعدادها و توانایی‌ها: اصل سی‌ام قانون اساسی جمهوری اسلامی تحصیلات رایگان را تا پایان دوره متوسطه پیش‌بینی کرده است، اما در طول سالها، آموزش نیز به عرصه سودجویی تبدیل شده است. همچنین آموزش اجباری در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش‌بینی نشده است.

ماده ۲۶ بند دو – این بند مهم اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می‌دارد: آموزش، باید با هدف رشدکامل شخصیت انسان و تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی صورت گیرد و به تفاهم، رواداری و دوستی میان همه ملل و همه گروه‌های نژادی و مذهبی یاری رساند. جای این اصل مهم در قانون اساسی جمهوری اسلامی خالی است. سیستم آموزشی ایران، ضمن القاکردن برخی خرافات و عقاید پوسیده و غیرعلمی، روحیه تبعیت از ولایت فقیه و عدم رواداری در قبال سایر ملل و مذاهب را رواج می‌دهد. رواج شعار «مرگ بر آمریکا» در تجمع‌های دانش آموزی، نقض صریح این ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

ماده ۲۶ بند سه – «در وهله اول، این والدین‌اند که نوع آموزش فرزندان خود را تعیین می‌کنند». این اصل نیز در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح نشده و در ایران نقض می‌شود. به عنوان نمونه، پدران و مادران ایرانی از این حق که برای فرزندان خود آموزش غیرمذهبی را برگزینند، محرومند. در حالی که مثلا طبق قانون اساسی آلمان، دارندگان حق سرپرستی یک کودک در مورد شرکت یا عدم شرکت او در کلاس درس تعلیمات دینی تصمیم می‌گیرند. در اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آمده است اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با زبان و خط فارسی باشد، اما استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است. به جای این فرمولبندی، که باعث شده است در طول دو دهه اخیر نیز مانند دهه‌های قبل از آن، زبان‌های محلی ایران مورد بی‌مهری قرار گیرد، قانون اساسی آینده باید پیش‌بینی کند که دولت موظف است در مدارس، امکانات تدریس زبانهای محلی در کنار زبان فارسی را فراهم کند تا صاحبان حق سرپرستی کودکان، بتوانند در مورد آموزش دو زبانه فرزندان خود آزادانه تصمیم بگیرند. همچنین اصل شانزدهم قانون اساسی که تدریس زبان عربی از دوره ابتدایی تا پایان دوره متوسطه و در همه کلاس‌ها و همه رشته‌ها را اجباری می‌کند، باید حذف شود.

ماده ۲۷ – حق فعالیت فرهنگی و هنری و مالکیت معنوی: این حق نیز در قانون اساسی جمهوری اسلامی جایی ندارد. در نتیجه، ثمره کار فرهنگ‌سازان و کارکنان فکری، مورد تاراج دزدان قرار می‌گیرد. کتابها بدون پرداخت حق مولف چاپ یا تجدید چاپ می‌شوند و ترانه‌ها بدون در نظرگرفتن حقوق آهنگسازان و شاعران (تبعیدی یا مغضوب) تکثیر می‌گردند.

حقوق شهروندی و سیاسی

معاهده بین‌المللی در باره حقوق شهروندی و سیاسی مصوب ۱۹ دسامبر ۱۹۶۶ بدین منظور تدوین شده است که شرایط اجتماعی لازم برای تحقق آرمان اعلامیه جهانی حقوق بشر، یعنی انسان آزاد، برخوردار از آزادی شهروندی و سیاسی و رها از ترس و فلاکت، ایجاد شود. از جمله اصول این معاهده که نسبت به اعلامیه جهانی حقوق بشر، با صراحت بیشتری ذکر شده‌اند، عبارتند از:

۱ – حق تعیین سرنوشت ملتها و استفاده آنان از منابع طبیعی خود.

۲ – برابرحقوقی مرد و زن: به ویژه این اصل باید در قانون اساسی آینده ایران با صراحت و به عنوان اصلی مجزا مورد تاکید قرار گیرد.

۳ – محدودشدن مجازات اعدام به سخت‌ترین جرایم: از نظر نگارنده، در قانون اساسی آینده ایران صدور حکم و اعمال مجازات اعدام باید ممنوع شود. البته در میان نیروهای آزادیخواه و دمکرات، توافق عمومی در این مورد وجود ندارد. از این رو، شاید بتوان روی فرمولبندی معاهده بین‌المللی در باره حقوق شهروندی و سیاسی توافق عمومی حاصل کرد.

۴ – رفتار متفاوت با متهمان و محکوم‌شدگان، از جمله نگهداری آنان در اماکن مختلف: این اصل نیز باید در قانون اساسی آینده منظور گردد.

۵ – جداسازی متهمان نوجوان و بالغ: زندانهای ایران، کلاس فشرده جرم و بزهکاری برای نوجوانان است. از این رو گنجاندن این اصل در قانون اساسی آینده، شاید بتواند گامی در جهت بهبود وضعیت نوجوانان بزهکار و افزایش چشم‌انداز بازگشت آنان به جامعه باشد.

۶ – منع هر گونه تبلیغ برای جنگ، دامن‌زدن به نفرت ملی، نژادی یا مذهبی، تبلیغ تبعیض، دشمنی و اعمال قهر: برای کشور ما و همه کشورهایی که در آنها بنیادگرایان مذهبی فعالند، گنجاندن این اصل در قانون اساسی اهمیت حیاتی دارد. این اصل، یکی از مرزهای آزادی سیاسی را تعیین می‌کند. در ایران دمکراتیک آینده، آزادی نیروهای سیاسی باید منوط بدین باشد که مواضع شووینیستی، نژادپرستانه و حاوی نفرت از مذاهب و ملت‌های دیگر نگیرند و دعوت به پیشدستی در آغاز جنگ نکنند. دمکراسی را نباید در برابر نیروها و عناصر ضددمکرات، بی‌دفاع گذاشت. دمکراسی با شیوه‌های متمدنانه خویش، باید جلوی فعالیت این گونه نیروها را بگیرد و تنها در صورتی بدانها آزادی دهد که اصل نامبرده را رعایت کنند. این اصل نیز باید بخشی لاینفک از قانون اساسی باشد.

حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

معاهده بین‌المللی در باره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز مانند معاهده مشابه در باره حقوق شهروندی و سیاسی، در خدمت تامین شرایط تحقق آرمانهای اعلامیه جهانی حقوق بشر است. اصولی که این معاهده بر محتوای دو پیمان دیگر (اعلامیه جهانی حقوق بشر و معاهده بین‌المللی در باره حقوق شهروندی و سیاسی) می‌افزاید، از جمله عبارتند از:

۱ – حق سندیکاها برای تشکیل اتحادیه‌های ملی و بین‌المللی: در قانون اساسی جمهوری اسلامی این اصل وجود ندارد. در قانون اساسی آینده باید به حق فعالیت سندیکایی به طور ویژه و نه فقط در یک جمله معترضه پرداخت.

۲ – حق اعتصاب: این حق در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح نشده است. اعتصاب، موثرترین سلاح زحمتکشان در مبارزه برای دستیابی به حقوق اقتصادی و اجتماعی خود است. حق اعتصاب باید در قانون اساسی آینده تصریح گردد.

حقوق زنان

در قانون اساسی آینده ایران باید در انطباق با منشور حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان، هر گونه تفاوت‌گذاری، حذف یا محدودیت اعمال‌شده بر اساس جنسیت در مورد حقوق بشر و آزادی های اساسی در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و غیره ممنوع شود. اگر چنین شود، به طور خود به خود بسیاری از قوانین عادی در ایران باید برای انطباق با این اصل قانون اساسی تغییر یابد. بدون تامین این حقوق بنیادین زنان، دمکراسی در کشور ما بی معنی است.

منشور حقوق کودکان

این منشور برخی حقوق کودکان را که در اسناد بین‌المللی دیگر نیامده‌اند، تصریح می‌کند، از جمله عدم اعمال تبعیض در مورد کودکان به اصطلاح «نامشروع». برخی قوانین اساسی مانند قانون اساسی آلمان، با صراحت چنین تبعیضی را منع کرده‌اند. به نظر نگارنده، محدودبودن ابعاد و دامنه این معضل در جامعه ایران، نباید مانع تصریح این منع تبعیض گردد.

منشور حقوق کودکان مشتمل بر ۵۴ ماده است و علاوه بر قانون اساسی، باید در قوانین دیگری حقوق مصرحه در آن را برای کودکان ایرانی تامین کرد.

ادامه دارد

به نقل از نشریه اینترنتی اخبار روز

www.iran-archive.com

قتل‌های زنجیره‌ای نویسندگان در نگاهی گذرا

نوامبر ۱۹۹۴ آبان ۱۳۷۳: بیانیه «ما نویسنده‌ایم» معروف به بیانیه ۱۳۴ با امضای ۱۳۴ نفر از نویسندگان منتشر شد.

۶ آذر ۱۳۷۳ اعلام می‌شود که سعیدی سیرجانی بر اثر سکته قلبی درگذشته است. او از مدتها قبل ربوده شده بود. پس از مطرح‌شدن مسئله در سطح بین‌المللی رژیم ناچار به اعتراف به دستگیری وی می‌شود.

۱۹۹۵ - ۱۳۷۴: اجرای طرح ترور ۲۱ تن از نویسندگان. راننده مینی‌بوس حامل این نویسندگان که از نیروهای امنیتی بود قرار بود خودرو حامل نویسندگان را به دره پرتاب کند.

۵ ژانویه ۱۹۹۵: مهندس برازنده منتقد رژیم در تاریخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۵ در مشهد ربوده شد و جنازه او در روز بعد در کنار خیابان پیدا شد.

۲۴ سپتامبر ۱۹۹۶ - ۳ مهر ۱۳۷۴: احمد میرعلایی نویسنده همان روز صبح به وزارت اطلاعات در اصفهان احضار می‌شود و غروب همان روز جنازه بیجان او را در خیابانی در اصفهان پیدا می‌کنند. او را با الکل مسموم کرده بودند. مطبوعات رسمی در آن زمان در مصاحبه‌ای با سعید امامی نائب رئیس وزارت اطلاعات اعلام کردند که وی در اثر سکته قلبی در گذشته است.

مه ۱۹۹۶ - اردیبهشت ۱۳۷۵: پیکر حلق‌آویزشده غزاله علیزاده در یکی از جنگلهای شمال در رامسر همراه با یادداشتی در رابطه با تصمیم به خودکشی پیدا می‌شود. غزاله هم جزو ۱۳۴ نفر بود.

سپتامبر ۱۹۹۶ - مهر ۱۳۷۵: سازمان جهانی کلیساهای ایران اعلام کرد که محمدباقر یوسفی کشیش ایرانی در قائم‌شهر به قتل رسیده و جسد او را حلق‌آویزشده به شاخه درختی در ساری همراه با یادداشتی در رابطه با تصمیم به خودکشی پیدا کرده‌اند.

نوامبر ۱۹۹۶ - ۲۰ آبان ۱۳۷۵: پیکر خون‌آلود غفار حسینی نویسنده را که مدتی پیش ربوده شده بود در آپارتمانی در تهران پیدا می‌کنند. او در مرکز تحقیقات تاریخی کار می‌کرد و جزو ۱۳۴ نفر بود.

نوامبر ۱۹۹۶ - ۱۳ آبان ۱۳۷۵: فرج سرکوهی سردبیر مجله آدینه در فرودگاه ربوده می‌شود. همسرش خانم فریده زبرجد که در فرودگاه آلمان منتظر او بود قضیه ربوده‌شدن او را افشا کرد و مسئله را در سطح بین‌المللی مطرح کرد.

۱۴ ژانویه ۱۹۹۷ - ۲۴ دی ۱۳۷۵: احمد تفضلی استاد زبان‌شناسی دانشگاه ربوده شد. جنازه او پس از ۱۲ ساعت با سر شکسته و دستهای آسیب‌دیده کشف شد. طبق داده‌های رسمی مقامات مسئول او در تصادف کشته شد. او نیز جزو ۱۳۴ نفر بود. نسخه دست‌نویس کتابش که آماده چاپ بود ربوده شد.

۲۵ فوریه ۱۹۹۷ - ۵ بهمن ۱۳۷۵: ابراهیم زال‌زاده، نویسنده ربوده شد. جنازه شکنجه شده‌اش در فروردین ماه در یافت‌آباد کشف شد.

۲۵ آگوست ۱۹۹۸ - ۱۵ مرداد ۱۳۷۷: پیروز دوانی ناشر و فعال حقوق بشر ناپدید شد.

۱۲ سپتامبر ۱۹۹۸ - ۱ مهر ۱۳۷۷: حمید حاجی‌زاده معلم و شاعر همراه با پسر خردسالش کارون توسط ضربات چاقو به قتل رسیدند.

نوامبر ۱۹۹۸ - ۲۸ آبان ۱۳۷۷: مجید شریف نویسنده و نقاد جمهوری اسلامی ربوده شد. در ۴ آذر ماه جنازه او در مشهد پیدا شد. طبق گزارش مقامات او در اثر سکته قلبی در گذشته بود و هیچگونه توضیحی در رابطه با آثار شکنجه روی بدن او داده نشد.

نوامبر ۱۹۹۸ - ۱ آذر ۱۳۷۷: داریوش و پروانه اسکندری فروهر در منزل شخصی خود توسط ضربات چاقو به قتل رسیدند.

نوامبر ۱۹۹۸ - ۴ آذر ۱۳۷۷: رستمی همدانی همکار پیروز دوانی در همدان به قتل رسید.

۳ دسامبر ۱۹۹۸ - ۱۲ آذر ۱۳۷۷: محمد مختاری شاعر و نویسنده ربوده شد و در تاریخ ۹ دسامبر جنازه شکنجه شده او در تهران در امین‌آباد شهر ری یافته شد و بعنوان ناشناس به پزشکی قانونی منتقل شد.

۹ دسامبر ۱۹۹۸ - ۱۸ آذر ۱۳۷۷: محمد جعفر پوینده نویسنده و مترجم ربوده شد. جنازه شکنجه شده او در تاریخ ۱۳ دسامبر، ۲۲ آذر در پزشکی قانونی شناسایی شد.

در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۹۹ رژیم تحت فشارهای بین‌المللی مجبور به اعتراف می‌شود که برخی از نیروهای امنیتی در جریان قتلهای زنجیره‌ای دست داشته‌اند و سعی می‌کند فتیله‌ها را با مکث و تانی پائین بکشد. ۴ نفر دستگیر می‌شوند که یکی از آنها سعید امامی بود. سعید امامی نائب رئیس وزیر اطلاعات پس از اعترافات در زندان مجبور به خودکشی شد.

اکبر خوش‌گوشت، که در سالهای اخیر بنام اکبر خوش‌کوش در مطبوعات مطرح شده، یکی دیگر از مهره‌های وزارت اطلاعات در این رابطه دستگیر شده ولی پس از مدتی از زندان آزاد می‌شود. او که مدتی مسئولیت ترورهای خارج از کشور را به عهده داشت و در جریان جنگ بوسنی نقش برجسته‌ای در پیشبرد سیاستهای جنگ‌افروزانه جمهوری اسلامی داشت. پس از آزادی به حالت قهر مدتی کنار می‌کشد. پس از دلجویی رهبر از او و قدردانی از زحمات این فرزند انقلاب اسلامی، مسئولیت باز سازی وزارت اطلاعات قوه قضائیه را به عهده می‌گیرد.

علیه تفتیش عقاید
و برای آزادی زندانیان عقیدتی و سیاسی در ایران
بیانیه جمعی از فعالین سیاسی و فرهنگی خارج از کشور

صدور حکم اعدام برای هاشم آقاجری به دنبال سخنرانی در خانه معلمین شهر همدان، بستن موسسات پژوهشی و نظرسنجی به اتهام جاسوسی و نیز دستگیری مدیران و مسئولان این موسسات، نشاندهنده عزم سرکوبگران آزادی‌های مردم و عاملین جنایاتی همچون قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به خوابگاه دانشجویان و بستن بیش از هشتاد روزنامه و نشریه و زندانی‌کردن روزنامه‌نگاران و ... برای تشدید سرکوب و اختناق در جامعه است.

ما صدور حکم اعدام برای دکتر هاشم آقاجری را مغایر با حقوق دمکراتیک مردم دانسته و آن را محکوم می‌کنیم و دفاع از حقوق شهروندی و انسانی هاشم آقاجری و دیگر زندانیان سیاسی و عقیدتی را وظیفه خود می‌دانیم.

ما خواستار معرفی و محاکمه آمران صدور چنین احکامی و آزادی فوری و بی‌قید و شرط هاشم آغاجری هستیم.

ما از تلاش‌های جنبش دانشجوئی برای سازماندهی مقاومت مدنی در برابر یورش جدید به حقوق و آزادی‌های فردی در جامعه، پشتیبانی می‌کنیم و خواستار آن هستیم که:

۱ - تفتیش عقاید متوقف شده، دستگیری، شکنجه و مجازات افراد به اتهام داشتن عقیده‌ای مغایر عقاید رسمی و بیان نظر متوقف شود.

۲ - آمران قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به جنبش دانشجوئی در هر موقعیتی که هستند، معرفی و محاکمه علنی شوند.

۳ - آزادی عقیده و بیان به رسمیت شناخته شود. از کلیه روزنامه‌هائی که در دو سال گذشته از انتشار آن‌ها ممانعت به عمل آمده، بدون قید و شرط رفع توقیف شود.

ما از تمامی هم میهنان آزادیخواه، کلیه نهادهای دمکراتیک، احزاب و سازمان‌های سیاسی خواستاریم که مبارزه همگانی علیه حکم اعدام و به رسمیت‌شناختن و رعایت منشور حقوق بشر سازمان ملل را، تشدید نمایند و با روشنگری در افکار عمومی ایران و جهان، عرصه را بر حکومت سرکوب و اختناق در ایران هر چه تنگ‌تر سازند.

این بیانیه توسط صدها تن از فعالین سیاسی، فرهنگی و شخصیت‌های مستقل امضا شده و امضاها ادامه دارد.

بیانیه کانون نویسندگان ایران
به مناسبت چهارمین سال وقوع
قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۷۷

چهار سال گذشت. چهار سال از روزهای تلخ و مصیبت‌باری گذشت که ایرانیان و بلکه جهانیان از رویارویی با ابعاد باورنکردنی جنایتی کم‌سابقه از بهت برجای ایستادند و با شگفتی بر دامنه درنده‌خویی کسانی که در تاریکی و جمود مطلق خود بر روی آزادگان و نویسندگان تیغ می‌کشند، مبهوت نگریستند. اکنون خانواده دوستان و هواداران داریوش و پروانه و مختاری و پوینده از اجرای عدالت نومیدند و ناصر زرافشان وکیل پرونده قتل‌های سیاسی پائیز ۷۷ در زندان.

در طی این چهار سال همه کسانی که به این پرونده توجه داشته‌اند بارها و بارها اعلام کرده‌اند که قصدشان از پی‌گیری ماجرا انتقام از عاملان نیست بلکه آنان خواهان پدیداری حقیقت و برقراری عدالت و کوتاه‌کردن دست حامیان این اعمال شوم هستند کسانی که هنوز هم آشکار و پنهان به آزار و دستگیری و محاکمه ناعادلانه و حذف اندیشه‌ورزان ادامه می‌دهند.

آزادگان ایران مصرا می‌خواستند که رسیدگی دادمندانه و قطعی این پرونده موجب نابودی تفکری شود که قتل و سرکوب اندیشه‌ورزان را تنها راهکار خروج از بن‌بست‌ها می‌شمارد. این پافشاری با آن که ابعادی جهانی به خود گرفته با کمال تاسف تاکنون به جایی نرسیده است. کانون نویسندگان ایران به روشن‌شدن زوایای پنهان این پرونده همچنان اصرار می‌ورزد و معتقد است امنیت جانی و روانی اهل فرهنگ و ایمان و اعتقاد مردم به اجرای قضایی کشور در گرو رسیدگی به این جنایت هولناک است.

به امید آن که حقیقت از ورای ابر تیره بدرخشد.

کانون نویسندگان ایران
یکشنبه ۳ آذر ۱۳۸۱

بخشی از سخنرانی دکتر فریبرز رئیس‌دانا
در مراسم دعوت‌شده از سوی انجمن اسلامی
دانشگاه امیرکبیر تهران (پلی تکنیک)

به نظر من استفاده از برخی از کلمات که رایج می‌شوند مثل افیون است. اتفاقاتی که دارد در کشور می‌افتند، برنامه‌ریزی شده است، جلوگیری از نظرسنجی و بازار نظرسنجان، تعطیل‌کردن علوم اجتماعی است. واژه‌هائی مثل حکم ننگین آب بر روی آتش ریختن است. بازداشت‌کردن آقای عبدی با طرح اتهاماتی که هیچکس باور نمی‌کند، کوششی است برای نشنیدن صدای مردم. نیروی اجتماعی از طریق همدلی و انتقال آگاهی است که شکل می‌گیرد. و اینها می‌خواهند جلوی آگاهی را بگیرند. می‌خواهند نظرات مردم شنیده نشود! در مملکتی که یک خانه کلنگی آن ۶۰ - ۵۰ میلیون تومان قیمت دارد و برج‌سازان آن در خانه‌هائی با مترمربعی ۲ میلیون تومان زندگی می‌کنند، این که بگویند یک محقق فلان قدر پول گرفته که جاسوسی کند، مسخره است.

بارها و بارها سخنرانی آقای آقاجری را خوانده‌ام و هیچ چیزی که نشان از توهین باشد و جود نداشته، آنچه که ایشان گفتند به چالش فراخواندن قدرتی است که ۲۴ سال است مملکت را به این روز در آورده است. من هم این قدرت را به چالش می‌کشم! قدرتی که حاصل آن ۴ میلیون بیکار، تورم زیاد، فاصله طبقاتی و .. بوده است. این قدرت بود که اینهمه مشکل را به وجود آورد. ترور فعالان سیاسی اتفاق می‌افتد، ما بدهکار می‌شویم! آخر ما که در قدرت نبوده‌ایم. یا ملی مذهبی‌ها که همش در زندان و محدودیت بوده‌اند، اینها که در قدرت نبوده‌اند! اصلاح‌طلبی حکومتی با بن‌بست و شکست مواجه شده است، ما باید بر اراده خودمان استوار باشیم. کمیته دفاع از حقوق مقتولین قتل‌های زنجیره‌ای وارد عمل شد، تاوانش این شد که آقای دکتر زرافشان به زندان رفت! تا زمانی که اصلاحات به مردم رو نکند و به آنها تکیه نکند، محکوم به شکست است. درست است که حضرت محمد آخرین پیامبر بود، اما انقلاب اسلامی آخرین انقلاب نیست! این کشور منابع بسیاری دارد، ما برنامه داریم، اما نمی‌گذارند کاری انجام دهیم!

برخی از ناامیدی‌ها مثل امید است، وقتی به دلایل علمی ناامید شدید که در اینجا طلا به دست نمی‌آید، یعنی امید دارید که از محلی دیگر طلا به دست آورید. من از تشکل‌های رسمی دانشجوئی ناامید شده‌ام!، دانشجویان باید حول محورهای صنفی و پارلمان‌های دانشجوئی منسجم شوند. و این تشکل‌هائی که پسوند اسلامی دارند و رسمی هستند کارائی ندارند. همین انجمن‌ها حداقل ۷ بار اجازه ندادند من سخنرانی کنم.

زمان را دریابیم، تلاش‌هایمان را یگانه کنیم
و به اقدام مشترک برخیزیم!

جمهوریخواهان دمکرات!

قدرت حاکم در سراشیب زوال قرار دارد. بحران دیرپای عدم اعتماد مردم به حکومت دینی اینک با بحران اشتاق در درون مدافعان این حکومت گره خورده و ریزش نیروهای «خودی» در جمهوری اسلامی، سرعت گرفته است. آمار رسمی از انزوای قطعی حکومت حکایت دارد و جمهوری اسلامی، فاقد چشم‌انداز است.

نارضایتی عمومی از حکومت‌گران، هر زمان و اینجا و آنجا در اشکال متنوع چهره می‌کند و حرکات اعتراضی از دل خود بیرون می‌دهد. نارضایتی و نفرت از خودکامگی، و فساد اقتدارگرایان در جامعه‌ای که به شدت مشتاق آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی است، متراکم شده است. مردم برای معضلات بسیار و آلام انباشته‌شده خویش و جامعه، راه حل می‌طلبند و حکومت هیچ چاره و تدبیر بنیادی در قبال بحران‌های دیرپا و خودساخته ندارد.

اینک پرسش «چه باید کرد؟» از نهانگاه اندیشه میلیون‌ها ایرانی سر برآورده و دارد به نیروی اجتماعی بدل می‌شود. گرایش سیاسی بارز در جامعه ما دیگر در مخالفت صرف با دست‌اندرکاران حاکمیت ولایت فقیه تجلی ندارد، بلکه با این جهت‌گیری خصلت‌نما است که در پی این نظام ورشکسته، کدامین ساختار سیاسی در کشور می‌باید مستقر شود. موضوع نظام جایگزین رژیم کنونی، به امر مشخص در سیاست روز بدل می‌گردد.

این همه، در حالی است که بین آنچه که رو به زوال دارد با آنچه که می‌تواند آینده را رقم بزند، هیچ تناسب منطقی و ارگانیک برقرار نیست. اپوزیسیون دمکرات، علیرغم داشتن پایگاه اجتماعی وسیع اما بالقوه، در کلیت خود هنوز قادر به تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی نیست. خلاء اپوزیسیون، موجب تداوم قدرت حکومت دینی و عامل یاس مردم است.

حال، در بین نیروها و جریان‌های سیاسی کشور و نیز در میان سیاست‌سازان و سیاست‌گزاران قدرتهای خارجی، امر نیروی جایگزین نظام حاکم بر ایران در مرکز توجه قرار دارد. آنان که سودای سلطه بر ایران و منطقه ما را در سر دارند در تدارک اپوزیسیون‌سازی در ایران هستند. اپوزیسیون سلطنت‌طلب به جنب و جوش برخاسته است. تشبثات جریان ضد دموکراتیک را شاهدیم که بقشد ماجراجویانه عملیات نظامی از کشور هم‌جوار ما را می‌کشد. و بالاخره می‌بینیم که نیرویی در این حکومت بر این گمان است تا نوع دیگری از حکومت دینی را جایگزین مطلقیت ولایت بکند و ساختار سیاسی مبتنی بر دین را حفظ نماید.

ما جمهوری‌خواهان دمکرات، نه‌تنها تنوع گرایش‌ها در اپوزیسیون را نفی نمی‌کنیم بلکه چه بسا در این یا آن مورد و بر پایه مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری و برای آزادی‌ها معتقد به دیالوگ و اشتراک عمل هم هستیم. اما ما جمهوری‌خواهیم و دمکرات و با هر ساختار سیاسی مغایر با جمهوریت و دموکراسی مخالفیم. ما باید برای قدرت‌گیری جبهه جمهوری‌خواهان دموکرات بکوشیم و به این منظور هم، در گام نخست زمینه را برای شکل‌گیری چنین جبهه‌ای فراهم آوریم. ما بر این باوریم که نیروهای جمهوری‌خواه و آزادی‌خواه می‌بایست تمام کوشش‌های خود را هماهنگ کنند. این هماهنگی میان اپوزیسیون دموکرات به خودی خود اثرات مستقیم روانی و سیاسی آشکاری در رشد اعتراضات عمومی و آماده‌شدن زمینه‌های ساماندهی این اعتراضات دارد.

جمهوری‌خواهان دمکرات در ایران ما پایگاه اجتماعی بسیار نیرومندی دارند ولی متاسفانه، هم فاقد ارتباط زنده و ارگانیک کافی با پایگاه اجتماعی خود هستند و هم دریغا که، پراکنده‌اند. بر زمینه سرکوب بی‌امان این نیرو توسط جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته وجود برخی پیشداوری‌های مبتنی بر تاریخ هر یک از جریانات در ذهن و اندیشه آنان، نیروی جمهوری‌خواهان دموکرات نتوانسته آن‌گونه که وجود دارد و آن گونه که نیاز مبرم جامعه ایرانی است، چهره نماید. وقت آن است که حساسیت لحظه خطیر سیاسی کنونی را دریابیم و به اقدام و تحرکی تازه برخیزیم.

مخالف با حکومت دینی و دفاع از یک جمهوری تماما انتخابی و عرفی، اساسی جبهه جمهوری را تشکیل می‌دهد. این مطالبات عمده، پایه اساسی آلترناتیو سیاسی است. باید چنین آلترناتیوی را شکل داد. زمینه برای طرح آن‌چه در داخل و خارج از کشور وجود دارد، طی ده سال گذشته حلقه‌های اتصالی به انحای مختلف بین بخشی از سازمان‌های سیاسی و فعالین سیاسی منفرد بوجود آمده است، باید کوشید این حلقه‌های اتصال گسترش یابد و پیوندهای بیشتر و بیشتری بین آن‌ها شکل گیرد. این همکاری‌ها، اتحاد و حلقه‌های اتصالی موجود می‌تواند بستر مساعد برای نزدیکی سازمان‌ها و فعالین سیاسی جهت تشکیل جبهه جمهوریت و دموکراسی باشند.

تجربه پنج ساله اصلاح‌طلبان حکومتی بار دیگر نشان داد که اصلاحات جزیی و یا دمکراتیزه کردن بخشی از ساختار سیاسی پاسخ‌گوی ضرورت‌های جامعه ما نیست. تغییرات اندک قادر نیست که توان‌ها و استعدادهای نهفته در جامعه ما را برای پاسخ‌یابی به مسائل و معضلات عظیمی که جامعه با آن روبرو است، آزاد کند.

بدون تحول رادیکال امکان مهارگسیختگی ساختارها و فروپاشی اجتماعی وجود ندارد. شتابی که پدیده‌های منفی گرفته است، می‌رود که جامعه ما را با سرنوشت تیره روبرو سازد حکومت اسلامی ایران که می‌خواست جامعه‌ای ایده‌آل، اخلاقی و اسلامی بسازد، در عمل جامعه‌ای شکل داده است که در آن معیارهای اخلاقی، وجدانی، همکاری و همبستگی به سطح نازل سقوط کرده و ضداخلاقی‌ترین پدیده‌ها شکل گرفته است. تحول رادیکال نیاز عمیق جامعه ما است. نیازی که از تار و پود جامعه ما برمی‌خیزد. این نیاز از مطالبات میلیون‌ها جوان برای تامین آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، تامین اشتغال و آینده بهتر برای آن‌ها، از خواست نیمی از جمعیت کشور برای تامین حقوق برابر با نیمه دیگر، از مطالبات صنفی میلیون‌ها کارگر و زحمتکش برای تامین حداقل معاش، از خواست شریف و انسانی هزاران نویسنده، هنرمند، روزنامه‌نگار، اندیشه‌پرداز برای ایجاد فضای باز و آزاد و از مجموعه انسان‌هایی برمی‌خیزد که در این سرزمین زاده‌شده‌اند و می‌خواهند کشوری آزاد و آباد و شایسته زیستن داشته باشند.

ما بر این باوریم که اتحاد نیروهای جمهوری‌خواه و دمکرات برای پیشبرد تحول رادیکال امری است ضرور. بدون چنین اتحادی شانس نیروی تحول‌طلب برای سمت‌دهی تحولات سیاسی کشور بالا نیست و نیروهای پراکنده قادر نخواهند شد نقش موثر ایفا نمایند. اتحاد نیروها می‌تواند در اشکال متنوع تامین شود. جبهه جمهوریت و دمکراسی عالی‌ترین شکل اتحاد نیروهای جمهوری‌خواه و دمکرات است.

جمعیت دفاع از جبهه جمهوی و دموکراسی در ایران - بلژیک که صرفا با هدف مشارکت در کارزار ضرور برای نزدیک‌کردن جمهوری‌خواهان دموکرات به یکدیگر در راستای تشکیل جبهه جمهوری‌خواهان دموکرات ایران تشکیل شده بود، دور تازه‌ای از فعالیت خود را آغاز می‌کند و دست یاری به سوی هم‌قدمان خود دراز می‌کند. ما برآنیم که در ایفای این وظیفه حساس تاریخی هر یک از ما سهمی داریم و باید که سهم خود را ادا کنیم.

زمان تنگ است و نیاز بسیار. با امید فراوان به تحقق جبهه جمهوری‌خواهان دموکرات و آزادی‌خواه، تمام کوشش‌های خود را هماهنگ کنیم!

زنده‌باد جمهوری، زنده‌باد آزادی

جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و
دمکراسی در ایران - بلژیک نوامبر ۲۰۰۲

اطلاعیه دبیرخانه روابط بین‌المللی حزب سوسیالیست فرانسه

پارلمان ایران به دو لایحه قانون رای داد. یکی در مورد هویت بخشیدن به قدرت قانونی رئیس جمهور به منظور پیش‌بردن پرونده‌های اصلاح‌سازی و مدرنیزه کردن کشور و دیگری در راستای محدودکردن دخالت‌های نهادهای محافظه‌کار در زندگی سیاسی ایران. این نهادها بدون داشتن مشروعیت دمکراتیک، مانع اصلی جنبش اصلاحات و مردم‌سالاری در ایران می‌باشند.

نهادهای کنترل‌شده توسط مخالفین اصلاحات بویژه قوه قضائیه، موقعیت را غنیمت شمرده تا حملات شدید خود را علیه آزادی و حقوق شهروندان ایرانی، به راه اندازند. بعد از توقیف چندین روزنامه و تعطیل‌نمودن دو موسسه نظرسنجی، مسئولین آن‌ها به نام آقایان بهروز گرانمایه و عباس عبدی که از اعضای دفتر سیاسی حزب اصلاح‌طلب مشارکت هستند را زندانی نمودند، بعد از دستگیری آقای ناصر زرافشان وکیل دادگستری و اعدام فعالین کرد، حکم به مرگ آقای هاشم آغاجری نویسنده و متفکر سیاسی اصلاح‌طلب نه تنها نقض فاحش حقوق بشر و آزادی مردم ایران بلکه نیز اقدام تحریک‌آمیز علیه جوامع بین‌المللی و همه آن‌هایی که عمیقا به گسترش اعتراضیه به حقوق بشر و آزادی‌های دمکراتیک در ایران علاقمند هستند، می‌باشد.

حزب سوسیالیست فرانسه نقض فاحش این اصول در ایران را شدیدا محکوم می‌کند و یک بار دیگر حمایت خود را از نیروهای اصلاح‌طلب و دمکرات ایرانی اعلام می‌دارد. حزب سوسیالیت از اتحادیه اروپا می‌خواهد که در همه گفتگوهای خود با ایران، به اصول احترام به حقوق بشر توسط ایران را اکیدا تقاضا نماید.

پاریس ۸ نوامبر ۲۰۰۲

www.iran-archive.com

انترناسیونالیسم: یک خلاصه

نوشته: Perry Anderson
برگردان: رامون

برگرفته از: New Left Review, March- April 2000

بخش اول

مبداء ناسیونالیسم نوین به عنوان یک نیروی سکولار به قرن هژدهم میلادی باز می‌گردد. در آن زمان، با دو انقلاب بزرگ، اولین درک ایدئولوژیک از «ملت» آن‌گونه که ما آن‌را امروز می‌فهمیم متولد شد: شورش مستعمرات آمریکای شمالی علیه بریتانیا و سقوط استبداد در فرانسه. انقلاب‌های آمریکا و فرانسه، که در حقیقت مخترع ایده امروزی از «ملت» به عنوان یک مجموعه توده‌ای هستند، محصول کشورهایی بودند که در میان پیشرفته‌ترین جوامع زمان خود شناخته می‌شدند: ایدئولوژی آنها بیانگر گسستی کامل با جهان‌بینی‌هایی بود که الهام‌دهنده انقلابات قبلی اروپایی بودند - انقلابات هلند در قرن شانزده و انگلستان در قرن هفده که هر دو قیام‌هایی عمیقاً مذهبی و بیشتر در راه خدا تا برای مردم بودند. با وجود این، انقلاب‌های آمریکا و فرانسه در جهانی ماقبل انقلاب صنعتی روی دادند. جهانی که در آن سرمایه هنوز عمدتا سرمایه بازرگانی و کشاورزی بود. و به همین خاطر، تلاش نخبگان این دو انقلاب به سمت تهییج تولیدکنندگان مستقیم در شهر و روستا سوق داشت - یعنی توده‌های متشکل از پیشه‌وران و کشاورزان. هنوز، به عنوان یک واقعیت عمومی، آن فاصله اجتماعی میان صاحبان ابزار تولید و کارگران که با کارخانه‌های صنعتی به میان آمد وجود نداشت. یک مقوله واحد، میهن‌پرستی، همه را شامل می‌شد: هم طبقات فرادست و هم فرودستان. رادیکال‌ها در مبارزات آتی خود در فرانسه و آمریکا خود را «میهن‌پرست» می‌نامیدند، واژه‌ای که ملهم از تصاویر و افسانه‌های عهد آتن، اسپارتا و روم باستان بود.

گفتمان فلسفی این میهن‌پرستی نوین چه بود؟ فلسفه این انقلابات مشخصاً خردگرایی عصر روشنگری بود که نمایندگان برجسته آن چون روسو، کندرسه، پین و جفرسن عقل سلیم را در برابر سنت و «خواست جمعی آگاهانه» را علیه لاشه مرده رسوم قرار می‌دادند. در نتیجه تعریف غالب از «ملت» در این دوران اساساً سیاسی بود - یعنی «ملت» آرمان آینده بود و نه میراث گذشته. «ملت» چیزی بود که شهروندان آزاد در صدد ساختن آن بودند: ملت، بدون شهروندان، همچون حقیقتی ابدی، وجود نداشت بلکه می‌بایست بمانند جامعه نوینی پدیدار گردد. جامعه‌ای مبتنی بر حقوق «طبیعی» و نه امتیازات و محدودیت‌های «مصنوعی»، جامعه‌ای که در آن آزادی به صورت شرکت مدنی فعالانه در زندگی اجتماعی شناخته می‌شود.

از زاویه نگاه امروزی، یکی از جالب‌ترین جنبه‌های این «میهن‌پرستی» روشنگرانه، عمومیت آن بود. مشخصاً، این «میهن‌پرستی» فرض را بر یک هماهنگی پایه‌ای میان منافع ملل متمدن می‌گذاشت (البته مردم غیر متمدن داستان دیگری بودند!)، که همه، بالقوه، در نبرد مشترک علیه استبداد و خرافات متحدند. نماد این خوشبینی خردگرایانه بحث کانت (برای صلح دایمی) بود که دلیل عمده جنگ را رقابت میان شاهان می‌دانست و مدعی بود که وقتی جاه‌طلبی سلطنتی پایان یابد، وقتی قوانین جمهوری گسترش یابد، مردم اروپا دیگر دلیلی برای جنگ با یکدیگر نخواهند داشت. پس در این دوره آرمان‌های میهن‌پرستی و جهان‌گرایی در کنار یکدیگر بودند و از جهت ارزشی تضادی میانشان نبود - و نه تنها از جهت ارزشی، بلکه همچنین در زندگی و عمل. کافیست به نقش لافایت در جنگ استقلال آمریکای شمالی و انقلاب فرانسه بنگریم. یا به توماس پین در فیلادلفیا و پاریس؛ به‌عنوان اعلامیه‌نویس برای سیزده مستعمره در آمریکا و نماینده مردم در انجمن ملی فرانسه.

همچنین در آمریکای جنوبی، در ناحیه‌ای که بیش از همه تحت تاثیر ناآرامی‌های آمریکای شمالی و فرانسه قرار داشت، آزادی‌خواهان جنگ‌های استقلال در مستعمرات اسپانیا در آمریکا - بولیوار، سوکره، سن مارتین - برای آزادی تمام آمریکای جنوبی، و نه فقط نواحی بومی خود، می‌جنگیدند.

بخش دوم

فاز مبارزات آمریکای اسپانیولی زبان تا دهه سوم قرن نوزدهم به درازا کشید. تا آن زمان، در خود اروپا، آرمان‌های میهن‌پرستی و جهان‌گرایی (که بر چسب عصر روشنگری بر خود داشت) به خاطر توسعه‌طلبی نظامی ناپلئون به فساد کشیده شده و از نفس افتاده بود. در اروپا، مبارزه علیه امپراطوری اول، انواع ضدانقلابی هر یک از این دو ایده‌آل را به وجود آورد: مقاومت ملی در برابر تجاوز فرانسه در اسپانیا، آلمان و روسیه که همگی رنگ مذهبی یا محافظه کارانه داشتند و همچنین کنسرت بین‌المللی حکومت‌های پادشاهی اروپا. اینها اولین نمونه‌ها از زیر مجموعه‌هایی هستند که مضمون اصلی دوره‌های زمانی مورد بررسی ما را زیر سئوال می‌برند.

اما جهان، آنگونه که در کنگره وین بازسازی و توسط «اتحاد مقدس» اداره شد، همچنان تابع اصول قدیمی بود. ولی بزودی در برابر «نظام کهن» که بر پایه حقانیت سلطنت و باور مذهبی استوار بود پدیده جدیدی شکل گرفت - چیزی که برای اولین بار می‌توان نام «ناسیونالیسم» بر آن نهاد؛ مفهومی مستثنی از «میهن‌پرستی» - هر چند این تفکیک ممکن است نسابگاه باشد ولی آگاهانه است(۴). این ناسیونالیسم بیان آرزوهای طبقات متمکن برای تشکیل دولت خویش در دنیایی که هر چه بیشتر تحت تأثیر انقلاب صنعتی قرار می‌گرفت بود. اما این طبقات خود را در مناطق کمتر پیشرفته نسبت به مرکزیت صنعت یعنی بریتانیا و حواشی آن می‌یافتند. اینها طبقاتی بودند که اصرار به الگوبرداری از (یعنی هتازشدن با) دولت‌های پیشتاز صنعتی آن زمان داشتند. در نتیجه، چشم توفان این ناسیونالیسم در بلژیک، آلمان، ایتالیا، لهستان و مجارستان بود. شعارهایش از رمانتیسیم اروپایی نشأت می‌گرفت و شعرا و نویسندگان از جمله سخن‌گویان مهم آن بودند. معمولاً این سخن‌گویان، در حرکتی روشنفکرانه که کاملاً خلاف جهت میهن‌پرستی خردگرانه پیشتر بود، کیشی از گذشته کهن یا پیشامدرن سرزمین خویش به وجود آوردند. برای ناسیونالیسم رمانتیک، تعریف اساسی «ملت» دیگر نه سیاسی بلکه فرهنگی بود، و معیارش زبان - زبان بمثابه گنجینه نوشتاری تجربه گذشتگان.

پیامبر توجیه گر این مشخصه فرهنگی «یوهان گتفرید هردر» بود. اما با وجود این‌که ناسیونالیسم رمانتیک، که از دهه سوم تا هفتم قرن نوزدهم در اروپا شکوفا شد، بسیاری از مشخصه‌های «میهن‌پرستی» پیش از خود را وارونه کرد، در عین حال پیش‌فرض‌های مهمی از آن را حفظ نمود. در ستایش از فرهنگ آلمان، «هردر» -که خود از بالتیک بود - فرهنگ همسایگان اسلاو را کوچک نمی‌کرد، اما، برعکس، از آن به عنوان میراثی متمایز که بجای خود ارزشمند است یاد می‌برد. دیدگاه ناسیونالیسم رمانتیک دیگر جهان‌گرا نبود، اما با این‌گونه ارزش‌نهادن بر تنوع فرهنگی، این ناسیونالیسم بطور ضمنی از نوعی آرمان جهانی اما تقسیم‌بندی شده حمایت می‌کرد. از جهت سیاسی، اگرچه اولین موفقیت‌هایش را باید انقلابات یونان و بلژیک دانست؛ بزرگ‌ترین تبلورش «بهار ملت‌ها» در ۱۸۴۸ بود. زنجیره ناآرامی‌های انقلابی، که در آن سال اروپا را منقلب کرد، با سنگرهای خیابانی از پاریس تا وین، از برلین تا رم، از میلان تا بوداپست، خروش ملی را با تب بین‌المللی بهم آمیخت. اگر در ایتالیا، آلمان و مجارستان مبارزه برای وحدت ملی یا استقلال بود، سال ۱۸۴۸ در عین حال سال شکست انقلابات لیبرالی و آغاز مبارزات انقلابی برای سوسیالیسم، که در مانیفست کمونیست اعلام شد، نیز بود.

این تلاقی را نباید تصادفی انگاشت. چراکه فرم انترناسیونالیسمی که با ناسیونالیسم رمانتیک هماهنگ بود می‌رفت تا جایگاه سمبولیک خود را در اولین «انترناسیونال کارگران» پیدا کند. اگر بپرسیم که پایگاه اجتماعی این انترناسیونالیسم - و موج شورش‌های مردمی شهری در سال ۱۸۴۸ - چه بود پاسخ روشن است. این پایگاه در میان کارگران صنعتی نبود بلکه عمدتاً در میان پیشه‌وران پیش‌صنعتی قرار داشت، طبقه‌ای که صاحبان وسایل تولید (ابزار کار و مهارت) خود بود، سواد خواندن و نوشتن داشت و عمدتاً در مراکز شهرهای بزرگ زندگی می‌کرد. ویژگی مهم دیگر این طبقه تحرک جغرافیایی آن بود، تحرکی که شاید بهترین سمبل آن سفرهای کارآموزان جوان در داخل و خارج از کشورهای خود در این دوران باشد.

در سال ۱۸۴۸ قریب سی‌هزار پیشه‌ور آلمانی در پاریس زندگی می‌کردند - هاینریش هاینه می‌گفت در گوشه هر خیابان پاریس صدای زبان آلمانی را می‌شنوید؛ در لندن، مارکس و انگلس مانیفست خود را برای پیشه‌وران آلمانی ساکن انگلستان می‌نوشتند، برلین گروه‌های پراکنده پیشه‌وران لهستانی و سویسی را در خود جا می‌داد، وین مهاجرین چک و ایتالیایی داشت. مارکس در جلسه بنیانگذاری انترناسیونال اول میان یک نجار و یک کفاش نشسته بود. به بیان دیگر، این طبقه از تلفیق دو پروسه متناقض شکل گرفته بود: یکی تثبیت اجتماعی (همراه با اعتماد به‌نفس فرهنگی و بلوغ سیاسی) و دیگری تحرک منطقه‌ای (همراه با امکان تجربه مستقیم زندگی در خارج و حس همبستگی میان ملت‌ها). این پیکربندی بود که امکان گذار از مبارزه ناسیونالیستی به انترناسیونالیستی و از مبارزه بین‌المللی به اجتماعی را در سنگرهای ۱۸۴۸ فراهم ساخت.

شخصیت نمونه آن ژوزپه گاریبالدی بود که پدرش ماهیگیری خرده‌پا بود و خودش زندگی را با ملوانی آغاز کرد. او در کشتی که تبعیدیان فرانسوی را به دریای سیاه می‌برد، تحت تأثیر گروهی تبعیدی سن سیمونی، برای اولین بار سیاسی شد و به آرمان‌های انترناسیونالیستی باور آورد(۵). گاریبالدی به قهرمان بزرگ سیاسی و نظامی جمهوری روم ۱۸۴۸ تبدیل گشت و سمبل سخی‌ترین جنبه ناسیونالیسم جنبش اتحاد ایتالیا شد. پس از شکست جمهوری برای یک دهه به عنوان سرباز برای اهداف مترقی در آمریکای لاتین، در برزیل و اروگوئه، جنگید قبل از آنکه در رهبری نیروهایی که حکومت بوربون‌ها را شکست داد قرار گیرد و ایتالیای یکپارچه را به‌وجود آورد. ولی این پایان سرگذشت او نیست. در دهه شصت آبراهام لینکلن از او دعوت کرد که یک پست فرماندهی را در ارتش شمال در جنگ داخلی آمریکا بر عهده گیرد؛ پیشنهادی که او رد کرد چراکه به درستی نسبت به موضع لینکلن در مورد برده‌داری شک داشت. از سوی دیگر مقام ژنرالی در فرانسه را در مقاومت جمهوری سوم علیه ارتش‌های آلمان در جنگ ۱۸۷۱ پذیرفت و از سوی سه شهر در فرانسه برای نمایندگی در انجمن ملی انتخاب شد. گاریبالدی پس از کمون پاریس در میان ناباوری و خشم «ماتزینی» علناً به انترناسیونال اول پیوست. در چهره تاریخی گاریبالدی، ما شاهد بهترین ارزش‌های پیشه‌وران اروپا هستیم، که در آن انگیزه‌های ملی و بین‌المللی بدون تنش در کنار هم می‌زیستند.

بخش سوم

از دهه شصت قرن نوزدهم به بعد، پشتیبانی طبقات دارا (یا در مواردی چون پیدمانت، استاده) از ناسیونالیسم رمانتیک رو به افول نهاد. در این دوره زمین‌داران و بازرگانان اروپایی به تکمیل مراحل پایانی انقلابات بورژوایی اما از بالا و با نظامی‌گری و کنترل شدید سیاسی، که وجه ممیزه اتحاد آلمان توسط بیسمارک بود، پرداختند. از این دوران است که ویژگیهای ناسیونالیسم اروپایی به ناگهان دگرگون می‌شود. حال، برای اولین بار، تعصب ناب (شوونیسم)، که برای مدت‌ها در پندار اجتماعی دوران جنینی خود را می‌گذراند، دیالوگ فراگیر و جو حاکم در جوامع عمده صنعتی می‌گردد؛ جوامعی چون بریتانیا، ایالات متحده، فرانسه، آلمان و ایتالیا. این عصر سیاستمدارانی چون چمبرلن، فری، بولو، مک‌کینلی و کریسپی است. سرمایه در این کشورها بطور روزافزون در بنگاه‌های بزرگ اقتصادی متمرکز می‌شود که در جهت مونوپولی بازارهای داخلی و ترغیب جهان‌گشایی برای استعمار می‌کوشیدند. شوینیسمی که همراه و توجیه گر این سیطره‌طلبی بود عمدتاً واژه‌گان خود را از داروینیسم اجتماعی می‌گرفت. دیالوگ روشنفکرانه این شوینیسم اساساً پوزیتیویست بود و تعریف آن از «ملت» بیشتر و بیشتر قومی - یعنی مخلوطی از عناصر جسمی و فرهنگی - و آشکارا در قیاس با گذشته وزن ایده آلیستی آن کمتر بود. با اعلام این‌که روابط میان ملت‌ها بر اساس «بقای قوی‌تر» است، این «ناسیونالیسم ابرقدرت‌ها»، که بازتاب نه چندان کمی حتی در خارج از مرکز سیستم هم داشت (مانند پورفیریو در مکزیک و روکا در آرژانتین)، برای اولین بار موعظه خصومت مستقیم با دیگر ملت‌ها یا خلق‌ها را سر داد. شوونیسم این دوران، که تا جنگ اول جهانی دوام یافت، گفتمان امپریالیستی برتری طلبانه بود(۶) و وظیفه‌اش دوگانه. از یک سو، هدف آماده‌ساختن مردم هر کشور برای رقابت شدت یابنده میان قدرت‌های امپریالیستی آن دوران و وظایف جهانگشایی استعماری بود. از سوی دیگر، وظیفه آن استحاله توده‌ها در چهارچوب سیاسی نظم سرمایه‌داری، آنهم در زمانی که حق رأی به بخش‌هایی از طبقه کارگر گسترش می‌یافت. شوونیسم حاکم در جهت خنثی‌کردن خطر این افزایش حق رأی کار می‌کرد و تلاش می‌نمود که تنش‌های اجتماعی را از شکل طبقاتی به خصومت ملی بدل کند. تصادفی نبود که طراحان رفرم در ساختار انتخابات در این دوره غالباً مروجان میهن پرستی افراطی بودند - دزرایلی در انگلیس، بیسمارک در آلمان، جیولتی در ایتالیا.

از سوی دیگر، نماینده اصلی انترناسیونالیسم، در این فاز زمانی، انترناسیونال دوم متشکل از احزاب سوسیالیست بود(۷). این اولین بار است که ما شاهد فرمی از انترناسیونالیسم هستیم که در تضاد مستقیم با ناسیونالیسم غالب است؛ نه چون گذشته مکمل ناسیونالیسم، بلکه قطب مقابل آن. دورنمای این انترناسیونالیسم، در قیاس با نمونه‌های قبلی، بسیار با شکوه‌تراست؛ احزاب بیشتر، اعضای بیشتر، کارگران صنعتی بیشتر. اما ظاهر گول‌زننده بود. در حقیقت، دگرگونی در پایگاه اجتماعی این مجموعه جدید بر قدرت آن، به عنوان یک انترناسیونال، نمی‌افزود. چرا که، برخلاف پیشه‌وران میانه قرن، ویژگی‌های پرولتاریای صنعتی نوین برای مقاومت در برابر دکترین دولتی مساعد نبود. اکثریت این کارگران جدید در کارخانه‌ها و معادن حواشی شهرها یا در روستاها و دور از مراکز سیاسی کشورهای خود کار و زندگی می‌کردند؛ کارگران صاحب ابزار تولید خود نبودند و آن درجه از فرهنگ و سنت مقاومت اسلاف پیشه‌ور خود را نداشتند. بطور ساده، موقعیت کارگران در نقطه مقابل وضعیت پیشینیانشان بود: ترکیبی از عدم تحرک جغرافیایی و جا نیافتادگی اجتماعی. در نتیجه امپریالیسم - با ادعاهای خیالیش در باره ملت به عنوان ابرقدرت - چنان بطور ریشه‌ای و گسترده درمیان بخش بزرگی از این طبقه خریدار یافت که مارکس و یا سوسیالیست‌های نسل پیش از او حتی تصورش را هم نمی‌کردند.

نتیجه این نفوذ سرنوشت‌ساز مخلوطی از پاسیفیسم عمومی و اشتیاق برای جنگ در سال ۱۹۱۴ بود. وقتی که درگیری‌ها آغاز شد، احزاب سوسیالیست اروپا، بجز حزب سوسیالیست ایتالیا، با خیانت به ابتدایی‌ترین تعهدات خود، به جنگ رأی دادند. ریشه تاریخی این شتاب به سوی کشتار را نباید در تصمیمات چند رهبر حزبی، هر چند این تصمیمات ننگ‌آور بودند، جستجو کرد؛ ریشه در بافت اجتماعی پرولتاریای نوپای عصر بود.

بخش چهارم

اگرآغاز جنگ جهانی اول میان امپریالیست‌ها به ادعاهای انترناسیونال دوم خاتمه داد، با پایان جنگ، دیگر بار، شاهد شکل‌گیری انواع جدیدی از ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم هستیم. درمیان رکود اقتصادی و بحران‌های بی‌سابقه، سرمایه به سوی اشکال پیشرفته‌تری از تمرکز گام برداشت، اما این بار نه بر زمینه تجارت آزاد و توسعه دراز مدت بلکه در چهارچوب رکود، سیاست درهای بسته و خودکفایی. در این مقطع، محدوده جغرافیایی که نوع غالب ناسیونالیسم را به وجود آورد در کشورهای مغلوب در جنگ قرار داشت - قدرت‌های شکست خورده و مأیوس آلمان، ایتالیا، اتریش، مجارستان و ژاپن. اینجا نیروی برآینده فاشیسم بود. گفتمان فاشیسم با الهام از دیدگاه خردستیزانه مدرن - سرل و جنتیله در ایتالیا، نیچه در آلمان و دکترین «کوکوتای» در ژاپن - در نهایت ملت را یک مجموعه بیولوژیک تعریف کرد: یعنی ملت بر اساس نژاد. با این تعریف تقلیل ماید ایده‌آلی «ملت» به گونه‌ای خشن کامل می‌شود. فاشیسم، به این ترتیب، شوونیسم امپریالیستی به توان دو بود که فناتیسم ارتجاعی بی‌سابقه‌ای را به راه انداخت. بار دیگر، وظیفه فاشیسم دوگانه بود. هدف اول بسیج طبقات فرودست علیه سرمایه‌داران کشورهای پیروز در جنگ اول جهانی برای دور دوم رقابت امپریالیستی بود؛ و البته این رقابت قرار بود که به پیروزی شکست خورده گان جنگ قبلی بی‌انجامد. از این زاویه، ترجیع‌بند ایدئولوژیک فاشیسم غرامت و انتقام بود. همزمان، هدف دیگر ایجاد مکانیسمی شارژ شده برای کنترل توده‌ها در کشورهایی بود که در آنان دموکراسی پارلمانی دچار بحرانی غیرقابل بازگشت گردیده بود و بخش بزرگی از طبقه کارگر را به سوی سوسیالیسم انقلابی سوق می‌داد. این اهداف رابطه تنگاتنگی با یکدیگر داشتند، چراکه شکست در جنگ بود که ثبات دموکراسی سرمایه‌داری را به زیر سئوال برده بود و توسل به سرکوب ضدانقلابی را ضروری کرده بود و در عین حال تلاش دو چندان برای زمینه‌سازی دور دوم رقابت قاره‌ای را نیز الزامی ساخته بود. این پروژه نزدیک بود که موفق شود. در پایان سال ۱۹۴۱ تمام اروپا از دریای مانش تا بالتیک تحت نظم فاشیستی یکپارچه شده بود، در حالی که، در خاور دور، ژاپن منطقه‌ای حتی بزرگتر را زیر سلطه داشت. تازه جذابیت فاشیسم به این سرزمین‌ها محدود نبود: در آمریکای لاتین، سه آزمون بزرگ سیاسی آن زمان - «حکومت نوین» در برزیل، رشد پرونیسم در آرژانتین، جنبش ام. ان. آر در بولیوی - همه به میدان جاذبه فاشیسم کشیده شدند(۸).

اگر شوونیسم تحت تأثیر سرمایه با رادیکالیزه شدن به فاشیسم انجامید، سرمایه باعث رشد رادیکالیسم، در جهت معکوس، در انترناسیونالیسم کارگری نیز گردید. تنها در یک کشور از سقوط اخلاقی جنبش کارگری اروپا جلوگیری شده بود. در سال ۱۹۱۷، کارگران و سربازان تحت رهبری بلشویک‌ها اولین انقلاب سوسیالیستی را به فرجام رساندند. رژیمی که از این قیام به وجود آمد اولین حکومت در تاریخ بود که نامش به هیچ ملتی یا سرزمینی اشاره نداشت - فقط اتحاد جمهوری‌های شورایی سوسیالیستی بدون پسوند یا پیشوند نام مکانی یا مردمی. هدف بنیان‌گذاران رژیم بی‌هیچ قید و شرطی انترناسیونالیست بود. کمی بعد، رهبران بلشویک برای هماهنگی احزاب کمونیستی، که تحت تأثیر انقلاب روسیه مانند قارچ در چهارگوشه جهان سر از زمین در آوردند، انترناسیونالیسم سوم را به وجود آوردند(۹). تفاوت این انترناسیونال با انترناسیونال دوم دراماتیک بود. در اروپا، احزاب کمیترن در رد هر گونه ناسیونالیسم محلی انضباطی آهنین داشتند و ظرفیت بالایی در مقاومت در برابر فشار طبقات حاکم در کشورهای خود نشان دادند، ظرفیتی که ناشی از تجربه دهشتناک یک نسل از فعالان کارگری طی جنگ جهانی اول بود.

در شوروی، اما، پیروزی استالین در کمیته مرکزی حزب کمونیست، که با قول ساختن «سوسیالیسم در یک کشور» تحقق یافت، تبلور نوعی از ناسیونالیسم مختص حکومت مطلقه‌ای بود که به سرعت شکل می‌گرفت. در مدت کوتاهی فعالیت‌های کمینترن تابع منافع دولت شوراها گشت؛ البته آن‌گونه که استالین این منافع را تعبیر می‌کرد. نتیجه پدیده‌ای شگفت بود که معادلش چه قبل و چه بعدها دیده نشده، انترناسیونالیسمی هم پر محتوی هم کریه که وفاداری به کشور خود را رد می‌کرد و همزمان وفاداری نامحدود به کشوری دیگر از خود نشان می‌داد. حماسه‌اش بریگاد بین‌المللی در جنگ داخلی اسپانیا بود که اعضایش از تمام اروپا و آمریکا می‌آمدند که البته توسط فرستادگان کمینترن (کسانی چون کودوویلا، تولیاتی؛ گرو، ویدالی) تحت نظر بودند. با مخلوطی از قهرمانی و کلبی منشی، ایثار و ترور؛ این انترناسیونالیسمی به کمال رسیده و در عین حال منحرف بود.

آزمون سرنوشت‌ساز انترناسیونال سوم فرارسیدن جنگ جهانی دوم بود. در این مقطع احزاب کمونیست فرانسه، بریتانیا، بلژیک، هلند و نروژ - تمام کشورهایی که آلمان نازی به آنان حمله کرده بود - حاضر به پشتیبانی از دولت‌های خود نشدند، چراکه جنگ را نبردی دوباره میان امپریالیست‌ها می‌دیدند که ربطی به توده‌های مردم نداشت. کمتر موضع‌گیری می‌توانست تا این اندازه نامحبوب و از جهت سیاسی نادرست باشد، چراکه دفاع از دموکراسی‌های پارلمانی در برابر فاشیسم به‌سود طبقه کارگر بود. این موضع‌گیری تفاوت عظیم میان انترناسیونال دوم و سوم را نیز آشکارا به نمایش گزارد. دو سال بعد هیتلر اتحاد شوروی را اشغال کرد. بلافاصله احزاب کمونیست وارد نبرد علیه نازیسم شدند و بزودی نقش فعالی در رهبری جنبش مقاومت مردمی علیه اشغالگران آلمانی بازی کردند، همان‌گونه که رفقای کره‌ای و چینی آن‌ها پیشاپیش علیه سیطره‌طلبی ژاپن می‌جنگیدند. در شرایط جدید کمونیست‌ها دیگر تضادی میان وظیفه بین‌المللی خود در دفاع از میهن سوسیالیستی و وظیفه ملی‌شان در نبرد مسلحانه علیه ورماخت (ارتش آلمان هیتلری) نمی‌دیدند - هر دوی اینها بخشی از یک تکلیف بود، و هر دو را بطور مؤثر به انجام رسانیدند. در بحبوحه نبرد، استالین بناگاه انحلال انترناسیونال سوم را اعلام داشت. دلیل رسمی بی‌موردشدن این ساختار بود، اما، دلیل واقعی تلاش استالین برای خشنود نگاه داشتن متحدان خود یعنی آمریکا و بریتانیا بود. با این عمل یک دوره تاریخی به پایان رسید. شکست فاشیسم و پایان جنگ سرآغاز دگرگونی‌های رادیکال هم در ناسیونالیسم و هم در انترناسیونالیسم بود، دگرسازی‌هایی که دیگر محدود به اروپا نمی‌شد و به تمام دنیا گسترش یافت.

زیرنویس:

۱) بدیع‌ترین و قوی‌ترین استثناء مقاله «تام نیرن» بنام «بررسی انتقادی انترناسیونالیسم» در کتاب «چهره‌های ناسیونالیسم» است که در آن به جایگاه انترناسیونالیسم درتاریخ سوسیالیسم می‌پردازد، لندن ۱۹۹۷، صفحات ۲۵ تا ۴۵.

۲) او پیش از جنگ اول جهانی از سوی چک‌های متعصب به نیهیلیسم ملی متهم شد. پس از ۱۹۱۴ دیدگاه‌هایش تغییر کرد

۳) «مدرنیسم منحصر به فرد»، لندن ۲۰۰۲، در آینده چاپ خواهد شد.

۴) در فرانسه، لامارتین از میانه دهه سی در قرن نوزدهم می‌توانست از «ناسیونالیسم» سخن بگوید - پژواک‌های آن دهه‌ای بعدتر در انگلستان شنیده می‌شد - اما استفاده عمومی از این واژه از نیمه دوم قرن مرسوم می‌شود.

۵) دریا، عامل عمده در درگیری‌های اولیه ناسیونالیستی در زمان «دریک»، «ون ترومپ»، «دوگی-تروین»، از قرن نوزدهم بانی یک انترناسیونال دریایی شده بود؛ جهانی خود ویژه که مردمش ناخدایان و ملوانان رادیکال بودند.

۶) البته این موجب گالوانیزه‌شدن جنبش‌های ملی علیه خود شد که یکی از مهم‌ترین زیر مجموعه‌های دوران میان کمون پاریس تا جنگ اول جهانی بود: شورش ال - اورابی در مصر، کمیته اتحاد و توسعه در ترکیه، انقلاب مشروطیت در ایران، بوکسرها در چین و کاتیپونان در فیلیپین.

۷) از جهاتی آنارشیسم نوعی رادیکالتر از انترناسیونالیسم را در جنبش کارگری این دوران ارائه می‌داد، اما همیشه از زاویه جامعه شناسی ضعیف بود. در سوی دیگر سنگرها، کلیسای کاتولیک مذهبیون را به مقاومت در برابر ناسیونالیسم سکولار و سوسیالیسم فرا می‌خواند، این بسیج روحانیون در زمان به دمکرات-مسیحیت تبدیل شد. اما درآنزمان به عنوان یک نیروی اجتماعی حاشیه‌نشین بود.

۸) نمونه‌های آسیایی این کشش شامل فالانژها در لبنان، میدان طلایی در عراق، آر-اس-اس در هندوستان، لباس آبی‌ها در چین بودند. در آفریقا «برودرباند» از نمایندگان فاشیسم بودند.

۹) در برابر نسخه لنین از انترناسیونالیسم، البته، باید از تعبیر پرزیدنت ویلسون نام برد که دوام نیاورد.

ادامه دارد

www.iran-archive.com

مانیفست جمهوری‌خواهی

اکبر گنجی

بخش چهارم

فصل سوم

مسائل، مشکلات و بحران‌ها

از طریق «تحلیل رفتاری»، می‌توان به مشکلات و بحران‌های کشور پی برد. رفتارهای فردی و جمعی مشاهده‌پذیر، مسائل اساسی‌ای چون مشارکت سیاسی و ظرفیت بالای خشونت در جامعه را برجسته خواهد کرد. چرا کنشگران اینگونه رفتار می‌کنند؟ علل و دلائل رفتار فردی و جمعی ما کدام است؟ نارضایتی و بی‌ثباتی محصول چه شرایطی است؟

۳ – بذل توجه به برخی از دستاوردهای علوم اجتماعی در تحلیل وضعیتی که در آن به سر می‌بریم، می‌تواند در فهم بحران و راههای خروج از آن، ما را یاری نماید. هر گونه مدلی برای خروج از بن‌بست بدون آنکه راه حلی برای مسائل زیر نشان دهد، راه به جایی نمی‌برد:

۳ – ۱ – فساد سیاسی زمانی روی می‌دهد که یک کارگزار قانون را به نفع خودش با قربانی‌کردن منافع اجتماعی حاصله از یک اصل حقوقی نقض می‌کند. به تعبیر دیگر، سوء استفاده از قدرت عمومی به نفع منافع خصوصی، فساد سیاسی نام دارد. ارتشاء، حامی‌پروری و رانت‌جویی سه مصداق مهم فساد سیاسی‌اند. حامی پروری نوعی از فساد است که به نصب غیر قابل توجیه دوستان یا خویشاوندان به مناصب دولتی یا نشان‌دادن رفتار تبعیض‌آمیز نسبت به آنها اشاره دارد. مریدپروری (clientelism) نوعی نظم اجتماعی مبتنی بر روابط میان یک حامی (parton) و افراد مرتبط با وی که تاکید آن بخصوص در حوزه سیاسی بر بهره‌مندی آزمندانه اعضا از این روابط و امکانات و نزد جمعی است که با یکدیگر ارتباط برقرار کرده‌اند. وقتی حامی یک پست دولتی دارد و یا از کسانی که دارای مشاغل دولتی هستند منافعی دریافت می‌کند، حمایت و فساد بر هم منطبق می‌شوند. رانت وقتی پدید می‌آید که در قانون‌گذاری، سیاست‌گذاری، اتخاذ تصمیمات اجرایی یا اجرای قوانین و سیاست‌های موجود امتیاز ویژه‌ای برای گروهی خاص در نظر گرفته شود. وقتی این گونه امتیازها از طریق فشار و چانه‌زنی گروه‌های ذی‌نفع با قانون‌گذاران و حاکمان بدست آید، رانت‌جویی محقق می‌شود. بنابراین، سهمیه‌بندی‌ها، نرخ‌گذاری‌های ترجیحی، معافیت‌ها، مجوزها و حتی بسیاری از ممنوعیت‌ها می‌تواند معطوف به منافع گروه‌های ذی‌نفع باشد. وقتی فرایند چانه‌زنی برای کسب سهم بیشتر از کیک اجتماع، فراگیر می‌شود، اقتصاد و جامعه رانتی پدید می‌آید. اقدامات رانت‌جویانه معمولا رقابت آزاد واحدهای اقتصادی و سازوکار بازار را مختل می‌کند و منفعت عمومی را کاهش می‌دهد. سیاست‌های رانت‌طلبی نه تنها کارایی اقتصادی ندارند و زیان مصرف‌کنندگان را در پی می‌آورند، بلکه به بدبینی عمومی، صدمه‌زدن به مشروعیت دولت، عدم پذیرش نابرابری‌های درآمدی و سرانجام رفتار ضد اجتماعی منجر می‌شوند.

وقتی ارتشاء، حامی‌پروری، رانت‌جویی و سوءمدیریت در بافت رژیمی تنیده شد، حمایت مردم از رژیم زوال می‌یابد. رشد مستمر فساد، حامی‌پروری و ناکارآمدی، پایه‌های مشروعیت سیاسی را اندک اندک تضعیف می‌کنند.

در دهه ۱۹۶۰ برخی تحلیل‌گران، چون هانتینگتون، در چارچوب نظریه نوسازی، فساد را دارای کار ویژه مثبت در کشورهای در حال توسعه تلقی می‌کردند. آنها مدعی بودند که فساد در کشورهای در حال توسعه می‌تواند انگیزه سرمایه گذاری بوجود آورده، کارآمدی را تشویق کرده و به دورزدن تاخیرها و تشریفات اداری در دیوانسالاری یاری برساند. فساد مانند روغنی دانسته می‌شد که با ایجاد انگیزه پنهانی که جایگزین بی‌کفایتی رویه‌های رسمی اداری می‌شود به تقویت همگرایی اجتماعی و نیز توسعه اقتصادی یاری می‌رساند. در پایان قرن بیستم هم مانوئل کاستلز بر این نکته تاکید می‌نهد که فساد یکی از اجزای چهار ببر شرق آسیا (کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ) بوده است. ولی آن دولتها بسیار کارآمد و توسعه گرا بودند. به نظر کاستلز «از نظر کارکردی، فساد تنها وقتی مانعی بر سر راه کارایی است که دستگاه اداری را از اجرای وظایفی که بر عهده دارد باز بدارد. و تنها در صورتی مانعی در برابر مشروعیت به شمار می‌آید که دولتی دمکراتیک بر مسند امور باشد و در برابر جامعه‌ای مدنی که انتظار دارد منافع عمومی بر منافع خصوصی مقدم شمرده شود، پاسخگو باشد». با این همه فساد از چندین مسیر، رشد اقتصادی را کند می‌سازد:

الف – چون به صورت نوعی مالیات یا هزینه سربار عمل می‌کند و موجب افزایش هزینه مبادله (transaction cost) یا همان هزینه‌های غیرقابل پیش‌بینی می‌شود، سطح سرمایه گذاری را کاهش می‌دهد.

ب – به تخصیص ناکارآمد منابع و استعدادها می‌انجامد. چراکه پرداختها به افراد نه بر اساس کارآیی و ارزش افزوده آنها که براساس قدرت چانه‌زنی آنها خواهد بود.

ج – منابع مالی بین‌المللی را از پروژه‌های کمک‌رسانی در کشورهای جهان سوم دور می‌سازد.

د – درآمدهای مالیاتی حکومت را کاهش می‌دهد که عواقب وخیمی برای بودجه به همراه دارد.

ه – کیفیت خدمات زیربنایی و عمومی را تضعیف می‌کند.

و – ترکیب هزینه‌های دولتی را برهم می‌زند.

گزارش سازمان ملل از نقش دولت‌ها در توسعه اقتصادی در قرن بیستم نشان می‌دهد که حضور و مداخله گسترده دولت‌ها در اقتصادهای قرن بیستم الزاما به نتایج مطلوبتری، در مقایسه با عدم مداخله، نینجامیده است. رویکرد عمومی اقتصاددانان – به ویژه اقتصاددانان نهادگرا، طرفداران راست جدید و اقتصاددانان کلاسیک جدید – در دو دهه اخیر این است که قلمرو دولت باید تا حداقل ممکن کوچک شود و تا آنجا که ممکن است مکانیسم‌های بازار باید جایگزین نظارت اداری شوند تا فساد تا حد ممکن کاهش یابد. دولت حداکثری به فساد حداکثری منتهی می‌شود و دولت حداقلی، فساد دولتی را به حداقل می‌رساند.

فساد سیاسی گسترده امری است که نه تنها مخالفان، بلکه مسئولان بلندپایه نظام نیز وجود آن را تائید می‌کنند. هر از گاهی برخی از موارد کوچک فساد، بر اثر نزاع‌های جناحی به عرصه عمومی می‌کشد. اما مساله فساد، ریشه‌ای و عمیق‌تر از آن است که در مطبوعات مطرح می‌شود. ایران در میان ۶۷ کشور جهان از نظر میزان انواع فساد و کارایی در جایگاه شصت و پنجم قرار دارد. مطابق جدول زیر، عدد ۱۰ نمایشگر حداقل فساد و حداکثر کارایی و عدد صفر نمایانگر حداکثر فساد و حداقل کارآیی است.

هر رویکردی برای خروج از بن‌بست، باید تکلیف خود را با فساد سیاسی روشن کند و نشان دهد که چگونه و با چه روشهایی می‌خواهد این مرض سرطانی را درمان نماید. اقتصاد دولتی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی و دولت حداکثری، حل این مشکل را امکان‌ناپذیر می‌سازد. رویکرد مشروطه‌خواهی چه راه حلی برای این مسئله دارد؟

در عین حال به گمان برخی، خودکامگی، ام‌الفساد است و مرداب استبداد، جز فساد و دیگر رذایل چیزی در انبان ندارد. لذا باید ریشه فساد، یعنی خودکامگی را زد تا علفهای هرزش نیز به همراهش نابود شوند.

۳ – ۲ – شکاف نسلی: به مجموعه‌ای از انسانها که در ابژه‌ها یا نمادهای نسلی با یکدیگر سهیم شده‌اند، نسل گفته می‌شود. ابژه‌های نسلی، پدیده‌هایی هستند که برای ایجاد حس هویت نسلی به کار گرفته می‌شوند و حکم چارچوب شکل‌دهنده نسل خاصی را دارند. تقریبا هر بیست تا بیست و پنج سال نسلی جدید ظهور می‌کند که از فرهنگ، ارزشها، پسندها، علائق هنری، دیدگاه‌های سیاسی و قهرمان‌های اجتماعی، تعریفی جدید ارائه می‌کند. ابژه‌های نسلی عبارت است از شخص، مکان، شیء یا رویدادی که از نظر فرد، نشانگر نسل اوست و به یاد آوردنش احساسی از نسل خود او را در ذهنش زنده می‌کند. هر نسلی آن ابژه‌های نسلی، اشخاص، رویدادها و چیزهایی را بر می‌گزینند که برای هویت آن نسل دارای معنایی خاص است: مد لباس، نحوه تزئین اتاقها، نوع موسیقی، کلمات و تعابیر زبانی، قهرمانان، سبک زندگی.

نسل جدید با نسخ پاره‌ای و با تجدیدنظر و تفسیر مجدد پاره‌ای از ابژه‌های نسل قبل ظهور می‌کند. به تعبیر دیگر، دگرگونی صریح در سلیقه‌های نسل قبلی، علامت ظهور نسل جدید است. این رفتار، نسل‌های قبلی را بهت‌زده می‌کند. چراکه انقراض، زوال و پیوستن خود و ابژه‌هایش به تاریخ را برنمی‌تابد. از این رو برخی از نسلها، جایگزینی نسل جدید را نوعی «غصب جایگاه» تلقی می‌کنند و با خصومت و توسل به آمیزه‌ای از ترغیب و خشونت با نسل جدید روبرو می‌شوند.

تفاوت نسلها که امری کاملا طبیعی است و نماد تفاوت برداشتی است که آحاد هر نسل از دوره و زمانه خود دارند، در ایران به شکلی بارز در تفاوت نسل دهه ۵۰ و نسل دهه ۸۰ خود را نمایان کرده است. بیش از نیمی از جمعیت کشور پس از انقلاب ۵۷ به دنیا آمده‌اند. گفتمان و سبک زندگی نسل جدید بسیار متفاوت از نسل انقلاب است. آرمانها، علائق و مطالبات این دو نسل به طرز عجیبی متفاوت از یکدیگرند. در باره شکاف نسلی و بیگانگی نسل جوان بسیار بحث می‌شود. نسل پیشین نگران نسل جدید است و از «بحران هویت» سخن می‌گوید. ولی سخن دقیق آن است که هویت نسل جدید با نسل دهه پنجاه متفاوت است و سخن دقیق‌تر آن است که نسل جدید دارای هویت واحدی نیست. این نسل به سبک‌های مختلف زندگی خوشامد می‌گوید. نه تنها قهرمانانش جلال آل‌احمد و شریعتی نیستند، بلکه اساسا چهره‌های سیاسی و ایدئولوگ‌ها، قهرمانان او نیستند. گروه مرجع این نسل بسیار متنوع و متکثر است. معیارهای اخلاقی گذشتگان فروریخته است و اخلاق جدیدی جایگزین آن نشده است. عصر نسل دهه ۵۰ سپری شده است و تداوم گفتمان آن نسل امکان‌پذیر نیست. نسل جدید، هنرپیشه‌ها، خواننده‌ها، ورزشکاران و متفکران غربی را به مراتب بیشتر از میراث فرهنگی و دینی خود می‌شناسد و گروه‌های مرجع خود را در میان آنان جستجو می‌کند.

در حالیکه اصلی‌ترین شکاف عرصه سیاست، شکاف خودکامگی ـ خفقان و دمکراسی ـ آزادی است، مطالبات اصلی نسل جدید، آزادی‌های اجتماعی است. موسیقی، کنسرت، فیلم‌ها و... غربی برای این نسل از کلیه نزاع‌های سیاسی بیشتر جاذبه دارد. خواسته اصلی اینان تغییر زندگی است، نه تسخیر قدرت. با قدرت خودکامه مخالفند، چون در جستجوی تجربه‌های شخصی‌اند و قدرت خودکامه راه‌های خودآفرینی را مسدود کرده است. اما به هر حال وقتی نوبت به انتخاب در عرصه سیاست فرا می‌رسد و عرصه اجتماعی می‌خواهد با عرصه سیاسی چفت شود، نسل جدید از بین محافظه کاران و اصلاح‌طلبان حاکم، به اصلاح‌طلبان رای می‌دهد. چراکه احساس می‌کند اینان محدودیت‌های اجتماعی ـ فرهنگی کمتری بر آنان تحمیل خواهند کرد. (البته این حکم در باره آنها که در انتخابات شرکت می‌کنند صادق است. وگرنه میلیون‌ها تن از این نسل در انتخابات شرکت نمی‌کنند، چون آن را نمایش بیهوده‌ای می‌یابند که هیچ تاثیر مثبتی در زندگی آنها ندارد. فقط از آراء آنها برای سرکوب مطالباتشان استفاده می‌شود). از اینرو مساله «شکاف نسلی» با هر مدلی برای خروج از بن‌بست، ارتباط وثیقی دارد. رویکرد مشروطه‌خواهی نمی‌تواند به مطالبات این نسل پاسخ بگوید. مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی، دولت در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی – فرهنگی به طور گسترده دخالت کرده و اشکال خاصی را به همگان تحمیل می‌کند. رویکرد مشروطه‌خواهی فقط به دنبال محدودکردن قدرت خودکامه سیاسی است ولی در باره عرصه‌های اجتماعی – فرهنگی نظریه مشخصی ارائه نمی‌کند. آیا مدل مشروطه‌خواهی، «دولت حداقلی» در عرصه‌های فرهنگی – اجتماعی را می‌پذیرد؟ آیا اجرای احکام (مثلا حجاب اجباری) را وظیفه دولت نمی‌داند؟ اگر نظریه مشروطه‌خواهی، اجرای احکام را وظیفه دولت ندانند، در آن صورت ابعاد شرعی (فقهی) جمهوری اسلامی حذف می‌شود و از آنجا که دیگر دولت وظیفه اجرای شریعت را به عهده ندارد، نیازی به فقها و ولایت فقیه هم ندارد. از اینرو اگر نظریه مشروطه‌خواهی تا این حد پیش رود، با جمهوری اسلامی وداع کرده و لذا دیگر نظریه مشروطه‌خواهی نیست و اگر تا این حد پیش نرود، نمی‌تواند به مشکل شکاف نسلی پاسخ بگوید.

۳ – ۳ – انقلاب انتظارات فزاینده: تقاضاهای عمومی فزاینده و غیرقابل ارضا، یکی از مشخصات وضعیت کنونی کشور ما است. افزایش آموزش و سواد، اعلام برنامه‌های اصلاحی، طرح اندیشه‌های مدرن عدالت‌طلبانه و مشارکت‌جویانه، مشاهده تحولات کشورهای مشابه و کشورهای توسعه‌یافته و مقایسه آنها با عقب‌ماندگی ما، منجر به مطالبات گسترده‌ای شده است که نظام، مطلقا امکان پاسخگویی بدانها را ندارد. همه می‌خواهند به دانشگاه بروند، همگان طالب اشتغال به شغلی آبرومند هستند، همه جوانها می‌خواهند ازدواج کنند، می‌خواهند مسکن داشته باشند، خواهان تفریح و شادی‌اند، خواهان کاهش کنترل حکومت در روابط دو جنس هستند، خواهان عدم دخالت در حوزه خصوصی هستند، کارمندان و کارگران خواستار افزایش حقوق و امنیت شغلی‌اند، و بالاخره خواستار کاهش نرخ تورم‌اند. آزادی ماهواره، اینترنت، ارتباط با شهروندان دیگر کشورها و... برخی از دیگر مطالبات مردم است.

ولی دولت قادر به حل مسائل اجتماعی (بیکاری، فقر، فحشا، تورم، اعتیاد و...) و پاسخ به مطالبات شهروندان نیست. وقتی دولتی به طور گسترده در زندگی مردم دخالت کند، نظام سیاسی نهایتا به عنوان مسئول مشکلات اجتماعی شناخته می‌شود و باید هم شناخته شود. دولت حداکثری در مقابل انتظارات فزاینده و حداکثری فلج خواهد شد. تلاش برای انجام اصلاحات ناقص، انتظارات گسترده‌ای برای حل همه مشکلات اجتماعی پدید می‌آورد. تنها راه ممکن اقدام به اصلاح ساختاری و بنیادین است. ولی ساخت سیاسی اقتدارگرا به دلیل سرشت غیردمکراتیک خود فاقد ظرفیتهای لازم برای جذب این انتظارات و پاسخ بدانها می‌باشد و پیدا است که این وضع بالقوه بحران‌زا نیز می‌باشد. «ناکارآمدی فزاینده» یکی از اوصاف نظام‌های اقتدارگراست.

۳ – ۴ – محرومیت نسبی: اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانائیهای ارزشی، محرومیت نسبی نامیده می‌شود. انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی‌ای هستند که مردم خود را مستحق آنها می‌دانند. توانائیهای ارزشی، کالاها و شرایطی هستند که عملا در اختیار مردم است. اگر توانایی‌ها نسبتا ثابت باقی بمانند ولی انتظارات افزایش یابند و تشدید شوند، با محرومیت ناشی از بلندپروازی یا محرومیت آرزویی روبرو هستیم. اگر همراه با افزایش شدید انتظارات، توانایی‌ها به طور همزمان شدیدا کاهش یابد، با محرومیت پیش رونده مواجه هستیم. اگر انسانهایی که به طور مداوم از کالاهای ارزشمند و شرایط مناسب زندگی محروم شده‌اند، بر این باور باشند که حکومت در صدد رفع محرومیت آنها است ولی در عمل هیچ اتفاقی نیفتد، بر مبنای نظریه محرومیت نسبی، به طرف خشونت سیاسی متمایل خواهند شد. تمرکز قدرت و منابع در دست دولت و تاثیر چشمگیر رژیم بر زندگی اکثریت یا تمامی مردم، نارضایتی‌ها را سیاسی خواهد کرد. اگر مردم شدیدا ناراضی گمان برند که نظام سیاسی ظرفیت و منابع حل محرومیت آنها را دارد ولی در عمل، مقامات هیچ اقدام موثری انجام نمی‌دهند، احتمال توسل به روش‌های غیرمسالمت‌آمیز به منظور کنترل نظام سیاسی و قراردادن آن در خدمت منافع و مطالبات افزایش خواهد یافت. مسدودکردن راههای مسالمت‌آمیز طرح نارضایتی و بیان مطالبات از سوی دولت و گروههای قدرتمند اجتماعی، اعتراض‌کنندگان را بدان سو می‌راند که توسل به خشونت برای دستیابی به اهداف و منافع ملموس شیوه‌ای مفید و موثر است. در حالی که خط گسل ناشی از فعالیت نسل جدید تنها لرزه‌های خفیفی را در زیردستان آهنین اقتدار محافظه کاران ایجاد می‌کند، به محض این که شتاب سیاسی فرآیند تجدید ساختار این فشار را کاهش دهد، امواج لرزه‌های آن بنیانهای اقتدارگرایی را در هم خواهد کوبید.

۳ – ۵ ـ بحران مشارکت: نکات پیشین، نمایانگر ساخت سیاسی به شدت متصلبی است که تمامی راههای مشارکت عادلانه را مسدود کرده است. این امر پیامدهای زیادی به دنبال دارد. یکی از پیامدهای انسداد سیاسی، بحران مشارکت است. هر نوع اقدام داوطلبانه شهروندان، موفق یا ناموفق، سازمان‌یافته یا بی‌سازمان، مقطعی یا مستمر برای تاثیرگذاری بر انتخاب سیاست‌های کلی نظام و عمومی کشور، اداره امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی اعم از محلی و یا ملی، از طریق بکارگیری روش‌های قانونی یا غیرقانونی، «مشارکت سیاسی» نام دارد. مشارکت به معنی تلاشهای مردم عادی در هر نوع نظام سیاسی جهت نفوذ بر کارهای حاکمان خود و گاهی تغییردادن آنان است. این امر ممکن است بر دستور کار و خطمشی‌ها، یا در سطوح پایین‌تر، بر روی اجرای آنها متمرکز باشد. اینک، انواع اعتراض و خشونت سیاسی، نوعی مشارکت به شمار می‌آید. وقتی فرومانروایان سیاسی، تقاضاها و رفتار افراد و گروههایی را که خواستار مشارکت در نظام سیاسی‌اند نامشروع و غیرقانونی تلقی کنند، یا اگر شهروندان قدرت حکام را نامشروع بدانند، تعارضی بروز خواهد کرد که بحران مشارکت نام دارد.

اقتدارگرایان حکومت را حق ویژه خود می‌دانند و تقاضای مشارکت سیاسی دیگر گروهها را نامشروع و اجابت آن را مترادف با از دست‌دادن قدرت غیرانتخابی خود می‌دانند. اقتدارگرایان مطالبات و ترجیحات مشارکت‌کنندگان سیاسی را نامشروع قلمداد می‌کنند و مانع تحقق آنها می‌شوند. اقتدارگرایان تمامی روش‌های مسالمت‌آمیز بیان مطالبات را براندازی خاموش می‌نامند. «حق تعیین سرنوشت» مورد تائید آیت‌الله خمینی و قانون اساسی (اصل ۵۶) مورد پذیرش نیست و اگر فردی خواهان رفراندوم برای تعیین نوع حکومت شود، متهم به براندازی می‌شود. هیچکس با حرف‌زدن یا نوشتن مقاله برانداز نمی‌شود. براندازی مطابق قانون، قیام مسلحانه‌ای است که از سوی گروه یا یک سازمان متشکل صورت می‌گیرد و نیازمند اسلحه و مواد منفجره است (مواد ۱۸۳ تا ۱۸۸ قانون مجازات اسلامی). ولی فردی که خواهان رفراندوم در باره نظام می‌شود، عملی مسالمت‌آمیز برای تعیین سرنوشت را خواستار شده است. این یک «تقاضا» است؛ تقاضایی که اگر امکان آن فراهم شود، به اقدامی مسالمت‌آمیز بدل خواهد شد.

اگر بین اقتدارگرایان حاکم و مخالفان خواهان مشارکت بر روی مشروعیت تقاضاها و اعتبار رویه‌های نهادی (برای تامین تقاضاها) توافق حاصل شود، به احتمال زیاد بحران مشارکت حل خواهد شد. به تعبیر دیگر یک نظام سیاسی وقتی می‌تواند بحران مشارکت را حل نماید که بین قدرتمندان و فاقدان قدرت طالب آن، اجماع یا توافق گسترده‌ای حاصل شود و امکان گردن‌نهادن به رای و خواست مردم فراهم گردد. ولی اقتدارگرایان روش‌های محدودکننده و سرکوب را انتخاب کرده‌اند و بحران مشارکت را تشدید می‌کنند. پروژه قتل عام درمانی (قتل‌های زنجیره‌ای)، بستن فله‌ای مطبوعات، زندانی کردن فعالان سیاسی ـ مطبوعاتی، حبس آیت‌الله منتظری در بیت خود، ناممکن‌شدن امکان تدریس اساتیدی چون دکتر سروش، دکتر سیدجواد طباطبایی، دکتر محسن کدیور و مهاجرت آنها و صدها متفکر و اندیشمند دیگر به مغرب زمین، حمله به کوی دانشگاه تهران، حمله اوباش به تجمعات قانونی و بسیاری از دیگر موارد، نمونه‌هایی از سرکوب به منظور ممانعت از مشارکت است.

بحران مشروعیت نتیجه منطقی بحران مشارکت است. عدم مشروعیت، عبارت از میزان ناشایستگی یک حکومت و به معنای فراروی از آستانه تحمل شهروندان آن است؛ بطوری که دولت، مستحق اعتراض و مخالفت مردم می‌شود. اختلاف میان انتظارات مردم در خصوص انواع ارزشهای مشارکتی و امنیتی‌ای که رژیمهایشان باید فراهم کنند و آنچه واقعا فراهم می‌کنند، به عدم مشروعیت منتهی می‌شود. تصلب سیاسی موجود دامنه بحران مشارکت و بحران مشروعیت را گسترش می‌دهد. اگر این بحران‌ها واقعی است و تنها دورنمای پیشرو، بناپارتیسم یا انقلاب است، روشنفکر عرصه عمومی چه دارویی برای درمان این امراض تجویز می‌کند؟

ادامه دارد

ردیف	کشور	شاخص فساد	شاخص کارآیی	شاخص کارایی	شاخص کارایی
...	...	مقررات اداری	دستگاه قضائی	ساختار حکومتی	میانگین ۳ – ۲ – ۱
۱	سوئیس	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۲	هلند	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۳	سنگاپور	۱۰	۱۰	۱۰	
۴	زلاندنو	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
...	...	...	...	...	...
...	...	...	...	...	...
...	...	...	...	...	...
۶۴	اندونزی	۱/۵	۲/۷۵	۲/۵	۲/۲۵
۶۵	ایران	۳/۲۵	۱/۲۵	۲	۲/۱۷
۶۶	هائیتی	۲	۲	۲	۲
۶۷	زئیر	۱	۲/۶۶	۲	۱/۸۹

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۶آذر ۱۳۸۱ - ۲۷نوامبر ۲۰۰۲ دوره‌سوم - شماره ۲۹۳
KAR - No. 293 Wednesday 27. Nov. 2002
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org
آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: ۲/۲۰ یورو
بهای اشتراک: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: Name:.....

نشانی: Address:.....

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)

به آدرس پست کنید!

نماینده آتاک:

گات و سازمان تجارت جهانی بزرگترین تهدید برای دموکراسی

در سپتامبر ۲۰۰۳ کنفرانس وزیران کشورهای عضو سازمان جهانی تجارت در شهر کانکون در مکزیک برگزار خواهد شد. سازمان جهانی تجارت در پشت درهای بسته سیاست هر چه بیشتر خصوصی‌سازی خاصه در زمینه‌های آموزش، بهداشت و آب را در پیش دارد. ۱۴۴ عضو این سازمان باید تا ماه مارس ۲۰۰۳ برنامه‌های خود را در این زمینه‌ها در جهت هر چه بیشتر لیبرالی کردن آن ارائه دهند. نماینده «آتاک» جنبش منتقدین گلوبالیزاسیون در این زمینه می‌گوید: گات و سازمان تجارت جهانی بزرگترین تهدید برای دموکراسی هستند. با این پس‌زمینه‌ها، موسسه فریدریش ابرت در آلمان جلسات بحثی با حضور نمایندگان سازمان جهانی تجارت، نمایندگان سیاسی، و نمایندگانی از جامعه مدنی برگزار کرد. موضوع بحث این بود: چه کسانی مسئول این خلاء در دموکراسی هستند، چگونه باید جلوی آن را گرفت. کریستیان گرفه نویسنده هفته‌نامه پرتیراژ «دی‌سایت» می‌گوید: «در ۱۹۹۴ در پارلمان آلمان، قرارداد پیوستن به WTO بدون هیچ‌گونه بحثی به تصویب رسید. در ایالات متحده، ۱۰هزار دلار جایزه برای نمایندگانی تعیین شد که آن را خوانده بودند، ولی هیچ‌کس خود را معرفی نکرد».

– آیا نمایندگان در این مسئله مقصرند.

نماینده انستیتو برای توسعه و صلح می‌گوید که سازمان‌های غیردولتی مانند «ژرمن واچ» تاکنون به طور کامل همه را در جریان این قراردادها گذاشته است. ولی دولت هیچ‌گونه اطلاعی از وضعیت مذاکرات و توافقات به اطلاع نمایندگان نمی‌رساند.

– آیا دولت‌ها مقصرند؟

نماینده دولت می‌گوید که تاکنون تمامی اطلاعات حتی اطلاعات محرمانه را در اختیار نمایندگان گذاشته است، ولی وضعیت وخیم آنجاست که آمریکا همواره می‌خواهد قراردادهای جانبدارانه به نفع خود را به تصویب برساند و سازمان‌های غیردولتی هم همه چیز را بلوکه می‌کنند.

– پس سازمان‌های غیردولتی مقصرند؟

پرفسور فوشله می‌گوید البته که نه – سازمان‌های غیردولتی وجدان جهانی هستند و نقش آنان به عنوان دیده‌بانان گلوبالیزاسیون غیرقابل چشم‌پوشی هست. این نقش زمانی برجسته می‌شود که می‌دانیم بسیاری از توافقات در پس درهای بسته صورت می‌گیرد.

آیا سازمان تجارت جهان مقصر هست؟

نماینده سازمان جهانی تجارت این اتهام را رد می‌کند – نه، مدت‌هاست که این سازمان با جامعه مدنی، باز برخورد می‌کند. سمینارهایی برای سازمان‌های غیردولتی تشکیل شده است، حتی آمریکا هم به این رویه پیوسته است. اما کشورهای در حال توسعه مخالف این آگاهی‌دادن هستند.

– آیا کشورهای جنوب، مقصرند؟

شفالی شارما از سوی انستیتو سیاست تجاری در ژنو، می‌گوید ۲۳ تا از این کشورها آن‌قدر فقیرند که حتی قادر نیستند در جلسات WTO شرکت کنند.

قدرت‌های بزرگ اقتصادی از جمله آلمان مهمترین تعیین‌کنندگان سیاست‌های WTO هستند. هیچ نماینده‌ای البته از سوی وزرات اقتصاد آلمان در این جلسات حضور نیافت تا به آن جواب گوید و این آن چیزی است که «دیده‌بانان گلوبالیزاسیون» را خشمگین می‌سازد. ۱۴ گروه اروپایی آتاک که دو هفته پیش در فلورانس، تجمع کرده بودند، توافق کرده‌اند که تلاش‌های خود را بر علیه سیاست خصوصی‌سازی، خدمات، که توافقات گات چهارچوب آن را پیش‌بینی کرده است، تمرکز دهند.

از این رو تظاهرات سراسری اروپایی در روز ۳۱ مارس در بروکسل تدارک دیده شده است.

هیئت صلح زنان فلسطینی – اسرائیلی در آلمان

مادران فرزندان خود را نه فقط برای صلح بلکه برای نفرت نیز پرورش می‌دهند

۵ زن فلسطینی و اسرائیلی به اروپا رفتند تا بگویند که زنان روشنفکری وجود دارند که در آن منطقه پرکینه تلاش می‌کنند تا صلح برقرار شود.

این هیئت شامل تامارا هرمان پژوهشگر صلح در دانشگاه تل‌آویو، آیدا تومان فلسطینی – اسرائیلی که رهبر سازمان «زنان علیه خشونت» است، دبی له‌مان عضو اسرائیلی جنبش صلح «زنان سیاه‌پوش» و دو زن فلسطینی آمنه بدران و مها شمس هستند که در مرکز زنان بیت‌المقدس فعال هستند.

این زنان خواهان حل مسئله از طریق ایجاد دو کشور مستقل با مرزهای سال ۱۹۶۷ و تقسیم اورشلیم (بیت‌المقدس) به دو قسمت هستند.

آمنه بدران در جواب سئوالی می‌گوید: معلوم است که جنبش صلح اسرائیلی – فلسطینی وجود دارد، همان‌گونه که جنبش صلح روسی – چچنی هست و شاید پاکستانی – هندی نیز وجود داشته باشد. ولی به دلیل خشونت دو جانبه این جنبش که تا چند سال پیش قادر بود صدها هزار را به خیابان بکشاند، در انزوا قرار گرفته است. دبی ارمان که حکومت شارون را جنایتکار می‌داند، از ۱۵ سال پیش با جنبش «زنان سیاه‌پوش» تظاهراتی را هر جمعه به نفع صلح برگزار می‌کند. و به طور مرتب از طرف خشونت‌گرایان، زنان در این تظاهرات با پرتاب گوجه استقبال می‌شوند.

وقتی چندی پیش دو فلسطینی با عملیات انتحاری در پیاده‌روی اورشلیم یازده اسرائیلی را به قتل رساندند، روز بعد «زنان سیاه‌پوش» طبق معمول جلوی ساختمان دولت با شعار «به صلح شانس بدهید» تجمع کرده، هم‌زمان در بالکن ساختمان مردی با این متن جدید «به جنگ شانس بدهید» به نعاردادن پرداخت و آن قدر فریاد زد تا بالاخره پلیس او را از محل دور کرد.

تامارا هرمن می‌گوید: ترور وضعیت اظهار عقیده و وضعیت انسان‌ها را دشوار کرده است. با توجه به همه‌پرسی انستیتوی او هنوز ۶۰ درصد اسرائیلی‌ها از مذاکرات با فلسطینی‌ها طرفداری می‌کنند. ولی هم‌زمان ۷۱ درصد آن‌ها معتقدند که فلسطینی‌ها اگر بتوانند، اسرائیل را نابود می‌کنند. مها شمس معتقد است که این تعداد در سوی دیگر هم مشابه است.

در جواب این سئوال، چه چیزی می‌تواند وضع را عوض کند. یک جنبش فلسطینی – اسرائیلی؟ راه حل چیست؟

دبی له‌مان می‌گوید: در مذاکرات صلح باید تعداد زنان بیشتری شرکت کنند و افراد نظامی تعدادشان کم‌شود. فشار بیشتر از طرف بدنه، صلح بیشتر در پی دارد.

تارا هرمان از این که زنان بیشتری در تصمیم‌گیری‌ها شرکت می‌کنند، پشتیبانی می‌کند ولی او می‌گوید که مطمئن نیست این مسئله وضع را عوض می‌کند.

تحقیقات او نشان می‌داد که زنان و مردان تقریبا به یک نسبت از افکار مختلف پشتیبانی می‌کنند و زنان هم‌دردی بیشتری با قربانیان غیرنظامی فلسطینی نشان نمی‌دهند. عدد دیگری نیز جالب است. ۷۰ درصد قربانیان در اسرائیل زنان هستند. وقتی له‌مان می‌گوید که زنان به دلیل نقش قربانی که دارند و هم‌چنین به دلیل آن که همواره حامی خانواده هستند، خواهان پایان یافتن ترور و کشتارند. هرمان می‌گوید چه کسی می‌گوید که زنان از آنجا که حامی خانواده‌اند. حتما آن سوی سکه را هم می‌بینید؟ مادرانی هستند که فرزندان خود را برای نفرت می‌پرورانند بدون آن که پیروزی در چشم‌اندازشان باشد.

شاید او این آگاهی دردناک را به اطلاع می‌رساند که جنبش عمومی از پایین، چیزی که جنبش صلح آرزوی آن را می‌کرد شکل یافته است، اما نه برای صلح، بلکه برای آن که پروسه صلح، پروسه‌ای که از اسلو شروع شد را در سکوت به گور بسپارد. همان چیزی که اکنون در دو طرف عده کمی ایده‌آلیست فقط آن را باور دارند.

انترناسیونالیسم: یک خلاصه

نوشته: Perry Anderson

برگردان: رامون

برگرفته از: New Left Review, March - April 2000

این روزها کمتر واژه‌ای سیاسی را می‌توان یافت که چون انترناسیونالیسم در آن واحد هم روشن و هم دوپهلو باشد. امروز گفتمان رسمی غرب سرشار از واژه‌ای است که مدت‌ها معرف چپ بود. از هر زاویه‌ای که نگاه کنیم، مفهوم انترناسیونالیسم پیشاپیش بستگی به درک ما از ناسیونالیسم دارد، چراکه تنها در مقام مقایسه با متضاد خویش است که انترناسیونالیسم معنی خواهد داشت. اما بر خلاف ناسیونالیسم، که گوناگونی برداشت ارزشی، آن را به یکی از جنجالی‌ترین واژه‌های سیاسی مدرن تبدیل کرده است قضاوت در باره سابقه آن از ستایش تا نفرت متغیر است، با انترناسیونالیسم اینگونه برخوردی وجود ندارد و تصور از آن غالباً مثبت است(۱). اما این تأیید همگانی، به بهای گنگ‌شدن معنی انترناسیونالیسم تمام شده است.

اگر چه همه در امر واقعیت‌داشتن ناسیونالیسم هم‌رأی هستند، ولی در زمینه ارزشگذاری کمتر توافقی وجود دارد، در حالی‌که به‌نظر می‌رسد در آستانه هزاره سوم، وضعیت در مورد انترناسیونالیسم برعکس است. همه آن را ارزشمند می‌خوانند اما کیست که بتواند آن را به عنوان یک نیروی اجتماعی تعریف کند و بلافاصله مورد مخالفت قرار نگیرد.

دلیل این پارادوکس عدم بررسی تاریخی است. «مازاریک»، که خود یک رهبر ملی بود، ساده‌ترین و روشن‌ترین تعریف را از ناسیونالیسم ارائه داده است. از دید او ناسیونالیسم شامل هر جهان‌بینی می‌باشد که ملت را بالاترین ارزش سیاسی می‌داند (بدون آن که از مفهوم چنین تعریفی پشتیبانی کند)(۲). این بدان معنی نیست که همیشه و

تحت هر شرایطی هواداران این اندیشه تنها به ملت می‌اندیشند و دیگر وابستگی‌ها و هویت‌ها را از نظر دور می‌دارند – نسبیت و کاربرد مفهوم به شرایط موجود وابسته است. چنین فرمول ساده و حداقلی از متضاد انترناسیونالیسم به ما امکان می‌دهد که کارنامه‌ای تجربی انترناسیونالیسم ارائه دهیم.

بطور تاریخی، واژه انترناسیونالیسم به هر جهان‌بینی یا عملکردی اطلاق می‌شود که از «ملت» می‌گذرد و تمایل به جامعه – مجموعه‌ای گسترده‌تر دارد. مجموعه‌ای که «ملت» را همچنان به عنوان رکن پایه‌ای خود می‌شناسد. برتری چنین تعریف پراگماتیکی در حذف پیش‌فرض‌های مرسوم درباره ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم است و بکارگیری شیوه‌ای سیستماتیک در بررسی ارتباط این دو با هم.

از حدود دویست و پنجاه سال پیش که این دو مفهوم به شکل نوین خود مطرح شده‌اند هر یک چندین دگردیسی را از سر گذرانده‌اند. بهترین شیوه بررسی این تحولات کدام است؟ من روش تقسیم متوالی زمان‌بندی را پیشنهاد می‌کنم. مشکلات ناشی از تقسیم تاریخ به بخش‌های پشت سر هم بر کسی پوشیده نیست. تقسیم‌بندی زمانی خواه ناخواه به ساده‌سازی‌های دلبخواهی می‌انجامد تا جایی که تعداد نه چندان کمی از بهترین تاریخ‌شناسان تمایل به رد کامل این شیوه را دارند. اما گفتار ساده‌تر از کردار است. به قول فردریک جمسن: «ما نمی‌توانیم تقسیم‌بندی نکنیم!»(۳).

الگوی ارائه‌شده در اینجا محدود به چند مقوله ساده است. هدف طرح رابطه میان نوع غالب ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم طی دوره‌های متوالی است. آشکار است که صفت «غالب» نمی‌تواند همه‌جانبه باشد بلکه نمایانگر محتوای اصلی هر دوره است. هر دوره زمانی شامل جهات متفاوت و سایه‌روشن‌هایی است که تنها برای ساده‌سازی به کنار گذاشته می‌شوند و آن‌هم بطور موقت. شیوه در پیش گرفته‌شده می‌کوشد که تغییرات تاریخی انترناسیونالیسم را با استفاده از مدل‌های آرمانی ناسیونالیستی رودرروی آن دنبال کند. این بررسی را حول پنج محور دنبال می‌کنیم

۱) نوع سرمایه که با ناسیونالیسم مشخص همزمان یا در چهارچوب آن فعال بوده است

۲) ناحیه جغرافیایی ناسیونالیسم

۳) گفتمان فلسفی ناسیونالیسم

۴) تعریف رایج از «ملت»

۵) رابطه ناسیونالیسم با طبقات حاکم.

فرض من در این بررسی این‌است که تاریخ انترناسیونالیسم در قبال این پنج محور معرف ناسیونالیسم به بهترین وجه ترسیم می‌شود. در هر دوره‌ای بیش از یک نوع ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم وجود داشته است و همیشه اختلاف جدی در بین و میان آن‌ها بوده است. اما در عین آشفتگی می‌توان خطی غالب را مشاهده کرد.

ادامه در صفحه ۱۰

سناریوهایی برای جنگ عراق

برگرفته از: روزنامه «دی ولت» نهم نوامبر

برگردان: محمد راکی‌زاده

توضیح در باره نویسنده:
میشائیل اشتورمر یک تاریخدان فناتیک آلمانی است که به جانبداری بی‌قید و شرط از آمریکا شهرت دارد. ولی شاید به همین علت، اطلاعات وی دست اول باشد.

انتخابات کنگره در آمریکا کمتر تحت تاثیر سیاست خارجی قرار داشت. دمکرات‌ها از نشان‌دادن ضعف در امر اقلیت ملی اجتناب کردند. برخلاف اروپا که روی صلح تاکید می‌کند، آمریکا می‌داند که بعد از ۱۱ سپتامبر زمان سختی آغاز شده است. قدرت بوش زیاد شده و قطعنامه‌های سنا و مجلس نمایندگان در مورد عراق، دست او را از ۱۴ روز قبل بازگذاشته‌اند.

باوجود این که مطبوعات واشنگتن از طریق منابعی از پنتاگون که به خاطر تردید در صحت سیاسی و ترس از سال بعدی جنگ عراق، چندان رازدار نیستند، تغذیه می‌شوند، اما قضیه عراق وارد ابعاد سختی به خود می‌گیرد. مشاوره‌ها در شورای امنیت، منجر به قطعنامه‌ای شد که برای رژیم بوش امکان عمل فراهم می‌کند. هانس بلیک، بازرسی کل، در مورد بازرسی‌های جدید گزارش خواهد داد و به معجزه شبیه خواهد بود، اگر آمریکا پس از آن دست به حمله نزند.

چگونگی برنامه‌ریزی بیشتر تابع توافقات نظامی – بوروکراتیک می‌باشد. امکان دارد که در لحظات آخر اسم تغییراتی در آن‌ها صورت پذیرد، زمان آغاز عملیات باید در نیمه دوم ژانویه باشد: زیرا قبل از آن تانک‌های چالنجر انگلیسی قابل عمل در صحرا نیستند. از آوریل به بعد آب و هوا دیگر از نظر جنگ نامناسب خواهد بود. منابع واشنگتن برآنند، که نیروی هوایی این بار آنچه را که در جنگ ۱۹۹۱ شش هفته وقت لازم داشت، فقط در ۶ روز فیصله خواهند داد. زیرا شرایط تکنیکی بسیار پیشرفته‌تر است.

در وحله اول باید بازمانده راکت‌های صدام حسین که در غرب احتمال می‌روند هدف قرار گیرند. از هفته‌ها قبل کوماندوهای جوینده اسرائیلی، آمریکایی و نیز انگلیسی در ترور هستند. این امر اهمیت بسیار دارد، که آمریکا بتواند اسرائیل را همچون جنگ ۱۹۹۱ از جنگ برکنار دارد.

حمله زمینی بلافاصله تعقیب خواهد شد. یک جبهه از طرف ترکیه باعث خواهد شد که کردهای عراق را که از سال‌ها قبل خودمختاری را تجربه می‌کنند از اقدام خصمانه ایجاد حکومت مستقل باز دارد. زیرا برای ترکیه در صورت وقوع چنین شقی مشکلات ایجاد خواهد کرد. احتمالا از هم‌اکنون گفتگوهایی با رهبران کردها درین مورد در جریان است. اهداف مشابهی، آمریکایی‌ها جبهه دیگری را از طریق بصره باز خواهند کرد. تانک‌ها و سلاح‌های سنگین در کویت مستقر هستند. قضیه بر سر کنترل شیعیانی است که می‌خواهند با صدام حسین تصفیه حساب کنند و درین راستا بخواهند دست به قتل عام سنی‌ها بزنند یا بخواهند در جستجوی اتحاد با ایران باشند. مهمترین بخش قضیه اما باید در بخش مرکزی عراق انجام شود، که بغداد محاصره و در عین حال، از جنگ خانه به خانه اجتناب شود. این مشکلترین بخش خواهد بود.

روی نیروی هوایی عراق کمتر از ضدهوایی آن می‌شود حساب کرد. از تقسیم‌بندی از پیش می‌توان دانست که آن‌ها فقط نصف قدرت واقعی خود را دارند. گارد جمهوری، که در سال ۱۹۹۱ کنار گذاشته شد، در زمره نیروهای ویژه حساب می‌شود، اما وفاداری آن‌ها قابل تردید است. در اوایل سال به طوری که منابع آمریکایی ادعا می‌کنند، بخشی از فرماندهان اصلی اعدام شده‌اند. درکشور انتقام‌های خونین، چنین چیزی برای دیکتاتور بدون نتیجه نخواهد ماند. آمریکائیان روی ازهم‌پاشیدگی سریع گارد حساب می‌کنند. آنچه می‌ماند حلقه مرکزی وفادار به صدام حسین است: پنج بریگاد کوماندو و مخالفان شخصی او.

اما صدام، اگر چیزی برای از دست‌دادن نداشته باشد، به سیم آخر خواهد زد. در سال ۱۹۹۱ چاه‌های نفت کویت را به آتش کشید، این بار سلاح شیمیایی را بر علیه شیعیان به کار خواهد برد و از این طریق اوضاع درهم‌برهمی ایجاد خواهد کرد که آمریکائیان را در پیشروی خود با مانع روبرو نماید. مسایل آب‌رسانی، کمک رسانی، و رفع آلودگی برای خلقی که با سلاح شیمیایی مورد حمله قرار گرفته است، بسیار عظیم خواهد بود.

ازین پس فاز سوم عملیات نظامی پدیدار می‌گردد: تضمین صلح و ایجاد یک حکومت جدید برای آلمان تقریبا غیرممکن خواهد بود، که بعد از استفاده احتمالی از راکت‌ها و سلاح‌های شیمیایی خود را از معرکه دور نگه دارد، زیرا از نظر اخلاق سیاسی ریشش گیر خواهد بود: تقریبا یک سوم دستگاه‌های یافت شده که توسط بازرسان سازمان ملل در ۱۹۹۸ – ۱۹۹۱ کشف شدند مارک آلمانی داشتند. دولت آلمان لازم است قبل از تصمیم‌گیری در امر شرکت در جنگ عراق ویدئوهای تهیه شده را تماشا کند. استنکاف شرودر می‌تواند برای آلمان به مثابه از دست‌دادن اعتبارش تمام شود. و بعلاوه برای اقتصاد آلمان چیزی غیر از ضرر به همراه نخواهد داشت.

کشورهای عربی نفت‌خیز، اگرچه آمریکا را از حمله برحذر داشتند، اما هم‌زمان اطمینان دارند که در صورت ایجاد شرایط بالا رفتن قیمت نفت، تا جای ممکن، تولید نفت را، همانند روسیه، افزایش دهند. برخی از آنان همچون عربستان سعودی، کویت و عمان، پایگاه در اختیار آمریکا قرارداده‌اند. نگرانی اعراب از یک جنگ شدید است، اما آن‌ها بیشتر از آن، از این نگرانند که مبادا آمریکا از میانه راه بازگردد و شبه جزیره عرب را در اختیار صدام رها کند.

این نظر که در عراق، همانند یک مک آرتور در ژاپن بعد از ۱۹۴۵ یک فرماندار آمریکایی جانشین کنند، کنار گذاشته شده است. به جای آن واشنگتن، در کتاب‌های تاریخ جستجو و کشف کرده که خاندان سلطنتی هاشمی، که امروز فقط در اردن حاکم هستند، با بغداد انطباق دارند و بعلاوه نوعی از اسلام را پیش می‌برند که با غرب هم‌زیستی تواند کرد.

این که ملک حسن، برادر شاه سابق اردن، که در سال ۱۹۹۹ درگذشت، برای این وظیفه مورد نظر است تنها حد سیاست نیست. او که در انگلستان تربیت و بزرگ شده است، مردی است اهل رواداری و اصلاحات، اما پیش از اینها، از اعقاب و پیغمبر است. ▣

www.iran-archive.com